







بسمه تعالی شاه  
الغزیر

کتاب مستطاب  
کشف السترة فی حدیث الفقرة من  
تالیفات العالم الفاضل العامل الکامل المحدث  
العلیم الفقیه آقای آقا شیخ محمد تقی  
ترک گرفتگی سلمه الله تعالی و بیانات  
و معاونت جماعتی از مؤمنین میه در دار اختلاف  
طهران صانعا الله عن الحدیثان در دار لطیف  
منوره علمی بزبور طبع آراسته گردید  
لشانه

اسکره

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب السترة فی حدیث الفقرة

مؤلف شیخ محمد آقا ترک گرفتگی

شماره ثبت کتاب

موضوع

شماره قفسه

۹۳۲۲۵

INCH 1

STAINLESS

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

التبوی صلعم



خ

۲۲





بسمه تعالی شاه  
الغزیر

کتاب بی نظیر  
کشف السترة فی حدیث الفقرة من  
تالیفات العالم الفاضل العامل الکامل المحدث  
العلیم الفقیه آقای آقا شیخ محمد تقی  
ترک کرفس سلمه الله تعالی و بیاستر  
و معاونت جماعتی از مؤمنین قمیه در دار اختلاف  
طهران صانعا الله عن احد ثمان در دار لطیف  
منوره علمی بزبور طبع آراسته گردید  
فی ملخصف شهر ربیع الثانی

۱۴

مین  
۱۳۴۹ هجری  
النسوی صلعم

اسکره

کتابخانه مجلس شورای ملی



کند رتبه السترة فی حدیث الفقرة

مؤلف شیخ محمد آقا ترک کرفس

شماره ثبت کتاب

موضوع

شماره قفسه

۶۳۲۲۵



خ

۲۲





بسمه تعالی شاه  
الغزیر

کتاب بیانات  
کشف السترة فی حدیث الفقرة من  
تالیفات العالم الفاضل العامل الکامل المحدث  
العلیم الفقیه آقای آقا شیخ محمد تقی  
ترک کرفی سلمه الله تعالی و مبایسته  
و معاونت جماعتی از مؤمنان میه در دار اختلاف  
طهران صانها الله عن اعدائهم در دار لطیف  
منوره علمی بزبور طبع آراسته گردید  
فی منتصف شهر ربیع الثانی

۱۴

مین  
۱۳۴۹ هجری  
التبوی صلعم

اسکره

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۹۳۲۶۵
کتاب: کشف السترة فی حدیث الفقرة		
مؤلف: شیخ محمد آقا ترک کرفی		
موضوع: شماره قفسه		



خ

۲۲



کتاب در بیان  
کشف السترة فی حدیث القرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَا إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرْبَشٍ  
عَلَيْهِ وَالثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِيهِ  
قَسَبُ سَبَطِ إِبْرَاهِيمَ وَتَبَرُّ  
وَسَبَطُ لَا بَدَؤُفِي الْمَوْنَةِ  
الْعَوْتُ يَا صَاحِبَ نَبَانٍ بِرَفْعِ أَهْلِ  
الشَّيْخِ أَرْوَاحِ مَطِيْعَانِ يُؤَسِّنُ  
يَا صَاحِبَ النَّصْرِ الْوَارِثِ دُرِّ بَابِ  
بَدَنٍ سَرِشَاهِ شَيْدِ أَنْدَكُفِ خُودِ  
دُرِّ دُرِّ دُرِّ دُرِّ دُرِّ دُرِّ دُرِّ  
أَيُّ أَهْلِ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ كَلَّمَ نُورَ  
أَهْلِهِ جَلَّ جَلَّ جَلَّ جَلَّ جَلَّ  
أَزْهَلُ دَاوُدَ مِنْ أَعْلَى خُصْرٍ مَحْدِي

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
هُمُ أَسْبَاطُهَا وَالْأَوْصِيَاءُ  
وَسَبَطُ قَدْ حَوَّنَهُ كَرَامَةُ  
بَعْدُ الْجَبَشِ بَعْدُ الْمَوْنَةِ  
أَزْهَلُ غَيْبِ عَقَائِدِ تَبَسُّلِ  
تَاكِي صَدَائِي صِيحْرُ أَفْطَالِكِ  
بَيْنَ رُبُوعٍ بِرَفْعِ أَرْجُونِ  
بَا قَاتِلِ خُودِ قَضَائِي حُلِّ  
أَيُّ أَنْسَاعِ خَدَائِدِ قَبْرِ  
نُورِ طُلُوعِ طَلْقِ آبَائِي  
أَهْلِهِ شَمَاتِ نَهْرِ أَنْبِيَاءِ  
بِرَّ سَمْعِ أَهْلِ عَهْدِ خُودِ الْبُشْرِ الطُّوبَى

مخفی نماید بر ارباب بصیرت که بنی انسانی متفاوت و متخالف هستند  
کلمات و ادراکات و تدبیرات و سیاست و عقول و هر کسی مصلحت  
خود را بر خلاف و مضاد مصلحت دیگری داند و در این صورت اجتناب از آراء

مختلفه

وَجُوبُ نَصِيحَتِهِ بِرُخْدَا

مختلفه بر مصلحت واحد مستبعد بلکه محالست نظر باینکه طبایع بشر مجبول بشیوه  
و غصب تحاسد و تنازع و تخاصم است و بملاحظه دفع این ناخوشی  
هرج و مرج و اختلاف نظام باید یک رئیس باشد مطاع که جامع آراء مختلفه  
و ناصر مظلوم و قاهر ظالم و مانع از تعدی و ظلم و قدر و غلبه باشد و یا  
این کس ممتاز باشد از اهل هر زمان دارای اوصاف حمیده و خصایص  
و ملکات پسندیده از عدل و انصاف و عالم با حکام و حدود آئین و  
کسبیه و نظریه در نزد او فطریه باشد و قوه قدسیه او غالب بر قوه  
شویه و غضبیه و و هییه باشد تا اینکه برای میکلتن عبرت شده بسبب  
آن نزدیک بیعدیت و دور از معاصی باشند و ایضا مبرور و منزه  
و منزله از اوصاف رفایل و عیوب و نقایص از هوا و هوس و میل  
زحل و خطار و سهو و نسیان شده تا اینکه زیاده و نقصان و اغراط  
و تقریط در احکام و حدود آئین لازم نیاید و آلا لازم آید ترجیح  
راج یا ترجیح مرجع بر راج که باعث نقض غرض است و کسب  
دارای این اوصاف باشد تا اینکه مطاع خلایق و اختیار و ولایت امور  
قبل الله منصوب باشد تا اینکه مطاع خلایق و اختیار و ولایت امور  
و نفوس و امور معاش و معاد در دست او گردد کما اینکه تنبیه  
فرماید بر این مطلب آیه مبارکه وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَوْفِقَةٍ أَنْ  
فَقَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ  
پس بنا بر این در هر عصری از اعضاء وجود هر کسی لازم است و آن  
شخص در این زمان امام عصر محمد بن حسن العسكري ص  
الزمان عجل الله تعالی فرجه می باشد زیرا که اگر زمان خالی از وجود  
امام باشد باید وجود نبی باشد زیرا که اگر زمان خالی از وجود نبی  
و وصی باشد لازم آید که احکام الحاکمین که خلایق را در معرض

خلف



خلق کرده باشد و اجمال گذشته باشد نظیر گل و درمنه که سفید که اگر راعی نداشته باشد در معرض تلف است بدیهی است که راعی باید کسی باشد که سفید و محال را راعی باشد از کار سفید و شوی پس مقتضای آیه مبارکه **وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ دِجَالِكُمْ وَلَٰكِن سُوْلَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّنَ** این است بنی نیست بعد از محمد و بدالات ایما و اشاره صدیق میفرماید بر وجود امام بدانکه در این مقام ممکن است استدلال بر وجود امام زمان با دل عقلیه و سنییه **اول** اینکه جمیع فرق خارج از یهود و نصاری و کثیر از مشرکین و مخالفین اسلام متفق هستند و مؤمن و مصدق اند بر اینکه ثواب عقاب و حساب و ثواب و عتاب است و لازمه آن اینست که تکلیف الهی در هر زمانی از ازمان باقی بماند الی یوم القیامة و لازمه این مطلب موجب نصب امام است بر حکم الحاکمین در هر زمانی که اقامه حدود و اجراء قوانین دین در دست آن باشد و شناختی که منصوب از قبل الله باید دارای تمام صفات حسن و ملکات مستحسنه و منزله از ذوایل مقبیه باشد بدلائل عقلیه قطعیه که شناختن وجود امام لازم است و آن نیست مگر امام زمان محمد بن الحسن علیه السلام و قییم اینکه عقلاً و عادتاً محالی نیست که کسی زنده باشد و مدت تمام دیر عمر نماید که نوع بنی آدم در آن مدت عمر نیکند بیان این مطلب باین است آنچه که در عقل متصور نیست این است که پیشتر کسی در روی زمین هزار یا دو هزار سال زنده باشد معلوم نشود در کدام نقطه زمین است و کسی از حالات آن خبری نداشته باشد و معلوم نشود که امور معاش و لوازم زندگی آن از کجا برسد جواب درهم متنازع قضیه خارجی در نظر ناشی است از مستناع تصدیق آنست در عقل کما اینکه امکان قضیه خارجی در نظر فرع امکان تصدیق آنست در عقل

و کاهی صورت شیئی در عقل موجود است و آن صورت را انسان هر شئی قرار داده در وجود خارجی صنایع عجیبه میآورد و کاهی بعکس است که در عقل متصور نیست بلکه متمنع است و لکن در خارج فعلی دارد و بجز اطلاع بآن وجود خارجی متنازع عقلی منقلب گردد تصدیق بآن فضلا عن التصور پس کاهی صورت و تصور عقلی علت میشود تحقق آن در خارج و کاهی تحقق وجود خارجی شئی علت میشود تصور و تحقق آن در عقل بعد از مقدمه میگویم وجود امام زمان محمد بن حسن علیهما السلام در این طول مدت در بعض عقول قاصره اگر متمنع است متمنع نباشد بلکه مدغم در عرض مصدق باشد بوجود آن حضرت زیرا که از فرق یهود و نصاری و از جمله مشرکین تصدیق دارند که حضرت عیسی علی بنیا و آل و علیه السلام از زمان خود تا باین حال زنده و موجود است در آسمان که در وقت ظهور مهدی نازل خواهد شد و اقتداء بآن حضرت نماید و همچنین حضرت ادریس از زمان خود الی الان زنده است در آسمان و همچنین حضرت خضر از زمان خود الی الان زنده و موجود است و زنده بودن سرانجام در این مدت در کتب سماویه از قرآن و انجیل و تورات مذکور است بلکه در آثار و اخبار جمیع ملل کتابیه ایما طلب ثابت است کسی که عقلاً متمنع میداند وجود ولی عصر را در این مدت یا انیت تصدیق بوجود آن سر نظر انبیاء دارد یا آنهارا نیز متمنع پندارد اگر آنهارا تصدیق دارد ملزم است به رجعت و بر اینست که تصدیق بوجود آنها نموده تصدیق بر وجود ولی عصر نیز بنماید و اگر تصدیق بر وجود این نفر بسیار ندارد در کلام باید مذموب بر احمد را اختیار نماید که منکر رسل و کتب را کلیتاً میباشند ما با هیچ کسی سخن نداریم بلکه با کسی سخنی نمیایم که رساله و انبیاء را تصدیق داشته باشد **سوم** از ادله عقلیه این است ممکن است دفع استغناء و استماع غیبت ولی عصر علیهم السلام تعالی را از بعض عقول قاصره بتبع و استغناء



موارد جزئی قضایای عجیبه که در این عالم اتفاق افتاده که بتواتر ثابت شده  
صدق و صحت آنها من جمله آنهاست حکایت اصحاب کف که حضرت حق  
تعالی جل ذکره اخبار میفرماید از حکایت آنها أَمْرُ حَبِيبَتٍ ظاهر اینست که اُم  
در معادل مقابل اقبل است که میفرماید فَلَا تَأْتِجَ عَلَیْکُمْ مَا عَلَیْهَا صَعِيدًا  
جزوًا حسد او ند عالم جل ذکره در مقام بیان وقایع و حوادث عجیب و غریبه  
است یعنی بدستی که مامور فرموده در روی زمین آیات و عجایب غریبه که از جمله  
آنهاست که روی زمین بیضا و بلانبات را گاهی مرتین میانیم بخضراء و بنزو  
گاه خوش منظر و آبهای مصفی و علف و گلهای رنگارنگ و عطرها و آبنبار  
نسیم صبح از چهار جهت بمشام میرساند و گاهی همین زمین را مبر و سفید نمایم  
از بخت و زینت باز آله نمودن همه آنها کان لَمْ یَكُنْ از خشک آب و خزان  
بنات خضر و مشبه و اماطه حسن و ابطال زینت امانه حیوان و آنچه در روی  
آست و ثمره آنها این است که خود فرموده لِیَتْلُوهُمُ أَهْلُهُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا  
ای لِیَتْلُوهُمُ أَهْلُهُمْ تا ظهور این الی ذلک امتحان و احتیاج فرماید مردم را که مشاهد  
این آیات میکنند تا معلوم گردد افعال و اعمال حسنه از قبایل إِنَّا جَاءَ عَلَیْکُمْ  
مَّا عَلَیْهَا صَعِيدًا جزوًا ما عبارتست از این زینت که در روی زمین  
است حَنِیْمٌ علیها راجع بارض است صَعِيدًا جزوًا زمین بی آب گیاه است  
أَمْرُ حَبِيبَتٍ آن أَصْحَابِ الْكَهْفِ الرقیق کانوا من آلاینا نَحْنُ جَعَلْنَا  
الابنیه از باب ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و ما مردم است از باب  
ایا لایغنی و استعفی یا جار مراد اینست که آیات و عجایب اعظم و اعجب  
از قصه اصحاب کف بقاء آنها در حال حیوة در مدت طولیه کف غار است  
واقع در جبل و در معنای رقیق اختلاف است در بعض کلمات اسم سک آنها  
و در بعض لوحی است از رصاص که اسامی اصحاب کف مکتوبست و منصوب  
است در در غار و در بعضی إِنَّ النَّاسَ رَقِیْقٌ انما فرایع الجبال و در بعضی

آن وادی است که غار واقع در آن بیا بیاست و در بعضی اسم کوه است و در  
بعضی اسم قریه آنهاست و در بعضی اسم مکان آنهاست و بعضیان وایلدون  
فلیطین است إِذْ أَوْحَى الْفُتُیةُ إِلَى الْكَهْفِ قَعًا لَوَارِثِنَا إِنَّا مِنْ  
لَدُنَّاكَ رَحْمَةً اوی منزل و ماوی گرفتار است فیه جمع فقی است یعنی  
جوانان کف وقتی که رسیدند در آنجا منزل نمودند گفتند خداوند بار آلهما  
از نزد خود و خزان کر امت مغفرت و لطف و امنت خود ترحم نموده از شر  
کفار و اعدا محافظت فرما و وَهَبْنِی لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا از حیه یعنی صلاح  
است یعنی در این امر و قضیه که مغافرت اعدا نمودیم خود ما را نجات داده از همت غم  
خلاص امر ما را اصلاح بفرما فَصَرَّفْنَا عَلَیْکُمْ إِذَا نَزَلْنَاهُمْ فِي الْكَهْفِ سِنِینَ عَدَدًا  
ضرب ازان کنایه از خواب سنگین و ثقیل است که صدای بلند و صوتهای شیه  
در گوشهای آن خفگان هیچ وجهی تاثیر ندارد و مفعول ضربنا محذوف است  
که حجاب باشد یعنی القینا الحجاب و الغطاء فی آذانهم در گوش آنها حجاب پرده  
انداخته و خواب بردیم در سالهای معدود و ثُمَّ بَعَثْنَا هُمْ لِنَعْلَمَ أَهْلَی الْخَلْقِ  
أَحْصَى لَنَا لَیْسُوا أَمْدًا ای متضمن معنای استقامت است لنعلم معنی شده  
از عمل در ای بلکه رفع اتی بنا بابتدایه است و جمله مفعول نعلم است و بصیغه  
غائب مجهول هم خوانده شده و نایب قائل مضمون جمله است یعنی پس از ضرب  
حجاب بر گوشهای و خواندین جوانان کف دوباره از آنها کشف حجاب و  
تقاب خواب بر گوشه شیم و از خواب بیدار نمودیم تا اینکه عبرت باشد که ما قادر  
هستیم بر همه چیز و تا اینکه معلوم گردد بر مردم اختلاف جوانان کف در مدت  
لبث و خوابشان زیرا که وقتی که بیدار شدند اختلاف نمودند که آیا چند مدت  
است که خواب بودند قال قائم فیهم کَمْ لَیْسُوا قَالُوا لَیْسُوا بِوَمَا أَوْ بَعْضُ  
بَعْضُ بعضی گفت تمام روز را خوابیده ایم یا بعضی از آن وَقَالُوا لَوْ أَنَّا کُنَّا نَعْلَمُ  
لَکُنَّا بعضی گفتند خداوند بهتر داند که چه مقدار خوابیده ایم و احتمال دارد که



افراب مختلفین غیر آنها باشد و احتمال دارد که خود اصحاب کف باشند کثرت  
گفته احصای فعل مضارع است معنی ضبط است و افضل التفضیل گرفتن در غایت بعد  
زیر که بنا بر آن از غیر ثلاثی مجرد قیاسی نیست و نحو اعدی من المجرک و  
افلس من ابن مدنی شاذ است و قیاس بر شاذ در غیر قرآن متع است فضلا  
قرآن و مشاهد این مطلب یک امداد اگر منسوب با فعل باشد عمل در نصب آن متع  
است و اگر بواسطه لثوا باشد احتمال در معنی روی دهد اگر کوئی نصب آن ممکن  
است بر اسطر اضممار باشد که احصی دلالت بر آن دارد و نظیر قول شاعر  
واضرب متنا بالسیوف الفوانس علی تضریر القوافس جواب گوئیم  
این که عملی غیر شد زیرا که غرض تو این بود که احصی فعل نیست و خودت ملزم بفعلیت  
شدی و محقق نمائی که غرض اصلی در جمله لعلم اتی الخ کتب احصی لما لثوا امداد  
نیت که خداوند عالم بحقایق بدان مقدار خواب آنها را زیرا که حضرت حق جل  
ذکر و علم احاطه دارد بر ذات و حقایق اشیا قبل از وجود و بعد از وجود و مع وجود  
بلکه غرض اظهار قدرت و از یاد ثبات و اعتقاد و توفیق است بر جوانان کف  
کما انیک تنید و اشعار دارد بر این مطلب قوله تنید و زیدنا هم هدی  
و زیدنا هم علی قلوه هدی معنی تقویت دادیم قلبهای آنها را بر تبت در ایمان  
و صبر در هجران و فراق از اهل و اولاد و اوطان و بنت و عزت و جاه و منزلت  
و فرار کردند بجهت خطه دین در صحراء و بیابان و بلدان و قلوب آنها قوت گرفت در  
تجربہ بر قیام و رواج کلمه حق و اظهار اسلام در خفاء و اعلان و اشعار دارد بر این  
قوله تعالی اذ قاموا قفا لوان ثنارت السموات و الارض و کن ندعو  
من دوفیه لها فقد قلنا اذ اسطط اذ متعلق و رنگنا است یعنی از شدت  
قوت قلوبشان ایستادند در مقابل سلطان جبار و قیاموس بدون ترس و خوف  
و مبالغات در آن ساعت که السلطان خواب کرد بر آنها و تو عید کرد بر ترک عبادت  
اصنام و گفت شد رب خالق ما بهمان پروردگار است که خالق آسمان و زمین است

حاشا و کلامی که غیر از او خالق و آفریننده را بخوانیم که قول است با فراط در کفر و الحاد و شرک  
و بعد از حق و لفظ شطط که معنی آن افراط در ظلم و کفر است اشعاری دارد بر این  
معانی هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه الهة فو تبايان هؤلاء است یعنی  
این قوم و طایفه ما غیر خداوند را گرفتند و پرستش نمودند لولا یا تون علیکم  
بسلطان یباین لولا معنی بلا است که سرزنش و تغییر بر جسم است یعنی این  
قوم عبده اوثان و هم نام عبادتشان بر آنها از روی اشتباهی بغض تقلید  
بشیاطین بوده زیرا که حجت و برهان واضح که قاطع باشد نبوده فتن اظلم  
ممن افتری علی الله کذباً پس آنها ظلم بر نفسهای خود کردند و اختری بجهت  
حق بستند و نیست ظلم ترا کسی که اقراء بخدا می بندد و اذ افتری لهم خطاب  
نمودند بعض اصحاب کف بر بعضشان در آن وقتی که اراده فرار کردند گفتند افتری  
و دوری نمودند از اوثان و اصنام و موفق و نائل شدید به بندگی حضرت حق و قفا  
یعبدون الا الله احتمال دارد که استثناء متصل باشد بنا بر روایتی که آن  
سلطان و رعیت اقرار داشتند بخالق و لکن شرک قرار میدادند با و مثل اهل مکه  
و احتمال دارد که استثناء منقطع باشد و ضمیر جمع با اصحاب کف برگردد قافدا  
الی الکهف یکسر لکم و لکم من دونه و یجیبی لکم و من امر که فریقا  
پس رسیدند بغار خداوند تبارک و تعالی باب حمت خود را باز نمود و نوری  
الشمس اذ اطلعت قرا و دعن کفهم ذات البین تزا و معنی تایل است  
یعنی آفتاب بر هنگام طلوع که تمامی روی زمین و کوهها سفل و شراره آن فراگیرد  
از غار که سام آنهاست میل میکند بجهت بین که شراره و نور آفتاب بر آید  
آنها تا بد و اذ اعربت تقرضهم ذات الشمال و هم فی نجوة منه فجوه  
فضای واسع است حاصل معنی ظاهرا نیست که آفتاب وقت طلوع بآن غار  
که بی سقف بوده میل میکرد بطرف راست ابدان آنها که از طرف چپ سایه برد  
آنها میافتاد و در وقت غروب میل میکند بطرف چپ که از آن طرف راست سایه



بروی آنها سیاق داده بر حال آفتاب بریدن آنها تابش نمیکند یا بودند نهاد در یک  
فضای بی شفق و حایل و آیا این عجب است یا طول غیبت امام عصر البتة این  
قصه اصحاب کشف عجب است که سر مبارک آن شسته مظلوم که بکار روحی الهی  
در نوک نیزه در مقام استعجاب استبعاد از کار امت جد خود میفرماید آمد  
حَبِیْتُ أَنْ أَصْطَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ كَأَنَّا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا  
این بر عیضشان که آیات تعجب آفاق است گویند بوسه از دست ختم بر این است ضمایم  
عجب از حالات اصحاب قیام حال الهی است  
شد و لم بر این از آن لبها که پیغمبر همیشه میکند  
فی خلط کرد و جبار شد ولی العیض اصحاب  
بلکه آن الهی حدیث منظر آیات حق کرد و کار  
یا ولی الله غایب با غرق بحر عصیان خطایم  
که در آن طشت طلا خزان آن شقی است  
کی روا باشد که این جبار است بر مولی رسد  
و که طشت و سرباید مجلس انباء این نیار  
کرد و نواز از مطبخ خلی عیض زهره زهر مار  
داد و ترسان این یا دوی بریخا بر دامن و الا

تفاوت کردن سر بریده آیه قرآن و زتابیدن آفتاب بر ابدان اصحاب کشف با بودن آنها در یک مکان و اسع منفعت که معروض اصحاب آفتابست و در خواب بودن آنها در آن غار و باز بودن چشمها در خواب که هرگاه کسی مشاهده نماید بکمان میبرد که اینها بیدارند. بکما اینکه صریح آیه و تحسینهم ایفتانظا و هم و خود همین است خود جمع را قه نایم و خوابست ای قاط استباه و بیداری است و بین مفهوم آیند و لفظ کمال تناقض و تهافت است و دفع تناقض باین است که آنها در آن حالت لوازم خواب و بیداری داشتند اما لوازم بیداری را دارا بودند چونکه چشمهای ایشان مثل چشم آدم بیدار نظر میکرد و موب و ناخنهای آنها بلند میشد و اما دارای لوازم خواب را بودند از جهت اینکه ایشان را اکل و شرابی نیست بَلْ يَنَالُهُمُ فِي الْكَهْفِ رُوحُ الْهُوَى وَ بَرَزُوا لِلْغَمِّ وَلَا يَحْسُونُ كَرْبًا لِّلْغَارِ و بعضی گفته اند کسی که همیت آنها را نظر نماید بکمان میکند که بیدارند از کثرت غفلت و حرکت ایشان کما اینکه اشعار دارد بر این قولی

وَقَالُوا لَهُمْ ذَاتُ الْإِبْهَامِ وَذَاتُ الْإِشْمَالِ وَبَعْضُ كَفِّهِمْ أَشْرَ سَالِي وَدَفْعُهُ حَرَكَةُ مِي  
گفتند و بعضی کفّ ایشان سالی یک دفعه حرکت میکنند و آن هم در روز عاشورا و  
از عامه در تفاسیر خودشان قائل باین است و تعیل بنویسد لَيْلًا يَا كَلَّ النَّوَا  
لِحُومِهِمْ لَوْ أَطْلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَكِّتْ فِيهِمْ فِرَاؤًا وَلَمَّا لَكْتَ فِيهِمْ رَغْبًا  
بِالتَّخْفِيفِ وَالتَّشْدِيدِ هُوَ الْخَوْفُ الَّذِي بَرَعَ عِبَادُ الصَّدِّقِ دَائِي يَمْلُؤُهُ وَذَلِكَ  
لِأَنَّ إِلَهُهُمْ اللَّهُ مِنَ الْهَيْبَةِ وَقِيلَ لَطُولُ أَظْفَارِهِمْ وَشُعُورُهُمْ وَعَظْمُ  
أَحْزَامِهِمْ وَقِيلَ لَوْ كُنْهَ مَكَانَهُمْ دَرَجِيسْت در غره روم معاویه  
گذارش از کف افتاد گشت اگر ممکن باشد بر کف حال اصحاب کف نظر  
میکردیم و مطلع بر حالات آنها میشدم ابن عباس کف ایشانمطلب بر تو ممکن نیست  
زیرا که خداوند منع فرموده این کسی را که بهتر است از تو فرموده (لَا تَطْلُعْ  
عَلَيْهِمْ إِلَّا بِرَأْيِ مُعَاوِيَةَ) گفت رو نخواهم شد تا بحال آنها مطلع شوم فرمان داد  
بجماعتی کف باید بروید بر حکایت وقایع اینها مطلع شوید و خبر بیاورید و  
در هنگامیکه خواستند وارد غار شوند خداوند قهار بادی را بر آنها مسلط نمود  
در همان ساعت سوختند و خاکستر گشتند پس فرقه پیرو و مضاری  
و غیر هم حکایت اصحاب کف را که شنیدی همه قبول دارند و قرآن و اخبار  
ما بهم حکایت آنحال از عجایب می کند و این اتفاق عجیب قبل از بعثت حضرت  
عیسی شده است و ظاهراً هم آنها باقی در حالت عجیب هستند تا روز قیامت  
و وقتی که انیطلب بزرگ عجیب اتفاق افتاد و معلوم و محسوس شد بر اهل عالم  
چرا ممکن نباشد که خداوند کسی را انتخاب نماید و ذخیره کند در عنایت و اراده  
حق و مشیت الهی قرار گیرد که کسی بر حال و مکان آن مطلع نباشد مثل حال اصحاب  
کف که کسی بر حال آنها مطلع نیست چهارم از ادله عقلیه این است  
مطالب عجیب و غریبه هر چند انشاء و قاض باشد اعقول متعارف مردم که  
ناقص است تصور آنها را نمیکند فضلاً از اینکه تصدیق نمایند بلکه از



شده از تصور و عدم امکان تصور را مستبعد سازند زیرا که هر چیز بر این بنا بر  
واحد و باید شناخت و امکان و امتناع چون که از مبطل اضداد و نظایر نیست  
بلکه از باب تقیض است و در وقتی که امتناع در عقول قاصده ثابت گشت و دیگر  
محالست نقیض آن که امکانست در آن عقول ثابت باشد زیرا اجتماع متضادین  
محال است و ستر اینکه حضرت حق جل ذکره را عقول انسانی نمیتواند ادراک  
کند اینست که قصار عقول در معانی عالیة بالذات عاجزند باید تعلیم و یا تدبیر محسوس  
یکندند تا پی مقبولات ببرند و ذات حضرت حق جل ذکره منزله است از اضداد و  
اند که آنجا عبرت بر معرفت الله باشد و اشعار دارد بر این مطلب فرمایش مولی  
الموحیدین در دعای صبح و نشره عن مجافیه مخلوقاتیه که آنچه مخلوقات  
حضرت حق است از محسوسات و معقولات که همه آنها ذات الالهیه و الالهیه  
و الانظار است خداوند منزله است از همه آنها پس در صورتیکه نه تعلیم ممکن است  
و نه تدبیر در شباه و اضداد ممکن است چه طور میشود معلوم و معروف گردد

ره عقل خیر هیچ در هیچ نیست	بر عاشقان جرح و دایه نیست
توان گفت این حرف با حق شناس	ولی خورده گیسو نه اهل فایس
که این آسمان زمین چیستند	بنی آدم و دیو و دگستند
بگو آنچه بینی تو زمان گشته اند	که با هستیش نام هستی نبرد

از این جهت است که سید انبیاء پیغمبر مایه ما عرفنا ان حق معرفتنا  
مرحوم میفرماید در کتاب سوال و جواب میفرماید صاحبان فهم و عقل که در  
راه معرفت خدا کمال اهتمام داشته در پی این در آمدند که بحقیقت ذات  
الهی برسند و هر چند فکر کردند که موجودی باشد در جانی نباشد چگونه میشود  
و از عقل نتوانستند بکنه کار برسند بنا را گذاشتند بر ریاضات کشیدن و  
تصفیه باطن و مخالفت نفس اماره کردن و تربیت نفس ملکیه انسانی که از انجا  
بمقصد رسیدن و چون وصول باین مطلب صورت امکان ندارد و لهذا بعضی

مجاذبات شاقه و سخته جسم و بدن از کم خوابیدن و کم خوردن و غیره چنان مشاء  
سود مزاج شد که بسبب غلبه سوداء از طبیعت صاحب الخویا و متابعت خیالات  
فاسده نمود و معراجهای بسیار از برای خود بچشم خیالش آمد تا آخر از جمله افکار  
فاسده او همین شد که تو خدائی تمام شد کلام ایشان احقر میگویم اختلاف  
مردم در مذاهب مشتته منشأش همین عدم ادراک بحقیقت آنهاست بلکه ادراک  
و مذاهب مختلفه باطله سببش اضلال گشتن یکدود و نفر است که یک اندازه  
ادراک و عقل مغلوب شمول نفسانی دارد و بجبت طمع جاه و ریاست متابعت  
شیطان و نفس اماره را نموده جماعتی بسیار از عوام کالانعام را از راه در  
میکنند و از روی تقلید آن راه بی اساس را پیش میگیرند از باب تبعیت دُم  
بر سر که هر جا سر میرود دُم به تبعیت آن میرود و غرض اصلی در انقیاد ام نیست  
که اغلب مردم در عقاید متزلزل و سست میباشد منشأش عدم ادراک عدم  
تفقل است حکایت شده که از بعضی علماء سوال کردند از بعضی مسائل  
جواب ندادند مسائل عرض کرد آیا شنیده فرمایش رسول خدا را که فرمود  
کسی که کتمان کند علی را که نافع است در روز قیامت وارد صحرای محشر شود  
در حالتی که بحاجم آتشین در دهن دارد آن عالم گشت بگذر از بحام و برادر اگر  
کسی سوال نماید که در حق آن نفع داشته باشد کتمان کنم جواب نه هم بحام برهنم  
زنند غرض اینست که طول غیبت امام عصه عجل الله تعالی فرجه اگر چه در  
عقول قاصده بعضیها بعید است جنت استبعاد ضعف و مغلوب بودن  
قوة ملکوتی عقل است نظر باینکه اسباب ظاهریه و دنیوی که از برای بعضی اشخاص  
فراهم است بیشتر باعث تزلزل عقاید شده چونکه تمام قوای شوی حیوانیه  
منصرف در این طرف است و چونکه این دو قوه یعنی قوه ملکوتی روحانی  
و قوه شوی حیوانی ضد هم است هرگاه اسباب تقویت هر کدام بیشتر  
شد و اسباب دیگری ضعیف گردیده باعث قوه آن دیگری شود و چونکه



و کیفیت اینکه بعضی صفات عین ذات است و قوه الواحد لا یصلد فی نفسه  
 الا واحد و بیان کیفیت حالات ائمه هدی و اوصاف علشان و غیر ذلک از  
 مطالب ستریه غامضه بر آینه گمراه و ضال و از جاوه مستقیم بیرون خواهند شد  
 کما اینکه از زمان ائمه معصومین تا باین زمان اینها که گمراه شدند جهت همین بوده  
 که بعضی از شیاطین ضحکان انظار مطالب باطله مشابهاً از آیات قرآینه  
 و حدیث نبویه و اخبار و ولویه که نه سر آن مفهوم واضحی دارد و نه ذیل آن  
 بیان صریحی دارد و نه سند محکم دارد مثل حدیث خطبه السبیلان که طایفه  
 متصوفه صدور از آن نسبت بامیرالمومنین که از ظواهر بعض کلمات آن  
 بلکه غالب فقرات که بظاهر کفر و شرکست انسان قطع پیدا میکند که این  
 نسبت صحت ندارد و بر فرض صحت کلام حضرت امیرالمومنین که  
 که فوق کلام مخلوق و دون کلام الخالق است محکم دارد تشابه دارد و باید حجب  
 قواعد عقاید عدلیه که از نبی و اوصیاء او رسیده از ظاهر منصرف نمود  
 مثل اینکه نسبت اندک آنحضرت فرموده أَنَا صَلَوَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَكَاةُهُمْ  
وَصَوْمُهُمْ وَ حَجَّتُهُمْ وَ جِهَادُهُمْ که میگویند هر کس بنی یا امام را شناخت  
 نماز و زکوة و روزه و حج و آنچه که آنها فرموده اند ساقط میشود و هر گاه کسی  
 بگوید معنای الفاظ حدیث این است آن شرکست و کافر است بلکه  
 حضرت امام صادق علیه السلام فرموده در جواب مفضل بعد از اینکه عرض داشت  
 این کلمات را بر آنحضرت که جماعتی ادشیمه هستند که نیکو گردانند و با تقوی  
 و ورع و خشوع و پرہیزکاری و لکن بعضی سخنان می شنوم که میگویند این  
 همین شناختن مردانند و همین قدر که مردان دین را شناختن تکالیف  
 ساقط است هر چه خواهد بکند و کجا نیکند که نماز و زکوة و روزه ماه را  
 و حج و عمره و مسجد الحرام و بیت الحرام و مشعر الحرام و وضو و غسل جنابت  
 و غیر تکلیفی که خداستین کرده مردان معصومین هستند که شناختن آنها



موجب سقوط اینها کرده و گمان میکنند که مراد از حرام بودن مادر و دختر و  
و خاله و دختران برادر و خواهر و سایر محرمات نسبت به و نسبت به که در  
قرآنست مراد از نهادن دخترهای و سایر آناست پیغمبر است و غیر از آنها هر که  
باشد بر مردم حلالست اگر چه مادر و خواهر خود باشد و گمان میکنند که چند مرد قوی  
یک زن نگاه دارند و گویند شهادت دروغ عیب ندارد و گویند قرآن ظاهری دارد  
و باطنی دارد و ما مکلف بر باطن هستیم و اخذ بظاهر بحجت دفع مقصد مردم  
است حضرت در جواب مفضل فرمود اینها که تو گفتی همه کفر و شرک و الحاد  
است و آنچه که بگوشت آنها رسیده است که نماز و روزه و عبادات پیغمبر است  
حق است و لکن معنی آن این نیست که فروغ دین عین پیغمبر و امام است بلکه  
که اصل دین معرفت پیغمبر و امام است پس اگر آنها را شناخت اعمال و نفی  
در او دارد و آلا فاده ندارد و صحت ندارد احقر میگویم همین طور که کولان  
لما خلقت الافلاك علت غائی ذوات خلقت موجودات است که در قوه  
علت عامه است همچنین علت غائی او صاف صحت عبادات عباد است  
که در قوه علت خاصه است پس اگر کسی پیغمبر و امام را شناخت نماز و روزه  
و اعمال او نفع باومی بخشد و کسی که آنها را شناخت نماز و روزه او هیچ  
نیست و حاصل جواب این که چون انطاویه ضاله شیده اند که پیغمبر پدر است  
است و زنهای آنحضرت مادر آنها است چنانچه آیه مبارکه در قرآن مطلق  
است بآن از اغوا و اضلال شیطان آیات تحریم محارم را حمل نموند بر  
زوجات پیغمبر با اینکه آیه که در تحریم محارم است در سوره نساء است که نفس  
است بر تحریم محارم که هیچ وجهی از وجه قابل تاویل و حمل نیست و حرمت  
زوجات نبی باید دیگر ثابت است در سوره احزاب و لا تنکحوا ازواجه  
من بعدک ابدا و نشأ این خیالات فاسده آنها همان بوده که اشاره شد  
و آن این است که اسم مادر در آیه اطلاق شده بر زوجات پیغمبر و این انشاء

اغراض فاسده خود قرار داده گفتند هر آینه که در تحریم مادر نازل شد همان زوجات  
پیغمبر است که اسم مادر بر آنها در قرآن اطلاق شده غافل از این که تحریم  
محارم در خصوص مادر تناسبت بلکه نبات و اخوات و نبات الاخ و نبات  
الاخت و اختات نساء و نبات و نباتات و اختات و اختات همه اینها حرام  
است بخیر اطلاق اسم مادر بر ازواج نبی باعث حلیت اینها میشود قل زهم  
بمخوضوا و یلبسوا حتی یلا قوا یومهم الذی یوعدون بحال خود را  
باشند تا روز طبع و در قصشان منقضی شود تا روز موعود را انشاء الله تعالی  
ملاقات نمایند جواب از این که در مذهب شیعه جایز است اجتماع مردان معتقد  
بر یک زن نیست که نشاء و انحراف از معتد است حاشا و کلاما انقضائه مستع  
نشد کسی از امت که حتی اینکه در زمان معروفه هم در مذهب عامه دارد و آن  
چهل روز است فاما الذین فی قلوبهم زنج قد یعنون ما تشاء  
منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء کافیه الخ ظاهر آیه مبارکه اینست که  
سعی کردن در تاویل آیات متشابه اشخاصی هستند که قلوب آنها قلوب شیاطین  
است اگر چه صورت ایشان صورت انسانی است زیرا که اهل البدع و طالب  
گمراهی مردم و اضلال آنها از دینشان آنان است که در قلب آنها مرضی است که  
علاجی ندارد غیر توفیق و هدایت حق و اما جواب از این که در مذهب شیعه جایز  
است شهادت بدروغ حاشا این فقرات علی شیعه در باب شهادت بطریقه  
قرآنست که در مقام کتب فقهاء این احکام مزبور است و اما جواب از این که  
گمان کردند که پیغمبر خداست پس چنانکه طایفه دیگر علی را خدا دانسته اند  
اینکه هر دو قایم و قضایا که ائمه ماضیه حادث شده در این امت هم میشود چنانکه  
نضاری قائل بالو هیت عیسی شده اند و یهود قائل بالو هیت عزیر شده اند بلکه  
بعضی قائل بالو هیت اوصیاء شدند چنانچه گفتند یوشع خداست  
و نعل مشا گمراهی آنها نیست که از حدیث قدسی که میفرماید کنش کنش



تَحْقِيقًا فَاحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِفَ تَخَلَّقَتْ خَلْقًا لَا نَعْرِفُ تَوْهَمٌ كَرْدَنَدَن مَنِمَر  
 خدا است نظر باینکه خداوند عالم پیغمبر خلق فرمود که رسید باشند از برای شناسائی  
 خداوند پس شناختن خدا شناختن پیغمبر است و شناختن پیغمبر شناختن خدا  
 و از این نتیجه فاسده گرفتند که پیغمبر خدا است و همچنین در فقرات خطبه  
 البیان بعضی توهمات فاسده کردند که فرموده اند اَنَا الَّذِي أَوْجَدْتُ  
 السَّمَوَاتِ السَّبْعِ أَنَا أَخْلَقْتُ أَنَا أَرْزُقُ که معنی آنها صفات ثبوتیه حضرت  
 احدیت است و از این توهم فاسد قائل شدند که حضرت خدا است و لکن  
 معنی آنها نیست که من واسطه ایجاد سموات و واسطه خلقت عالم و واسطه رزقانی  
 وجه الارض از حیوانات و انسان هستم و از احادیث بسیار ظاهر است که  
 آن بزرگوار اَللّٰهُ خَلَقَ غَالٍ خَلَقْتَ اَنْد و در بعضی از عبارات خطبه مذکوره است اَنَا  
 اَفْخَمُ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ نُورِي رُبِّي وَقَدْ رُبِّي و ظاهر اسلمه تفویض  
 از آن و نظایر آن گرفتند و چنانچه طایفه غلات کافرند طایفه مفسدین کافرند  
 و بسبب کفر و اضلال مردم همین توهمات فاسده است که از آیات تشابهت و  
 احادیث مجمله خیال کردند و لکن باید همه جهات را و اطراف مطلب را ملاحظه نمود و  
 آیات و احادیث دیگر را هم تصور کرد و کیفیت تعارض و قواعد هر چه را استخراج  
 تا نتیجه که موافق مذاهب عدلیه است گرفت و آیات کثیره دلالت میکند بر جبر و  
 اینکه افعال بندگان از خدا است که بسبب ثواب و گناه است یعنی خداوند عالم  
 ایجاد سبب قریب حق بسبب شرف بفعل که علت است خلق فرموده و بندگ  
 مباشر است بلکه بگویند آلت است مثل بَصُلِّ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِك  
 مَنْ يَشَاءُ و مثل اَعْرَضْنَا عَنْهَا فَفَسَقُوا فِيهَا یعنی در وقتی که اراده  
 و مشیت حضرت حق تعلل گرفت بر هلاکت و باقی نماند از زمان عمر شان لا یل  
 امر میکنم آنقوم را بر فسق و نظایر این آیات که دلالت بر جبر دارد و انسان عاقل  
 نباید بعضی شنیدن آیه از آیات قرآنی یا حدیثی از احادیث معصومین که دلالت

آنها برخلاف عقاید حق است از حقان و تصدیق نماید بلکه باید رجوع نماید به اشخاص  
 صحیح عالم بحقایق و احادیث و معانی قرآن بپردازد و بکند مطلب برسد تا اینکه گوی  
 اشخاص معصومین و معصومین نوزاد و از جاوده مستقیم منحرف نشود زیرا که قرآن  
 و احادیث اهل عصمت محکم دارد و متشابه دارد و ناخوار دارد و منوع عموم دارد و خصوص  
 دارد و مطلق دارد و مقید دارد و مجمل دارد و مبین دارد و هر کدام اینها منافق و مناقض  
 دیگری است کما اینکه در محل خود ثابت است مثلاً در مقابل آیات متشابه که  
 شنیدی دال بر جبر است آیات دیگر است که منقض است برای یکسانی فاعل  
 معاصی است مثل وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ  
 وَمَا أَصَابَكُمْ مَضِيقٌ فَمَا كَسَبْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ ظَلَمَ  
 لِلْعِبَادِ و غیر اینها از آیات که محکم است و یکی دلالت دارند بر اینکه  
 بهشت و جهنم و ثواب و عقاب به اختیار خود انسانست و عقل هم شاهد بر این  
 است که نمی شود که خدا تکلیف را از بندگان بطلبد و خودش فاعل باشد و الا  
 لازم آید اتحاد اطال و مطلق و محکم اینکه قرآن و اداری متشابه و عام و خاص  
 و مجمل و مبین و غیر ذلک که شنیدی مناقض و تباین و تنافی آنها را چند چیز است  
**اول** اینکه متعارف مردم قریح و طاف در آن و تعقل معانی آنرا ندارد  
 زیرا که از برای ظاهر قرآن بمشاهد هزار باطن است بلکه متصل است باطن قرآن  
 بجز استنهای صفات الهی از جهت غیر متناهی و در حدیث بنوی است  
 وَلَهُ ظَهَرٌ وَ بَاطِنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ حَقٌّ كَلَمْ تَحْجُومْ وَ عَلَي  
 تَحْجُومْ تَحْجُومٌ لَا تَحْجُومُ عَجَابٌ وَلَا تَحْجُومُ عَجَابٌ مَصَابِيحُ الْهَدْيِ  
 وَمَنْ دَاخِلُكُمْ وَ دَلِيلُ الْمُعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ بِنِي از برای قرآن  
 ظاهری هست و باطنی هست ظاهر آن احکام و قوانین بندگان است و  
 باطن آن دریائی است عمیق و از برای عمق آن دریای بی پایان تخوم و باطن  
 عمیق غامض است و از برای آن تخوم تخوم دیگر است و عجایب آن بی شمار



و از برای غرض آن از کثرت مقدار و وزنی نیست و سبب صیغه و وضوح  
و نور و روشنی راه و طریق هدایت انسان است و منبع و نشاء اسرار و  
حکمت است و دلیل و مرشد و اسباب معرفت است از برای کسی که عارف عالم  
باین اوصاف عارف بزرگ قرآنست و عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث  
طویل قال سمعت رسول الله يقول انما تكونون فتن قلت فما  
المخرج منها قال كتاب الله فيه خبر ما قبلکم و بناء ما بعدکم و حکم  
ما بینکم و الفصل لیس بالهزل هو الذی یزیع غیثا لا هواء و لا یبشع  
منه الغمام و لا یخلق من کثرة الرد و لا تنفخ عجاشب و هو الذی یخرج  
من جبار قصه الله و من ابغی طغیة غیره اصله الله و جعل الله  
والصراط المستقیم هو الذی من علی به اوجر و من حکم به اعدل و من  
دعی الیه دعی الا صراط مستقیم و فی حدیث اخر عنه صلی الله علیه  
و آله و سلم فاذا التفت علیکم الفتن کفصع الیل المظلم فلیکم بالقرآن  
فان تر شافع مشفع الحدیث همین قرآنست دارای علوم اولین و اذول خلف عالم  
تا روزیوم قیامت خبر سید هاد احکام و حوادث و واقعه و مشو و بعد از این  
و این قرآنست که دادا میرسد در آن قهقرا قبر و شدائد سکران و شفیع  
ماست در آن روز لا ینفع مال و لا بنون ای وای بر حال ماسلین این  
قرآن را که اندک داشتیم خودمان شغول خواندن کتابها و افعال و تعلم زبان انصاری  
و ادنی که باعث ترویج ملت نصاری و یهود است از اصل مطلب دور شدیم غرض  
اصلی این بود که حکمت اینکه قرآن مشتمل بر تشبیهات و مجازات است این است که شوق  
عجز و جل انسانی است در معانی و تشبیهات از احتمالات حقه و باطل را که دارد  
و انسان متحیر است که مراد کدام است پس ما بصورت احتیاج دارد بیک نفر  
که تمیز بین حق و باطل باید بدو بیان نماید که مراد از آیات متشابهات فلان  
احتمال است و آن شخص باید نویسد و جهت از جانب خدا باشد و ما دمی که این قرآن

در میان این سلسله نبی آدم هست باید آن تحت حق و باقی و معصوم مطلق و عالم باشد  
زیرا که اگر قرآن باشد و آن انسان هم تابع نفس و اسیر شوق یا غیر معصوم مطلق یا جاهل  
یا ناسی یا فانی باشد لازم میاید که خداوند اغواچی و اغراء و اضلال خلق کرده باشد  
تعالی الله علوا کثیرا و شاید بر صدق این بران حدیث شریف است که عاتق و  
خاصه متفقند بر صدق آن از حضرت حمزه مرتضی و متواتر است که فرمود  
ای نادیک فیکم التخلین کما بآله و غیره کن یفیر فاحتی برنا علی الحق  
و لالت آن واضح است که عزت همان تحت الله عالم است و از قرآن جدا نخواهد  
شد تا روز قیامت گفته شود که غیب را ایندت متطاویر که دست کسی نمیرسد مستفیع  
شود بسوال کردن از احکام آیات متشابهات است جواب گویم قرآن همیشه در  
حضرت ایشان است کما اینکه صاحب لایت م حسنه داده و اما جهت عدم  
انتفاع از آن وجود اقدس در این زمان حکمتی بسیار است ش همان حکمتها  
که در غیب حضرت عیسی داد پس و حضرت و من جمله از حکمت این است که  
خداوند عالم است که آن ولی عصر عجل الله احواء و دشمن دارد که در صد و اذیت  
و قتل و سبی و ایشانت کما اینکه تمام اجداد طاهریا آنحضرت را شهید نموده و  
اولی شیان را اسیر نموده و اگر حضرت حق دشمنان را که تاه کند قصه و قدر و جبر است  
حکمت است زیرا که مسئله ثواب عقاب حساب باطل میشود پس بحسب جمع بین امور  
مزبوره یعنی بقای تکالیف و سیل ثواب سبب عقابت و بقای امام عصر که میر بین حق  
و باطل است و دفع شر و فساد و اذیت شیاهن انبی را از آنحضرت این است که  
باید از انظار خلق غایب نماید که دست از آنحضرت کوتاه شود و وجه دیگر از وجه حکمت  
این است که اقامه حدود در میان مردم لازم است مثل تحصیل حقوق و قطع و حبس  
و صلح و قتل کما قبل ما نزع السلطان اکثر مما نزع القرآن و قد نطق به القرآن  
قوله تعالی لا تسفشد و هتیه فی صلوة و هم من الله که منطبق است باطل  
اتیران پس باید خداوند کسی نصب نماید تا که تاه کند دست اعدا را از اولیا خود و آن



کس لازم است که غافل از حقوق و از حدود نباشد و غافل از حدود و غیر محدود باشد  
 زیرا که اینها منافی ولایت است که ولایت امور عامه باید در دست کسی که دارای  
 این اوصاف است و تصور نیست در این امور مبتنی بر این است که محکم و متشابه  
 و مانع و منوع و مجمل و مبین و غیر ذلک از آیات قرآن در نزد فطری و جلی باشد  
 و ویم از حکمت اشتمال قرآن بر تشابهات امتحان و ابتلاء بندگان که مستلزم  
 بقرآن است که آیا دین خودشان را بمرمان و دلیل محکم کردند یا بجهش شبه که  
 در ذلک لفظ و کلامی حاصل شود متزلزل میشوند پس رسیدن به درجات  
 عالی و ثواب بی پایان مبدل کردن چند وسیع در فهم آیات و احکام و نیز حق و  
 باطل است زیرا پر واضح است که هرگاه راه یک راه واضح باشد و هیچ شبهه  
 نباشد تکلف کاری نکرده که مستحق ثواب اجر عظیم باشد هر چند محنت یاد ترو  
 زحمت بیشتر میکند و با اعداء الهی از شباهت نفس و جن و شباهت و خیالات  
 مجادله و ستیزه بیشتر میکند اجرا و یاد ترو کرد که میفرماید **افضل الاعمال الاخرها**  
**امتیحانات الهی** در دنیا بسیار است از جمله دلیلهای مختلفه است بر ذلک بسیاری  
 مختلفه که موجود است و یکی فهم ذریک انسانی است که لمح بجای می رود و طلبکار  
 ذوق میفهمد و در برابر کلام خدا و رسول مخالفت بسیار میفهمد با وجود این باید  
 دست از فکر برای خود بردارد و متابعت شرح بکند مانند صدای خوش که حق تعالی  
 بر بنده کرامت میفرماید و او را منع میکند از غنا خواندن و شنیدن و از جمله  
 امتحانات ابتدای اولیاء و دوستان خدا است بشداید و محن و کسر است  
 و در مرض و قتل و اسر و حبس و صلب و انواع بلاها و تسلط دشمنان خدا بر  
 دوستان و وسعت فراخی زندگانی و عیش و کامرانی از برای ایشان و از جمله  
 امتحانات اظهار و خارق عادات و استجاب دعا از برای کتبه و سحر و اشیاء  
 و بدل شدن سرگین فرد جال بجزا و غیر ذلک پس در اینصورت انسان در این  
 دنیا باید این بار امانت تکلیف را که آنرا عرضه کرد و پذیرا آسمانها و زمین ها

و کوهها که بردارند آنرا و خوف کردند بردارند و این انسان بچاره آن امانت  
 و بارگرازا تحمل شده باید دائم سر بریزد داشته و فکر بردن آن بارگران و در  
 امانت گران باشد و غافل نشود که پای او بگودالی برود و بپایند بپایان شود و چنانچه  
 از اول عقلیه اینست که بتواتر رسیده از اول فوات آدم تا زمان ابراهیم  
 خلیل و صیاء بودند هم در حضور و آیه مبارکه **وَرَسُولًا فَتَضَعُ**  
**عَلَيْكَ وَرَسُولًا لَهُ تَقْضُصُهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** رسول  
 معنای آن واضح است در میان عامه مردم و اخفاء نمودن اخبار و قصه رسالت  
 منافی است با مفهوم آن زیرا که غرض از رسالت استظهار است در ملاء حق  
 پس غرض از عدم قصه از رسول اخفاء نمودن آنست از انظار حسد لایق و الا ستریم  
 تناقض است بین مفهوم رسالت عدم اخبار از حکایت آن بلی طول کشیدن  
 مدت در هر چیزی باعث سستی و تزلزل میشود مثلاً اگر کسی کمال محبت و دوستی  
 با کسی داشته باشد بهین قدر که غایب شد از نظر کم کم هر اندازه که مدت غیبت  
 طول کشید بمقدار همان قدر کم کم محبت کم میشود و اگر مدت غیبت خیلی طول کشید  
 بکلی از یاد فراموش میشود و این مطلب از ضروری گذشته بلکه فطری هر عاقل است  
 و شاید بر این روایت است که **کشاف** در اعراف نقل کرده که حضرت موسی  
 در مصر و عده یبسی اسرائیل داد که خداوند دشمن شمارا هلاک خواهد نمود و در کتاب  
 تورات و عده داده بود با آنها از هر آنچه میخواستند و میخواستند و بعد از  
 هلاک شدن فرعون موسی از خدا سوال نمود که ای خالق نبرست از آنچه میخواست  
 و عده داده و خداوند امر فرمود که حضرت موسی سی روز روزه بدارد و راه  
 ذیقتده و وقتی که روزه سی روز را تمام نمود از خلوف و ابجره دهن خود گرفت  
 داشت که بواسطه روزه حادث شده بجهت از ال و رفع آن مسواک نموده ملائکه  
 گفتند ما از دهن شما استقام مشک میگردیم شما چه میخواستید از مسواک فاسد  
 کردی و در بعضی روایت است که خدا وحی نمود آیا میدانی که خلوف و بوی



دختر روز دوازدهم من پاکیزه تر است از بوی مشک پس ده روز دیگر افزوده علم  
و حکایت شده که در ماه و پنج بوده و لکن آنچه که از آنم خودمان نقل شده است که  
انبیای قریب بود که حضرت موسی و عده و ادب بنی اسرائیل که بعد از سی روز مر حبت  
نیایم وقتی که بیعت پروردگار رسید ده روز دیگر خداوند افرو و فرمود ما چهل روز  
نیکبند شد فَقَمِ مِيقَاتَ رَبِّكَ اربعينَ ليلهً فلما اخرجناهم ففضل عشرة  
ايام على ما واعدكم اسقطوا المدة القصيرة ففكك قلوبهم ففقطول  
عن امر ربهم وقتی که بنی اسرائیل و یزد که موسی و عده خلاف شده و مدت غیبت  
آن ده روز زیاد تر بطول انجامید قلبشان افسادت گرفت مخالفت امر خدا را  
را نمود عصیان حق و عصیان امر موسی و عصیان امر هر آن که خلیفه از جانب خود  
بر بنی اسرائیل گذاشته بودند و وكانوا يقولون انه فراسد يرون میگویند  
که سال شاخ دار را بجهت خود آلوده و معبود قرار دادند و عندنا اجداله خوار من  
دور الله عز وجل وقال السامري لم هذا الحكم و الله مؤمنى و هو من  
يعظمهم و يهتهم غز عبادو العجل يقول يا قوم لما نمنا فقتلتم به و ان ربكم  
الرحمن فاسمعوني و اطيعوا امرى قالوا ان نبرح عليه عاكفين حق  
يرجع الينا مؤمنى فلما رجع الى قومه غضبان اسفا الخ محقق نمائند  
بر ارباب بصیرت که جای استعجاب استبعاد و تعجب نیست وقتی که بنی اسرائیل بددت  
قلیل و کمی از غیبت حضرت موسی بجهت عیب یافتن از دین برگردند و عبادت کوس را  
بکنند و اعتنائی بکلام موسی و هر آن کنند که اینصورت چه جای تعجب است این  
چهارگان بی عقل و جمال مردم این زمان با این اوضاع عالم و طول غیبت در عصر  
و باین کثرت فرق مختلفه و ادیان و مذاهب مشتت و اکثر مردم را می بینند  
در دنیا پرستی مستی در عیش و نوش و کامرانی و اذامسله از مسائل دین انصاف  
و فروغ نمایند و در صد و استن هم نیستند بلکه اگر کسی را بهر بینند در این  
صراط است و استخرا و تخریه میکند و از جهت دین چیزی که فایده و نیوی عاید

آنها باشد بر حسب ظاهر نیست بلکه باید زحمت جانی و مالی را متحمل شود از سفر خارج کرد  
در روزه و نماز و محسن و زکوة و دادن را وجوب شست را گرفت که جهاد اکبر است  
همه مخلوط بهوای نفس است اطلاق صحیح بر آنها مجاز است و اما محرمات همگی در  
حقیقت خود دست نیاراک آنها قابل تغییر و ریب و جدلیست انسان عاقل باید این  
در دوا را علاج نماید مش از رسیدن رک و پیش از حساب بوم لا یفیع مال و لا  
بنون الا من اتى الله بقلب سليم و اوقات حتی و قتهای خرافیه و نوافل را  
مستغرق نکند بلطو و لغت و مشغول بودن بکارهای دنیا از زینت و لباسها و ترب  
خوردن آشامیدن الهیتم الکاکثر مفسرین گفته اند مشغول شدن بکارهای  
دنیا است که از طاعت خالق و از یاد آخرت و مرکب باز دارد الکاکثر اموال اولاد  
و تعاضد در میان امثال است حتی ذلیم المفاقر تا آنکه مرکب در احوالات شمار درک  
کند و بنا بر تفسیر دیگر میرید بر حالت شهغال بدینا بدون توبه و داخل قبر شوید با این جهاد  
که عمرهای خود را ضایع نموده در طلب دنیا دنیا طلبیدیم و بطلب رسیدیم آه از آن  
آخرت ناهل امیر المؤمنین بعد از تلاوت این سوره میفرماید اقمصاص  
اباه که یغضرون ام بعد الهلک جهاکم و انما بصارع و قبور خرابه پدر ما را  
افتخار میکنند یا بشماره و عدد و بای مردگان اموال زخارف دنیا را جمع میکنند عاقل باید  
ملاحظه کارهای خود را بکند تا آنکه بهوش و شهوت نفس او را باز ندارد از آخرت مقصود  
اصلی پان اینم طلب نبود و لکن عنان قلم بجا کشید غرض باید عاقل باشد از حال  
از امر معروف و نهی از منکر زیرا قلب انسانی آینه است و معاصی و شهوت رنگ  
و عیار است و قتی معاصی مکرر شد و رنگ و ظلمات آینه را فرا گرفت فاسد میگردد  
پایستی و اما آیاتی که دلالت دارد بر غیبت امام عصر و از قال ذلک لک لک  
انما جاء علی الارض خلیفه تقریب است لالانیت خطاب حضرت حق بلا آنکه  
و تنبیه بنا را بر این مقصود سال پیش از خلقت حضرت آدم بود و حکمت در خطاب  
قبل از خلقت امر بر طاعت ملائکه است بر آدم و غیبت که عبارت از مدت مربوزه

ان نیکوکاران  
فراوان  
و بسیار  
دانشی  
معمولاً  
زبان



پس از آنجا معلوم شد که اطاعت بطریق غیبی است و الله مظهر است که انیکه دولت  
شده که سید انبیا و فرموده خدا لا ینبئک بظهور الغیب فانه تلك من السماء و  
لک مثلاً پس همانطور که اطاعت و عبادت برادر در غایت صفات مضاعف محسوس  
و ثواب در هیچین بد کوئی و عصیان در غایت مضاعف عذاب دارد و کذا  
فرموده بطریق تعلیل یا کلکم انجبه که تنبیه میکند بر شدت قبح در این صورت نبوت حسن  
محبوب بودن ایمان بغیب و اطاعت در غایت محال با حق خداست انبیا را بر خطایب  
در یک محض قصد و حکایت نیست بلکه تنبیه است که باید تبلیغ بر خلق نمایان که ایمان  
بخلیفه غیب زمین پا و زنده بعد از تو و ضروری است که بعد از سید انبیا نبی نیست  
پس این مطلق بر همان خلیفه آخر الزمانست علی الله تعالی فرجه و وجه دیگر فی الارض  
ظرف و ظرفیت است خالی شدن ظرف از ظرفیت مستلزم نیست لغو و بی فایده  
وجود آنست گفته نشود که فایده منصرف در آن نیست زیرا که در افعال حکم مصالح غیر محصور  
است جواب گوئیم بی از برای شیئی واحد ممکن است که فواید گشوده باشد و لکن مقصود  
عمده از آنهاست و عمده فواید را اینجا جعل خلیفه است که انیکه تنبیه بر این میکند فرمود  
تعالی ای جاعل فی الارض خلیفه که احکام الحاکمین ابتداء فرموده مذکر خلیفه پیش  
از خلقت زیرا که شناختی خطاب انیمقاله بلا آنکه مقصود سال پیش از خلقت حضرت اعم  
بوده ضمناً از ذریه آن خلقت خلیفه از برای آنهاست پس مصلحت در خلقت خلیفه  
اهم است و مصلحت در خلقت خلیفه اعم است و حکمت مقتضی ذکر اعم است پیش از  
اعم پس خالی شدن ارض از خلیفه مستلزم فوت مصلحت اعم است وجه دیگر  
اینکه اخبار قرار دادن خلیفه در روی زمین و قبل از خلقت اشعار و تنبیه دارد بر اینکه  
در وجود خلیفه لطف و مصلحت دارد و کامل مایل آسمان زیرا که اهل زمین در آن حین وجود  
بنوده که صلاح فعلی در حق آنها جاری باشد و آن صلاح اختصاصی بر ایمان و عمل  
نیست بلکه صلاح و لطف حکیم اعم است نسبت تمام از منزه وجه دیگر انیکه  
صورتیکه خلیفه گذشتن در روی زمین مصلحت داشته باشد قبل از وجود خلافتی پس

باید با وجود

فیروز

باید با وجود خدایک بطریق اولی است و الا لازم میاید تعقیل معدوم بر وجود تعقل  
الله عن ذلك علواً کثیراً شایسته این برهان عقلی فرمایش امام صادق علیه السلام است  
که میفرماید انما یؤمن بالغیب و مع الخلق و بعد الخلق و وجه دیگر معنی خلیفه امام  
است که در میان خدایت پس خلیفه و متخلف علیهم و امام و ماموم از معانی انسانی  
است و متخلف علیهم نباشد خلیفه معنی ندارد پس در صورت عدم وجود مقتضی  
خلیفه قرار دادن اگر لازم شد در صورت وجود مقتضی بطریق اولی واجب است  
آیه و کرم هدی للیقین الذین یؤمنون بالغیب یقیمون الصلوة  
و مما اؤذونهم یقفون این صفات مذکوره که اقامه صلوة و اتقان از  
اطاعت خدا و عطا فرموده که عبادت بدنی و مالی بر سبیل مدح و ثنا است و  
سی که ایمان بغیب دارد همانطور که اقامه الصلوة و ایتاء الزکوة در هر زمانی  
از منزه مطلوب و فاعل آن ممدوح و واجب است و همچنین ایمان بالغیب  
که اصل است و اساس حسنات و منطوی تحت اوست جمیع صفات فرعیه  
بطریق اولی و فاعل آن ممدوح و واجب است در هر زمانی از از منزه پس در صورت  
مزبوره آن عینی که واجب است ایمان با وجهه بن الحسن علیهما السلام اگر گوئی  
لعل مراد از ایمان بالغیب ایمان با حضرت و حساب کتاب و یوم حشر و شرب  
و نار است جواب گوئیم و کلاً لا خرفه هم یؤمنون که ذیل همین آیه است و این  
این توهم است زیرا تا سبب اولی است از تاکید علاوه بر این سیاق مطالب  
قرآنی که انقص و البیع کلام است مقتضی همین است زیرا اولی مذکر در مرتبه اول  
ذکر خلیفه است که اصل مشید دین است بعد از آن ذکر فروع است و ذکر آخرت  
در آخر است اگر گوئی قبول ایرام دلالت آیه را فی الجمله که اثبات مطلوب بدین وجود  
غایب که لازم اطاعت باشد بطور کلی میکند و لکن خصوص شخص متعینی به از یکجا  
مدلول آیه است جواب گوئیم خصوص شخص آن با نظام خارج است نظر باینکه  
تمام فرق مسلمین بیکه رضای و یهود و سایر ارم اجتماع دارند بر اینکه

کسی



کسی الساعه در روی زمین امام یا نبی زنده واجب باشد نیست الا فرق باجمیه  
 محقه اثنی عشره بداند که ایمان از افعال قلوب که یعنی تصدیق است و حقیقت  
 در این عن تکذیب و مخالفت و تعدی بیکدیگر با عادت و مستحق معنی عرفانست و  
 شایسته صدق است حدیث شریف عزرائیل و لم یعرف امام زمانه  
 مات میتة النجا هیلین **بسم** قولست الی وعلیه آدم الایماء  
 کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبیون بانیماء هؤلاء  
 ان کنتم صادقین توضیح این مطلب مراد از اسماء حجج الله صلوات الله  
 علیهم اجمعین است که آدم را تنبیه فرمود بر ذات و شخص الله و بر سبب بعد  
 سبط و بر علم و علم و شجاعت و سخاوت و عصمت و تقوی و اینکه حجت بادی  
 در دنیا و تنبیه در آخرت هستند و ملائکه را امر فرمود که سجده نمایند بر آدم بحسب  
 تقطیع این حج بود که نور آنها در صلب آدم بوده و عده فرض از تنبیه آدم بر جهل  
 جان این اسماء بود که آنها خلفای روی زمین هستند و زمین خالی از وجود  
 اینها نخواهد شد و لو در یک آن روز که بعد از تنبیه آدم ارواح حجج علیهم السلام  
 عرض فرمود بر ملائکه فقال انبیون بانیماء هؤلاء ان کنتم صادقین  
 یا انکم احن باخلافة فی الارض لنبیکم و نقد یکم پس آدم فرمود اگر  
 راست میگویند که شما اولی و احق هستید بخلاف روی زمین انبیون بانیماء  
 هؤلاء خبر دهید از اسمی و اوصاف صاحبان این ارواح طیبه و طاهره  
 تا معلوم گردد که شما احق هستید بخلاف روی زمین یا آنها بقول خودتان که  
 میگویند اجمعین فیها مر یفسد و یفک الذماء و یخن الشیخ و یفقد  
 لک و قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمنا انک انت الکیلیم  
 انجیکم و قتی که ملائکه اظهار کردند که میدانیم اسمی و اوصاف آنها را و خودت  
 حکیم علی الاطلاق و عالم بحقایق و مصالح هستی پس در آنوقت خداوند خطاب  
 بآدم نمود یا آدم انبئناهم یا انبئناهم خبر ده بملائکه آسمان از اسماء و اوصاف

ارواحی که در صلب تو قرار دادیم فکنا انبئناهم یا انبئناهم در آنوقت که آدم خبر داد  
 بملائکه آسمان از اسماء آن ارواح ملائکه مطلع و واقف گشتند بر عظمت و جلالت  
 و منزلت آنها را و نزد حق تعالی و فهمیدند که آن بزرگواران احق بخلافت روی  
 زمین و جنت بر بندگان هستند پس آن ارواح مقدسه را از نظر ملائکه غایب  
 فرمود و آنها تکلیف فرمود بولایت و محبت آن بزرگواران این آیه شریفه دلائل  
 دارد بر اینکه ملائکه اسمائیکه خودشان احق و سزاوارتر بر خلافت و جنت روی  
 زمین میداشتند اختصاصی بوقتی دون و قتی نیست زیرا که از برای ملائکه موت  
 و مرگ نیست تا یوم یفخ فی الصور تا بزوال حرکت زایل شود پس بدلائل التبرک  
 ولالت دار که خلافت از برای آن بزرگواران هم دائمی است و هیچگاه ولایت  
 و خلافت از امور دنیوی نیست که قابل تغییر و زوال باشد مثل مصلحت اربعه که در تنبیل  
 آنها مصالحی دارد و سایر حوادث زمانه بلکه حکمت در نصب خلیفه ابقا جسد و  
 واحکام و اجرای آن در میان خلق و دفع ظلم و افساد برکات بواسطه وجود حجت  
 و هدایت و ارشاد مردم و تربیت و تکمیل نفوس خلق است و بدیهی است که  
 این حکمت دائما باقی است الی یوم القیامه علاوه بر اینها میگوئیم از آیات  
 و اتفاق مذاهب بر این است که در نصب امام و خلیفه مصلحت لازمی است  
 قطعاً و ایضا اتفاق دارند بر اینکه نصب حجت و امام باید از جانب خدا باشد  
 و هیچگاه اتفاق دارند بر اینکه کارهای حضرت حکیم ناشی از حکمت و صلاح  
 است پس قتی که حجت از طرف خداوند شده باشد عزل و ازاله آنها از  
 جانب خدا باید باشد و ازاله و تغییر باید حکمت و مصلحت داشته باشد پس  
 است که تغییر حجت و خلافت علاوه بر اینکه بمصلحت ندارد مفسد دارد

**فی کتاب عیفتا مغرب محی الدین اعرالی**  
 اذا دار الزمان علی حرف **باسم الله فانه یهدی فاما**  
 و اذا دار الحروف عقیضه **فاقرأ الفاطمه منی السلافا**



در اینجا کلام است از شیخ عارف کامل محی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکیه  
در باب سیصد و شصت و شش فرموده خداوند جل و علاه خلیفه دارد خارج میشود  
از حضرت رسول الله از ولد فاطمه علیها السلام اسم آن موافق اسم رسول الله  
است و جدش حسین بن علی است خلق با طهارت میسند بین اهل کربلا مقام  
و شایسته میر است در خلق و نیزل عنه فی الخلق استعدا للناس اهلا للکرمه  
زندگانی ایشان چنین پنج یا هفت یا نه است و جزیره را سقر میکند و دعوت میکند  
مردم را بضرر بیشتر و مقام مذاهب ایدیان را از روی زمین بر میدارد و باقی  
نیامده کربلای خالص و اعداء و دشمن ایشان مقلدین از علماء اهل اجتهاد است  
زیرا که می بینند حکمش را بر خلاف حکم ائمه ذابشان از ترس بیشتر داخل  
محت حکمش میشوند که بواسطه وجود ایشان خوشحال و مسرور میشوند عاصه  
مسلمین عبارت است بفرج به عاقه المسلمین اکثر من خواصهم بیعت  
میکند با ایشان عارفین از اهل حقایق از مشهود و کشف بعرفت اهل اشراق  
است از مردم آهستون که دعوت ایشان و نصرت ایشان را میکنند و اگر بیشتر  
در دست نداشته باشد هر آینه علماء قادی قتل ایشان میدهند و لکن خداوند  
جل و علاه ظاهر میکند او را بیف و کریم که بطمع و خوف قبول حکم ایشان را  
نمیکند بدون آنکه ایمان پیدا کنند و باطن قلبشان بر خلافت و علمای میمند  
که حکم بر خلاف مذهب ایشان میکنند اعتقاد نمایند که او در راه ضلالت  
زیرا که اعتقاد ایشان در آن زمان بر اینست که اهل اجتهاد در زمان منقرض  
شده و مجتهدی در عالم نیست و خداوند بعد از ائمه خودشان مجتهدی در عالم  
ایجاد نخواهد فرمود که بدرجه اجتهاد برسد و اما من بدعی تعریف الاله  
بالاحکام الشرعیة فهو عندهم محجوب فایسدا الحیال انتهى و چونکه  
کسان بعضیها باینست که اعیان علماء مذاهب دیگر از اسلام قائل بوجود  
عنیت آنحضرت نیست پس سزاوار اینست که عبارت علماء را بلسان فارسی

ذکر نمایم و بعد از آن برگردیم بمقصد خودمان بدانکه خلاف واقع است  
بین مسلمین در خصوص مذهب موعود عجل الله تعالی فرجه و خلاف در دو مقام است  
اول اینست که آنحضرت متولد شده و در این دنیا حیات و موجود است و مصلحت  
اقتصاد دارد که غایب از انظار باشد تا وقتیکه اراده خداوند تعلق میکرد و ظاهر  
این مذهب امامیه اثنی عشریه و مذهب جده از اعیان اهل جماعت سنت است که نظیر  
اختصار بیان خواهیم نمود و ویم اینست که آنحضرت هنوز تولد نشده بلکه بعد از  
این تولد خواهد شد و بار اوقات الله سبحانه ظاهر خواهد شد و این مذهب اکثر علماء  
اهل سنت است و **خلاف** دیگر است که آیا حسنی است یا حسینی است  
قول اول مذهب مخصوص جماعت از اهل سنت و فساد این قول بر واضح است احتیاج  
به توضیح نیست قول دوم مذهب تمام امامیه و کثیری از جماعت عامه است و اما  
مذهب مفسوره که اتفاق تمام امامیه است بحثی که خلاف و شبیه من علماء نیست  
که سنت و اخبار صحیح اهل عصمت صلوات الله علیه متواتر است من آنکه آنحضرت  
احسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله  
وسلامه علیه جمیعین است و محمد موعود همین است که مولود شد و غایب از  
انظار گشته بجهت مصلحتی که مقتضی حکمت حکیم است و از برای آنحضرت دو غیبت  
است یکی غیبت صغری که موجب است از انظار عامه ناس و خدمت آن بزرگوار  
نمیرسید که بعضی خواص ثواب آنحضرت و یکی غیبت کبری است که ظاهر نمیشود  
که در آن وقتی که نامور است و ظاهر خواهد کرد روی زمین را از اجاس کفار و ملحدین  
که تمام مشارق و مغارب زمین را فرا گرفته اند و باقی نماند در روی زمین مگر موعود  
مؤمن که طالب عمل آن بزرگوار است و بظاهر شرع و عملا الارض فیطا  
و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و علماء عامه که مستحق امامیه هستند  
که قائل بوجود آنحضرت میباشند از جمله آنحضرت محی الدین اعرابی است و  
ایشان از اعیان اجلاء عارفین ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد بن عربی از احفاد امام



طال ان لم يباشروا وازجمله انها ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد كني  
شافي ك معروف است بدين مسباغ المكي كتابي دار فضول المنة وابن حجر عسقلاني  
كيني ان علما عابرة است در كتاب خود ك سمي بفتح الباري بر شرح بخاري است  
نقل كرده است از يمين كني كنه قال لك في كتاب البيان في اخبار صاحب  
الزمان المشتمل على اربعة وعشرين بابا والباب الرابع والعشرون منه في الاستدلال  
على جواز المهدي ثم بعد ذلك عيّن ولد ايضا كتابا بخر المعروف بكتاب الطائفة  
في مناقب علي بن ابي طالب قال فيه ما لفظت تحت مناقب سيدنا ومولانا محمد  
علي بن ابي طالب وتنبؤه ذكر الامام المهدي في كتاب مفرد وسماه بالبيان في اخبار  
صاحب الزمان صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الطاهرين **انتهى**  
وبكفي في حقه ما قاله الكتابيا المحل في كتابه المشتمل على الطون البيان في  
بيان اخبار صاحب الزمان للشيخ ابي عبد الله محمد بن يوسف لك في النوني في سنة  
ثمان وخمسين وثمان مائة وقال ايضا كتابا الطائفة في مناقب علي بن ابي طالب  
للشيخ الحافظ ابي عبد الله محمد بن يوسف في كتابه المشتمل على الطون البيان في  
الظاهر من الابواب الى الحقه بابا بوابا في كتابه الكفاهة بعد ذكر الائمة  
من ولد امير المؤمنين ما لفظه وخلفه على الهادي من ولد ابا محمد الحسن ابيه  
ثم ذكر تاريخ ولايته وقامه وقال ابنه هو الامام المنتظر وتخييم الكلام بذكره  
منفردا **انتهى من جملة** الشيخ نور الدين علي بن محمد الصباغ المالكي  
قال في كتابه المشتمل على فضول المنة الفصل الثاني عشر في ذكر ابي القاسم محمد بن  
الصالح بن علي بن محمد الحسن الخالص هو الامام الثاني عشر وتاريخ ولايته وذكره  
امامه وذكر طرا من اخباره وعيّن وقته قيام دولته وذكر نسبته وكيفية  
وغير ذلك ثم شرع في ذكر تاريخ ولايته والنص عليه من ايامه ومن النصوص  
الدالة على الامام الثاني عشر من الائمة الثقات والروايات كثيرة والافان  
شبهه وقد دونها اصحاب الحديث في كتبهم واعشوا بجمعها الى ان قال

الشيخ

الشيخ ابو سعيد محمد بن يوسف الكوفي الشافعي في كتابه البيان في اخبار صاحب  
الزمان من الدلائل على كون المهدي حيا با قيامه غيبته الى الان **انتهى**  
الرابع والاعشر من بيان وقال في ذيل خبره والده وخلصا بوجده الحسن  
من الولد ابنه القاسم المنتظر لفظه الحق وكان قد اخذ مولده وسماه ابي بصير  
الوفى وخوف السلطان وتطلبه الشيعة وحبهم والفيض عليهم **انتهى** وكفي  
في فضل ابن الصباغ ما نقل عن شمس الدين محمد بن عبد الرحمن الحارثي المصري  
ولهذه حافط بن الجهر لفظا في كتابه الصواعق اللامعة في احوال القرن  
التاسع على بن محمد بن محمد بن عبد الله نور الدين الانصاري في الاصل المذكور  
المالكي ويعرف بابن الصباغ ولده العشر الا ول من ذى الحجة سنة اربعة وثمان  
وسبع مائة بمكة ونسبها وحفظ القرآن والرسالة الفقه والفقه ابن مالك  
وعرضها على الشريف عبد الرحمن القاسم وعبد الوهاب بن عفيف الباقية والباقي  
فاهله وقرنه الى السعد والتوري وعلى بن محمد بن بكر الشيبه ومحمد بن  
بكر بن سليمان البكري واجاز له واخذ الفقه عن والده والتمس الحلال عبد الله  
المرشيد وسمع على الزين المرافعة سادات الرازي وله مؤلفات منها الفصول  
المهمة لمعرفة الائمة وهم اثني عشر الى ان ومائة في سابع ذى القعدة سنة خمس  
وخمسين وثمان مائة ودفن ساجدة الله واثمنا وذكره ايضا مخطا احمد بن عبد  
القادر البجلي الشافعي في خبره المان في مسئلة الحقة ونقل عن كتابه المذكور  
معهذا عليك جماعة من الاعلام مثل عبد الله بن محمد المطير الموفى الشافعي من  
الشيعة كنيته في كتاب رياض الراية ونور الدين علي التمهودة في نفسه  
الحالين وغيره **واذ جمل** شيخ فقه واعظ شمس الدين ابو مظهر  
يوسف بن قزوين عبد الله البغدادي الحنفى سبط العالم الفاضل ابو القاسم  
عبد الرحمن بن الجوزي ذرا كتابه كره خواص الائمة بعد ترجمه العسكري  
ذكر اولاده منهم محمد الامام فضل هو محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن

القضا



الرضا بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم اجمعين  
 وكثير من غيره كذا بعينه الله ابو القاسم خلفه صاحب الزمان القائم  
 المنتظر الطاهر وهو آخر الائمة وعبد الله بن محمد بن الزنادي روي  
 عنه في كتابه في معرفة اهل البيت عليه وآله في مروي في آخر الزمان اذ اول  
 من يرون ايد اسم ان اسم من وكنت ان كنت من است بملة الارض عند  
 كما قلت جواز ذلك هو المحدث واين حديث مشهور است و ابو درواز  
 مثل اين حديث را روي است از علي بن ابي طالب كره و در آن حديث است كذا  
 باقي فانه از دير گم كره و است خداوند سبحان رجوع خواهد كرد از اهل بيت  
 كس را كره و يمين را بر اهل صل ميكنند و ذكر شده در روايات كثيره بسم ان  
 بزرگوار و يقال ذوالاثنين فالوا القدر اوله يقال لها صيفل استحق وقد  
 بالغ علماءهم في تعريفه مثل محمود بن سليمان الكوفي في كتابه الموسو باعلام  
 الاخبار و ذكره في المرأة وابن شحنة في قصص الناطر و ناج الدين في كتاب  
 المطلع قال في اعلام الاخبار بعد ذكره كونه و كونه و نفعه و بره و سمع من  
 جد لا مود كان حبلى فحبل في صغره لم يسه جد ثم دخل دمشق و هو ابن  
 عشرين سنة و سمع بها و نفع بها على حال الدين الحبيب و كان انا عالما  
 فيها جديا و منهم الشيخ الفاروق الجليل الوهاب عبد الوهاب بن احمد  
 على الشرايف في كتابه المتع بالوقايت الذي هو بمنزلة الشرح لمعلقات فوجا  
 قال بعض فاضل عصرنا و هذا كتاب يلقاه العلماء بالقبول و بالقبول في كل  
 و شأنه و وجوب الاعتقاد بما فيه في نسخة المطبوعة المطبعة المصرية في سنة ١٢١٣  
 و من حله ما كتبه الشيخ الاسلام الفقيه الجليل لا يفتدخ في معاني هذا الكتاب  
 الامعان بمراتب و حاجد كذاب كالاشع في تحطيقه و لفة الاكل من غاب  
 عن علم الكتاب فانه من طريق الصواب و كما لا يكره فضل مؤلفه الاكل عن  
 حود او جاهل معاند محمود و اذا نذا عن التميز و ارق ولا جماع المتناخا

**وفيه** ما قاله الشيخ اشهاب الدين الرمل الشافعي بعد كلام طويل و بالجملة  
 فهو كتاب لا يكره ضله ولا يخلو لثان بانه مناصف مثله و من حله ما قاله الشيخ  
 محمد البرهوني في الخفة على الواقيت و الجواهر في عقايد لا كما برستينا و مولا نالا امام  
 العالم العالم العلامة المحقق المدقق الفقيه المصنف المصنف في علوم الا  
 والمرسلين شيخ الحقيقة والشفقة معدن السلوك والطريق من نوحه انما الناحية  
 العرفاء و دفعه على اهل هذا الزمان مولا نا الشيخ عبد الوهاب ادام الله النفع به  
 الا نام و ابقاه الله تعالى لنفع العباد مكا الايام فاذا هو كتاب جل مقدار  
 و لمع استزاره و تمنى من سحر الفضل امطانه و فاحت في رياض التحقيق  
 از هار و لا حتم في سماء التدقيق شمس و قاره و نازعت في رياض الاور  
 بلغات الحق فاشرق على صفحات القلوب باليقين انواره الحق فقال في البحث  
 الخامن و التبين من الجزا الثاني من كتاب ليواقيت **المبحث الخامس**  
 و التسون في بيان ان جميع اشراط الساعة التي اخبرنا بها الشارع حتى لا بد  
 ان تقع كلها قبل قيام الساعة و ذلك كخرجه المهدي ثم الدجال ثم  
 نزول عيسى و خروج الدابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القران و فوج  
 سداي جوج و فاجوج حتى لم يبق من الدنيا الا مقدار يوم واحد و وقع  
 ذلك كله قال الشيخ تقي الدين بن منصور في عقيدته و كل هذه الايات  
 تقع في المائة الاخيرة من اليوم الذي وعد رسول الله ص امه يقوله  
 ان صلحت امة قلها يوم و ان فسدت قلها نصف يوم يعني من ايام الرب  
 المشار اليه يقوله تعالى و ان يوما عند ربك كالالف سنة مما تعدون  
**وقال** بعض العارفين و اول الف محبوب من صفات علي بن ابي طالب اخر  
 الخلفاء فان تلك المدة كانت من جملة ايام النبوة رسول الله و رسالته فهذا  
 تعالى بالخلفاء الاربعة البلاد و مراده انشاء الله ثم بالالف قوة سلطان  
 بشريه الى انتهاء الالف ثم نأخذ في ابتداء الاضمحلال الى ان يصير غيبا

و بعد منه  
 وقف السيد  
 القصب  
 الى الله  
 محمد  
 محمد  
 ابن محمد  
 ح



كما يده وذلك لا في حال يكون بدايه من مئة ثلاثين سنة من القرن الحادي عشر فهناك تفرق خروج المهدي صلوات الله عليه من اولاد الامام الحسن العسكري ومولده ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين موباني الى ان يجمع بعيني من هم يكون عمره الى وقتنا هذا وهو ثمان وخمسين وتسع مائة سبع مائة وستين وستين هكذا اخبرنا الشيخ حسن العراقي المذوقون كرم الله المشي على بركة الرطل بمصر المحرقة عن الامام المهدي حين اجتمع به ووافقه على ذلك مشيخنا سيد علي الخواص رحمه الله **وفهم الحافظ** محمد بن محمد بن محمدي النجاشي المعروف بجوابار ما وهو من اعيان علماء الحنفية وكا من مشايخ النقشبندية وله مؤلفات منها كتاب المعروف بفصل الخطاب قال فيه ما لفظه ولما اذعم ابو عبد الله جعفر بن محمد الحسن علي الهادي انه لا ولد لاجيه ابي محمد الحسن العسكري وادعى ان اخاه العسكري جيل الامامة فيه وسب الكذاب وهو معروف بذلك والعقب من ولد جعفر بن علي هذا علي جعفر وعقب علي هذا علي جعفر بن عبد الله جعفر بن علي بن عبد الله بن جعفر بن الحسن العسكري وقد وجد معلوم خاصه اخاه بن وثقاء اهله وبروي ان حكمه بن علي جعفر محمد الجواد عنه في محمد الحسن العسكري كانت تحبه وتدعوا له ونضرع ان تولى ولذا وكان ابو الحسن اصفى جاريه يقال لها تركيبن فلما كان ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين دخلت حكمة فدرعت لابي محمد الحسن العسكري فقالت لها يا عمه كوني لبيك عندنا لامر فقامت كما رسم فلما كان وقت الفجر اضطربت تركيبن فقامت معها حكمة فلما رآها المولود ائت بها ابا محمد الحسن العسكري وهو محزون مغرور فنفخه وامر به على ظهره وكفيه وادخله لسانه في فيه واذن في اذنه اليمين واقام في الاخرى ثم قال يا عمه اذهب به الى امر فذهبت به ووردته الى ابيه قالت لحكمة فحشدت الى ابي الحسن العسكري فاد المولود بين يديه في باب مغرور عليه من البهاء والتورما اخذ يجامع قلبه فقلت

ما يثبت كل من عند علم هذا المولود المبارك فقلبي الى فقال ايها محمد هذا المنظر هذا الذي بشرنا به فقال حكمة فخرت لله سبحانه شكره على ذلك قالت ثم كنت اردد الى ابي الحسن العسكري فلما لاراه فقلت له يوما ما هو ما فعلت بيدينا ومنظرنا فقال لا سود عناه الذي اسود عنه ام موسى انبها وذكر في حاشية الكتاب كلاما طويلا فيه نصف ما نقل في المتن من حديث ابن مغيث من ان النبي قال في حق المهدي هو ابي اسمه واسم امه في بسلام اوف في حكاية المفضل الغياثي الذي نقلها الحافظ في ثواب هذا النبوة وبعض علامات قيام المهدي الى ان قال والاخبار في ذلك كثيرة وقد نظرت الاخبار على ظهوره واشراف نوره محمد وال شريعة محمد بن و بجايه في الله حق مجازيه ويظهر الارض من الاذناس افطار بلاد زمان زمان المنان واخطابه خالصوا من الرتب سلكوا من العبيد اخذوا بهذه وطريقه اهتدوا الى الحق وبه ختمت الخلافة والامامة وهو الامام من لدن علي ابوه الى قيامه وعنه صلى خلفه ونصلي على دعواه ويدعو الى ملته الى ابو عليهما واليه صاحب الملّة **ومهم الحافظ** ابو الفتح محمد بن علي الفوارس قال في اوائل اربعين اخرج الرجال الثقات فيقول النبي من حفظ علي ملته اربعين حديثا كنت له شفيعا الى ان قال فان قال لنا الشائل ما هذه الاربعون حديثا الذي اذا حفظه الانسان كان له هذا الاجر الثواب والفصل العظيم فلما اجاب علم ان السؤال وضع في مجلس السيد محمد بن ادريس الشافعي فقال في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام ما اخبرنا به السيد جلال الدين محمد بن محمد بن ابي بكر العباسي قال حدثنا محمد بن محمد بن غنا قال حدثنا الفقيه يوسف بن ابراهيم الهروي قال اخبرنا نعمان بن محمد الجوهري الغزنوي عن الشيخ شيبان المقرئ بن عمر القرظي قال حدثنا محمد بن بكر بن احمد السلمي فاضه الشام قال حدثنا



ابو جعفر ثمودی قال حدثنا محمد بن الهيثم قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما اعلم احدا اعظم منه على الاسلام في زمن الشافعي من الشافعي قال لا دعوا الى الله في عقيب الصلوة فاقول اللهم اغفر لي ولوالدي ولجميع المسلمين ولجميع المسلمين من المؤمنين سمعت من ابي الا حديث الا ربعين اذا دبرها اليه منا فاما من المؤمنين على بر طاعة طالب واهل بيته قال احمد بن حنبل في خطبته في من اصح عند الشافعي ما قلته في نحر وهو يقول شككت في قول محمد بن ادرين الشافعي عن قول من حفظ من ابي اربعين حديثا عني في فضائل اهل بيته كثر له شفعا يوم القيمة اما علمت ان فضائل اهل بيته لا تحصى الى ان قال الحديث اخبرنا محمد بن محمد الهروي بقوله في جامعها في سنة ذي الحجة سنة قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن احمد بن عبد الله عن سعد بن عبد الله عن عبد الله بن جعفر الجعفي قال حدثنا محمد بن عيسى الاسدي عن علي بن فضل محمد بن نافع البصري كان خادما للافام ابي الحسن علي بن موسى الرضا قال حدثني ابي عبد الله صاحب محمد بن جعفر قال حدثني ابي جعفر الصادق قال حدثني ابي نافع علم الانبياء محمد بن علي قال حدثني ابي سديد الغافقي عن علي بن الحسين قال حدثني ابي سديد الشاذلي عن الحسين بن علي بن ابي طالب قال قال لي عن رسول الله ص فرمود کسی که دوست دارد و دشمن است که ملاقات کند خداوند بنماید و خدا روی او در بطرف او و روی گردان نباشد از آن کس متمسک بچیل ولایت علی کند و کسی که دوست دارد که ملاقات نماید خدا عزوجل را که راضی باشد از او از موالی پیر و حسن کرد و کسی که دوست دارد که ملاقات نماید خدا عزوجل را که ترسان و هراسان نباشد از موالیان پیرت حسین بشید باشد و کسی که دوست دارد که ملاقات نماید خدای را در حالتی که از ظلمات و تبعات ذنوب بری است از موالیان علی بن الحسین کرد و در سبب فرموده در کتاب غریبنا هم در وجوهیم من اکثر التجود و کسی که دوست

دارد که ملاقات نماید خدای را که در العین چشمهای او روشن باشد از موالیان محمد بن علی کرد و کسی که دوست دارد ملاقات نماید خدای را در حالتی که کتاب اعمال در دست است باشد از موالیان جعفر بن محمد باشد و کسی که دوست دارد ملاقات نماید خداوند را در حالتی ظاهر و مظهر باشد از موالیان موسی بن جعفر کرد و کسی که دوست دارد ملاقات حق را که فرحناک و خنده روی باشد از موالیان علی بن موسی الرضا کرد و کسی که دوست دارد ملاقات خداوند را در حالتی که در حالت بلند و سنیات آن مبدل بحسنات گردد از موالیان محمد جواد باشد و کسی که دوست دارد ملاقات حضرت باری را در حالتی که حساب و حساب سیر و آسان باشد و داخل محبتی باشد که عرض و وسعش بمقدار آسمان و زمین باشد از موالیان پیران بزرگوار علی کرد و کسی که دوست دارد ملاقات خداوند را در حالتی که از فائزین و رستگاران باشد از موالیان پیر بزرگوار ابراهیم بن حسن عسکری کرد و کسی که دوست دارد که ملاقات خداوند نماید در حالتی که ایمان او کامل و اسلام او محکم و حسن باشد از موالیان پیر بزرگوار اوصحاب الزمان محمدی عمل الله تعالی در خبر کرد و قوله مضاجح الدینی وائمة الهک من ائمتهم و توفیهم کنت ضامنا له علی الجنة و از جمله سید جمال الدین عطاء الله بن غیاث الدین فضل الله سید عبد الرحمن محدث معروف صاحب کتاب دوفضه الاحباب گفته است در کتاب دوفضه الاحباب در سیرت و آل و اصحاب کلام در بیان امام دوازدهم محمد بن حسن قوله هائون آن در درج ولایت این جوهر معدن هدایت بقول کلبه اهل روایت در مصنف شعبان ۲۵۵ اتفاق افتاده الی آخر ما ذکره فی کتابه و نقل بعض الروایات الصریح بقوله اجنار صریح و ارد است در آنکه محمد موعود همان محمد بن الحسن عسکری است را فم حروف کو به چون رسید جواد خوش خرام خامه طی سباط انبساط واجب ادید رجاء واثق و وثوق صادق کر لیلی مهابرت مجبان خاندان



مصطفوی و آیام مصابرت مخلصان دودمان مرتضوی نهایت رسید و آنجا  
طلعت با بخت ضارب الزمان علی سرج الحال از مطلع نصر و اقبال طلوع نما  
تا رایت هدایت بنیان منظر افروز فصل و حسان از مشرق مراد برآمده غام مجاز  
از چهره عالم تاب گشت یارین اهتتام آسرو عالی مقام ارکان مبانی ملت یحیی  
مانند ایوان سید خضراء سمت ارتفاع و استحکام کبر و بحسن اجتباء آن سید  
دوی الاحرام قواعد بنیان ظلام نشان در سبط غیره صفت الحفظ و انعقاد  
پذیرد و اهل اسلام در ظلال اعلامش از تاب آفتاب حوادث امان و خوارج  
شقاوت فرجام از اصابت حسام خون آشامش جزای اعمال خویش بفرجه  
شتابند از فحول علماء اهل جماعت کثیری تصریح کردند در مصنفات معتبره  
خودشان بوجود مهدی عج از اولی علی امام دوازدهم که از نسل ظاهر حضرت  
صدیق فاطمه دختر ختم رسل آنحضرت غایب است از انظار تا آنکه باراده  
حضرت حق ظاهر گردد و روی زمین بر می کند از قسط و عدل کاملت ظلم و جورا  
و چون که بنای این کتاب بر اقصاء بوده لهذا اکتفا نمودیم بر ذکر کلمات این چند  
نفر از اهل سنت تا آنکه معلوم شود که دوست و دشمن همگی متفق هستند  
بر حیات و هیبت آن حجت روی زمین **و قال الله عز وجل وعد الله**  
**الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات ان لیخلقن لهم ذریه کما استخلف الذین**  
**من قبلهم و لیمکن لهم ذریه الذین انصق لهم و لیسئلنهم من**  
**بعدهم انما بعدوهم انما بعدوهم لا یشرکون** بی شک حاد و نه غرامه  
و عده فرموده بخا طبین و آنانی که ایمان بقرآن آورده باینکه هدایت ایشان  
خليفة و امام در روی زمین مقرر فرماید مثل اینکه از اول خلقت آدم خليفة قرار  
داده تا زمان پیغمبر آخر الزمان که هیچ وقتی از اوقات زمین خالی از خليفة  
و حجت نبوده گاهی ظاهر بودند و گاهی غایب بودند و این تشبیه مقتضی این  
حال خلافت و امامت نیز زمان حال خلافت و امامت اتم سابقه باشد یعنی

در بودن زمین خالی از حجت الی یوم القیامت حد ثنا محمد بن الحسن بن  
احمد بن ولید رحمه الله قال حد ثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبد الله  
و عبد الله بن جعفر الجعفی جمعا قالوا حد ثنا احمد بن محمد بن غنیه و محمد بن  
الحکیم بن ابراهیم الخطیب القنیی بن ابراهیم المسکوفی الهندی و ابراهیم بن هاشم عن  
الحکیم بن محبوب السراذ عن مقاتله بن سلیمان بن داود عن ابراهیم بن عبد الله بن علی  
فرقه صادق آل عصمت ما سید البیقین و وصی سید الوصیین و اوصیاء رسالت  
الاولیاء استیم بعد از آن فرمود که حضرت آدم از خداوند خواهرش نمود که وصی  
صالح بعد از او مقرر فرماید و می فرماید که ما اگر ام نمودیم استیاء را بر نبوت و  
آنها را اختیار نمودیم بحجت رسالت بر مخلوقات پس آن خیار اولاد تو را قرار دادیم  
و اوصیاء آدم عرض کرد آنکی وصی مرا بهترین اوصیاء قرار بده و می رسید با دشمن  
را وصی خود قرار ده آدم شیش و اوصی خود قرار داد و شیش لقب است  
بحیث است بن آدم و او پسری داشت مستی شبان از حوراک خداوند از بهشت  
نازل کرده برای آدم و آدم هم او را تزویج نمود بشیث و این شبان از این زن  
بود که شیش او را وصی خود قرار داد و شبان پسر خود مجلت و در بعضی نسخ دارد  
محقق را وصی خود کرد و محقق عثمان را وصی خود کرد و عثمان اخنوخ که خضر  
ادریس باشد وصی خود نمود و ادریس یا خوزا وصی خود قرار داد و یا خوزا  
را وصی خود قرار داد و نوح سام را وصی خود قرار داد و سام عثمان را وصی  
خود قرار داد و عثمان بر عیثا را وصی خود قرار داد و بر عیثا شایف را  
وصی خود قرار داد و شایف بره را وصی خود قرار داد و بره خفیه را وصی خود قرار  
داد و خفیه عمران را وصی خود قرار داد و عمران ابراهیم خلیل الرحمن را وصی  
خود قرار داد و ابراهیم پسر خود اسماعیل را وصی خود قرار داد و اسماعیل پسر  
خود اسحق را وصی خود قرار داد و اسحق یعقوب را وصی خود قرار داد و یعقوب  
یوسف را وصی خود قرار داد و یوسف بریا را وصی خود قرار داد و بریا



سقیب را وصی خود قرار داد و سقیب موسی را وصی خود قرار داد و موسی بن عمر  
 یوشع بن نون را وصی خود قرار داد و یوشع را وصی خود قرار داد و داود  
 سلیمان را وصی خود قرار داد و سلیمان اصف را وصی خود قرار داد و اصف  
 زکریا را وصی خود قرار داد و زکریا عیسی بن مریم را وصی خود قرار داد و عیسی شمعون  
 وصی خود قرار داد و سمعون یحیی بن زکریا را وصی خود قرار داد و یحیی منذر را وصی خود  
 قرار داد و منذر اشکیر را وصی خود قرار داد و اشکیر برده را وصی خود قرار داد  
 پیغمبر آخر الزمان یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود دفعها  
 الی برة وانا ادفنها لیک یا علی یعنی برة بن رزدرگ و من برة  
 میکنم یا علی و تو باید در زمانی بوسی خود و وصی تو باید در نماید با و مسبار  
 اولاد تو از یکی یکی تا برسد خیر الارض بعد که به بهتر خلق روی زمین بعد از تو  
 فرمود و لنکفرن بک الا نمد و لنخلقن علیک اخلافا شیدا الشا  
 علیک کالمعلم معی و انما اذ علیک فی النار و انما رتوی الکافون  
 پس معلوم شد که این حدیث شریف بیان بین مضمون آی مبارکه لیس تکلفنا  
 فی الارض کما استخلف الدین من قبلهم را میکند و خلفا را شدن  
 پیشین بیان صریح حدیث شریف است که از روی زمین منقطع شوند و کما اینکه  
 در حدیث معتبر ذکر است که سیزدهمین و کمان چن آدم و نوح من الانبا  
 مستحقین و مستعین که باین آدم و نوح همیشه اوقات انبیا بوده بعضی  
 غایب بعضیها ظاهر بودند و از این جهت است که خداوند اسامی غایبین را  
 در قرآن شریف ذکر نفرمود که سیزدهمین و رسلا قد قصصناهم علیک  
 من قبل و رسلا که نقصناهم علیک یعنی اسم نبرده از پیغمبران  
 غایبین بکه ذکر کردیم اسامی پیغمبران حاضرین را قال الله تبارک و تعالی  
 و ذکرنا و نجی و عیسی و اناس کل من الصالحین و انما جعل  
 و البیع و یوشع و لوطا و کلا فضلنا علی العالمین و من ابائهم

و ذکرنا تمیم و احو انهم و احبناهم و صدینا هم الی صراط مستقیم  
 چنانکه روایات تواتر است در خصوص انبیا زمان پیش از زمان آدم تا زمان قائم  
 که همیشه در روی زمین بودند و انسانی خالی از جنت نیست پس مقتضای تشبیه و آیه  
 مبارکه باید زمین خالی از جنت نباشد و نمیکند بر این مطلب قول صادق آل  
 عصمت ان الارض لم تخل الا و فیها عالم کیفا ما اذا المؤمنون دد الیه  
 الحق و ان نقصوا شیئا تمم الله یعنی در سیکه روی زمین خالی نیست  
 مگر اینکه در روی زمین عالمی هست که هرگاه نویسن چیزی را زیاد کند در احکام الهی  
 و خطا نماید آنرا در نماید بطرف حق و اگر چیزی را کم کند تخمیل و تمیم نماید گشته  
 نشود که احتمال دارد مراد از عالم غیر معصوم باشد جواب گویم این احتمال  
 بدفع است باینکه در نمودن بطرف حق غیر از معصوم کار کسی نیست زیرا که از خطی  
 در حق ردی محال است از جعفر بن محمد از ابانم علیه السلام ان الله قال  
 ان فی کل خلف من الله عدل من اهل بقیة یعنی عن هذا الذین تحب  
 الغافلین و انما لم یطیلین و ناول الحاکمین و ان اتمتکم فادکم الی  
 الله تعالی فانظر فی ائین نقصدون فی ذنوبکم و صلواتکم یعنی در هر وقتی که از خدا  
 در میان است من خلیفه عادل هست که در هر طاهر من است که حافظ دین است  
 و حافظ قرآن پس است از تحریف غایبین یعنی زیاده و نقصانیک از طایفه غلات و  
 تغییر و تبدیلی که از فعل این طایفه ضاله در قرآن شده اصلاح و از انحال مبطلین و اهل  
 جالین انحال اداء کردن چیزی برای نفس خود و از غیر اهل و مراد مبدعین در دین  
 هستند و تاویل صرف نمودن کلام است از ظاهر و مراد در اینجا صرف کردن کلام از  
 بر غیر طریق حق و تحریف زیاده و کم کردن آیات قرآنی است در کلام الله شریف و مراد  
 سببه انبیا چنان است کسی از ذریه من و انما هست که حافظ دین و قرآن مسبین  
 از انبیا که ذکر شد فرمود اند و پیشوایان شما کسافی هستند که شما را ولایت کنند و  
 حق نظر کنند بنظر بصیرت به چندی که اقتدا نماید در دین و طریق خود تا ان مثل



ابو جعفر <sup>عليه السلام</sup> في قوله يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول  
وَاولي الامر منكم قال الائمة من ولد علي وفاقه عليها كل الى ان تقوم الساعة  
 فرمودند اولي الامر و مطاع الله خلائق است از اولاد علي و صديق كبرى تار و زيارت  
 و ائمه كبري شريفة بشهادت تفسير امام بر اينكه امام و حجت امروز در روى زمين موجود  
 و آن از نسل پاك اين دو بزرگوار مذكور است بشهر در آن ميت گشته نشود و احتمال  
 دارد كه مراد فرمايش آن بزرگواران باشد كه الى يوم القيامة زيرا كه اجار و انار نه  
 باقى است تا روز قيامت جواب گوئيم انقياد و اطاعت بفرمايش و امروزه نفع و نطاع  
 مجاز است و حقيقت است در ذات مطاع بلكه امروزه نفعي صداد از آن كه اصيل  
 و سبب ايت است و در عرف كوكب نيد امر سلطان را اطاعت نمود مسامحه باشد  
 از شدت انصاست و در حقيقت ولي خود سلطان را اطاعت كرده علاوه بر اين  
 امر در آيه شريفة معلق است بذوات شريفة و محذور ديگر دارد كه محال است و  
 معلق حادث بجا داشت **قال احمد بن حنبل** و حلت علي ابي محمد الحسن بن  
العسكري قال احمد ما كان خالكه فيما كان الناس فيه من الشك في الانبياء  
فقلت له يا سيدك ان اردوا الكتاب لكوني مثا رجل و لا امراه و لا اعلام  
بلغ اللهم الا قال يا محي فقال يا احمد احمدك الله على ذلك انما علمت  
ان الارض لا تخلوا من حجة انا ذلك الحجة او قال انا الحجة احمد بن حنبل  
 گويد خدمت امام حسن عسكري رسيدم فرمود بخطوب است سال نهادن آن امر كه مردم  
 زمان همه شك دريب و دشمنان مست عرض كردم يا سيدى مادامى كه قرآن  
 در ميان ما است و خبر ميدهد از آن امر كه ميت در ميان ما حجت زنها و بچه باينكه  
 تازه بدرجاء اكر رسيدم كه انكه قابل مستند بر صدق و حق آن امر فرمود امام حسن  
 عسكري يا احمد آيا دانسته و يقين كرده كه روى زمين خالى از حجت نيانده و ستم خجسته  
 زمين به انكه فرمايش آن بزرگواران الا الارض لا تخلوا من حجة اخبار از تفسير كبرى  
 كه است من لدن آدم الى يوم القيمة قوله انا الحجة تطبيق صغرى بر نبي

برگبری است و دلالت گیری بر وجود حجت در خصوص این زمان معلوم است **ع** احسنی قال خرج عن أبي محمد إلى بعض رجاله في عرض كلام له ما معنى أحد من الناس  
يما يثبت به من شك هذه العصابة في فان كان هذا الأمر أمراً اعتقده قوم  
وذهب غيرهم إلى وقت ثم ينقطع فلذلك موضع وان كان منفصلاً ما انفصلت  
الله عز وجل فما معنى هذا الشك احمد بن اسحق گوید از امام حسن عسکری توفیق  
برای بعضی خواص خود بیرون آمد از جمله کلماتش این بود املاء فرموده بود احدی از  
پدران من میبستلاند دید آنچه که من مبتلا شدم آنچه شکیک این جماعت است  
در امر ما یعنی امر صاحب الامر اگر این امر امر است که با عقدا و تواتر اختیار و کارشماست  
و در اعتقاد خود تمان مدت و وقتی معنی دارد یا علامتی معنی دارد و نزدیکت بآن مدت  
یا علامت شدید و دیدار منقطع است و این صورت از برای شکیک محلی است  
و اگر این امر امر است یا راده و مشیت حضرت حق و باید این امر متصل باشد بامریه  
مصلحت حق متصل است بآن در این صورت چه جای شکست و احتمال دارد معنی فقره  
اول عبارت این باشد هرگاه این امر امر است بر حسب مقتضای اعتقاد شما یعنی  
از مقتضیات اعتقاد شما این است که مدت کوتاه غیر معینی دارد که بر حسب هر نوع است  
یا بر حسب مقتضای زمانست و تجاوز نمود از حدی که از مقتضیات زمان یا عادت  
نوعی است در این صورت از برای شک موقعی و محلی است عصاب از دونه اهل  
است و لکن در اینجا معنای لغوی مراد نیست بلکه مراد معنی عام است و دنی چنانکه  
مستدعی باین شده تا بر مقتضای معنای متصل است **ع** عمر بن الاشعث  
قال سمعت ابا عبد الله ع يقول انزلون الامر اليها نضعه حيث نشاء كل  
قال الله انزلوا هذا من رسول الله صلى الله عليه واله الى رجل فجل حتى  
ينتهي الى صاحبها ابن اشعث كويد شيدم امام صادق ع فيفرمودای مردم کان  
شما اینست اختیار کار در دست ما است که هر طور که حساب را راده خود دانست  
کنیم عا شاد و کار این طور نیست بجز اتم این کار عمد و تکلیف است از پیغمبر خدا



که دست بدست از مردمی برسد ببرد و بگری تا منتهی شود بصاحب الامر **عنه** عجل الله فرجه  
سلام عن ابي جعفر قال ان علينا علم عالم هذه الاقطار والعلم يتوارث  
وليس يهلك منا احد الا منك من اهل بيته من يعلم مثل علمه او ماشاء  
الله فيفهم به برستيد على بن ابي طالب صلوات الله عليه عالم اين امت است و علم  
موروث است که بعضی از بعضی تلقی نمایند نمیرد از کسی مگر آنکه از اهل بیت خود  
کسی بخلفه خود گذارسته که دامای مثل علم آن باشد یا مقداری که خداوند صلاح و آ  
**عنه** عجل الله فرجه عن ابي عبد الله قال سمعته يقول لا تترك الله  
الارض بغير عالم يحتاج الناس اليه ولا يحتاج اليهم يعلم الاحلال و  
الحرام فلن جعل هذا لئلا يعلم قال نعم انهم من رسول الله و  
من علم بن ابي طالب صلوات الله عليهم و عن ابي عبد الله قال  
سمعت يقول ان العلم الذي انزل مع آدم لم يرفع واما مات منا عالم  
الا وركت عليه من بعده ان الارض لم تبقى بغير عالم محقق نیست  
ارباب صاحبان بصیرت بر این که اخبار متظافرو متواتر است بر طبق مضمون آیه شریفه  
لنصلقنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم خداوند عز و جل و عد  
مؤكد فرمود که زمین خالی از حجت و خلیفه نگذارد اخبار آل عصمت تفسیر کرده که مراد از  
خلیفه وارث علم سید انبیا است که از ایشان رسیده بامیر المؤمنین و از آنحضرت  
رسیده باولاد طاهرين و احد بعد واحد تا برسد بمحمد بن الحسن العسكري کما این که  
نقض وارد شده از نفس نقیض سید افر الزمان و توشیحی که احیان علماء عا  
تفسیر کردند که حجت روی زمین آن بزرگوار است که از ذریه طیبیه فاطمه اطهر است  
و پدرش امام حسن عسکری است و والده کرمه ایشان زرج است در نصف شبان  
۵۵ متولد شده و عین عبارت محمد بن محمد بن محمود بخاری که اعیان علماء حقیقه  
میباشد این است و بهر حجت الخلافة و الامامة و هو الامام من لدن  
ابوه الى يوم القيامة و عینه یصلی خلفه و یصدق دعواه و یهدى عوالة

ملته التي هو عليها و التي صاحب الملة و عین عبارت شیخ محی الدین  
اعرابی فی باب اساس و استین و ثلثة من الفتوحات هكذا و اعلموا انه  
لا بد من خروج المهدي عجل الله تعالى فرجه لكن لا يخرج حتى تمتوا  
الارض جورا وظلما فيملها قسطا وعدلا ولو لم ين من الدنيا الا  
يوم ما طول الله ذلك اليوم حتى ياتي ذلك الخليفة وهو من غيبة رسول  
الله من ولد فاطمة جذه الحسين بن علي بن ابي طالب و والده الحسن  
العسکری بن الامام علي النقی بن الامام محمد تقی بن الامام علي الرضا  
ابن الامام موسى الكاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد باقر بن  
الامام زين العابدين علي بن الحسين بن الامام علي بن ابي طالب عليه السلام  
بواطي انه اسم رسول الله في اخلاقه و بايعه المسلمون بين الزين و  
المقام بشير رسول الله في اخلاقه و الله تعالى انك لعل خلق عظيم  
وهو اهل الجنة اهل الكوفة و يقسم الاموال  
بالسوية و يعدل في الرقبة يابيه الرجل يقول يا محمد اعطني و بين يديه  
المال فيحسني في ثوبه ما استطاع ان يملكه يخرج على فتر من الدين بزع  
الله نه ما لا يزع بالفران معه الرجل جا هلا و جباناً و بجلاً فصنع عالماً  
شجاعاً كبرياً بمشي الغيرة بين يديه بعش خساً او سباً او شراً يفتوا  
ان رسول الله لا يخطئ ملكاً سبيده من حيث لا يراه يميل الكل و يعين  
الضعيف بضاعه على التواب حتى يفعل ما يقول و يقول ما يفعل  
و يعلم ما يشهد بصلوة الله في ليله بفتح المدينة الرقبة بالكتف مع  
سبعين الفامن المسلمين من ولدنا حتى يشهد المله العظمى فادبه الله  
بموج الظلم و اهله و يقيم الدين و يفتح الرزق في الاسلام بقر الله به  
الاسلام بعد ذلك و يجنبه بجد موته بضع الجزية و يهدى عوالة الله باله  
فن ابي قتل و من نازعه جند يظهر الدين ما هو عليه في نفسه حتى لو



كَانَ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَ بِحُكْمِهِ فَلَا بَيْعَ فِي زَمَانِهِ إِلَّا بِالَّذِينَ أَلْحَقَ اللَّهُ عَنِ الرَّحْمَةِ  
يُحَالِفُ غَالِبَ حُكْمِهِ مَدَاهِبُ بَقِيصُونَ مِنْهُ لَكَ لَظْمُهُمْ إِنْ اللَّهُ تَعَالَى  
لَا يَجِدُ بَعْدَهُمْ جُحْدًا إِلَى أَنْ قَالَ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَمْ يَلْقَانَا إِلَّا بِنَبِيٍّ  
عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ أَنْ يَقُولُوا إِنَّهُ إِلَّا الْأَمَامُ الْمُتَّكِلُ خَاصَّةً فَقَدْ شَهِدَ  
لَهُ عَصَمَتُهُ فِي خِلَافَتِهِ وَحُكْمِهِ كَمَا شَهِدَ بَعْضُهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
مِنْ الْحُكْمِ الْمَشْرُوعِ فِي عِبَادَتِهِ أَنْتَهَى وَغَيْرُكَ لَكَ أَكْثَارُ عُلَمَاءُ قَا  
صَرِيحٌ مُؤَدِّدٌ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ نَابِغٌ وَلَا دُودَ وَانْظُرْ ظُهُورَ الْخَصْرِ وَقَالَ  
اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَلَالَتُ خَلِيفَةٍ  
بِرِذَاتِ اسْتِخْلَافِهِ بِالْمُطَابَقَةِ مَثَلُ الدَّلِيلِ بِرُزُومِ نَفْسِ خَلِيفَةٍ صِفَاتِ اسْتِخْلَافِهِ  
بِالْإِتِّزَامِ بِسَبَابَةِ خَلِيفَةٍ وَارِثِي صِفَاتِ اسْتِخْلَافِهِ بِأَشَدِّ خَلِيفَةٍ كَاشِفِ اسْتِخْلَافِهِ  
أَزْوَاجِ اسْتِخْلَافِهِ وَبَعْضِينَ اسْتِخْلَافِهِ فِي سَائِرِ صِفَاتِ اسْتِخْلَافِهِ وَصَنَائِعِ وَبِكَرِ اسْتِخْلَافِهِ  
جَسَدِ اسْتِخْلَافِهِ كَمَا فَرَسَ وَدَخَلَ خَلِيفَةً أَمَّ شَرَكُ اسْتِخْلَافِهِ بِسَبَابَةِ خَلِيفَةٍ وَارِثِي صِفَاتِ اسْتِخْلَافِهِ  
صِفَاتِ اسْتِخْلَافِهِ بِسَبَابَةِ خَلِيفَةٍ وَارِثِي صِفَاتِ اسْتِخْلَافِهِ بِأَشَدِّ خَلِيفَةٍ كَاشِفِ اسْتِخْلَافِهِ  
وَأَمَّا اسْتِخْلَافُهُ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
تَعَالَى اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
وَحُلَافَا اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
أَكْرَسَ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
أَنَّهُ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
الْإِطْلَاقِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
بِخَلْفَاءِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
وَاسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
شَدَّ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ  
جَائِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتُهُ دَلِيلٌ وَاضِحٌ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ اسْتِخْلَافِهِ

زَمِينِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ زِيَارَةِ اسْتِشْهَادِ صَحِيحِ نَسَبِ مَكَرُورِ خَلِيفَةِ وَنَسَبِ خَلِيفَةِ ابْنِ  
چون از این قبیل است لهذا ملائکه را شاهد گرفته برای احتجاج و قطع عذر بنده که در  
قیامت گویند که کسی را از حجت ندانستیم و روی زمین را خالی از حجت نمودی که  
ظلمه اعدا را از ادب و ادب قطع نماید و افعال و اقوال آن در جلوه نفس اماره عبرت باشد  
گفته شود و در صحیح اسناد کافی است بر حجت و خلیفه مستظهر در قدرت از زمان  
جواب استشهاد در امور محسوسات با اینکه اخبار معجزات در دست هر پیغمبری  
مستغنی عنه بلکه لغوی است تعالی عن ذلک **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** وَلَقَدْ قَالَ  
رَبَّنَا لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِي بَيْنَ طِينٍ فَأَنزَلْنَاهُ فِي سَوَاءٍ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي  
فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَخَرَّ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَهْبُوتًا إِلَّا ابْنِيسَ ابْنِ وَاسْتَكْبَرَ  
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا ابْنِيسَ مَا مَعَكَ أَنْ تَجْعَلَ مَا خَلَقْتُ سَبِيحِي  
اسْتَكْبَرْتَ أَذْكَتَ مِنَ الْعَالَمِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ  
طِينٍ شَكَّ وَرَحِمْتَ سَجُودَ بَعِيرٍ خَالِقٍ نَسَبِ وَأَمَّا وجه جواز در اینجا این است که  
بعنوان عبادت نبوده بلکه بعنوان تکريم و تعظیم ارواح مقدسه که در صلب آدم  
و معنی بود اگر چه بر حسب ظاهر سجدۀ تعظیمی بر خود آدم بود و از اینجا است که سید انبیا  
فرموده خداوند عز و جل خلق فرمود آدم را و ارواح مقدسه را در صلب آن نبی  
گذاشت و امر فرمود ملائکه را بسجده تعظیمی که اگر انا و کان سجودهم لله عبودیت  
و لا آدم اگر اقا و طاعتی لکونینا فی صلیبه حدیث معراج طولانی است  
لذا موضع حاجت را ذکر میکنیم میفرماید خدا رسید یا محمد اسمی او صیاء تو را  
ساق عرش نوشته است نظر نمودم دیدم دوازده نور است و در هر نوری یک  
سبز اسم هر وصی از او صیاء من نوشته اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها  
محمدی امت من عرض کردم یا رب یا اینها او صیاء بعد از من شدند خدا رسید یا محمد  
اینها اولیاء او صیاء و حج من است بعد از تو بر بندگان و او صیاء و خلفاء تو  
هستند بعزت و جلال خودم ششم من خود را ظاهر خواهم کرد بواسطه اینها و کلمه خود را



بلند خواهیم نمود بواسطه ایها و روی زمین را از درجاس اعداء طاهر خواهیم کرد بواسطه  
آخر از اینها و از مشرق تا مغرب در سلطنت ملک او خواهیم آورد و سخن خواهیم نمود  
با دمار و حکم او و ذیل خواهیم نمود کردنهای صواب با در سلطنت او و نسبت  
او نمایم بواسطه جز خودم و امداد ملک او نمایم بواسطه ملائکه های خودم تا آنکه مرتفع  
و بلند شود و دعوت من و تمام خلایق جمع شوند بیکه توحید من ثمره لا دین مملکه  
ولا ذلک الا یام بنی اولیائی الی یوم القیمه و باین حدیث صحیح است  
که تفسیر و توضیح شود کلمه فقوا له ساجدین و تفسیر نمودن بغیر از آنها تفسیر است برای  
جمله فلینبوا مقعد من النار و در همین حدیث شریف است که فرمود  
سید انبیاء که خداوند افضل و اکرم از من کسی را خلق نفرموده و امیر المؤمنین  
عرض کرد یا رسول الله شما افضل سید یا جبرئیل فرمود یا علی بدستیکه خداوند  
تبارک و تعالی تفضیل داد انبیاء و مرسلین ابر ملائکه مقربین و تفضیل داد مرسلین  
انبیاء و مرسلین بعد از من فضیلت و شرافت از برای تو است و از برای ائمه هدی است  
بعد از تو پس ملائکه خدا را و خدام محبتین اند یا علی ملائکه که حامل عرش است و در  
حول عرش هستند استقار کنند از برای اشخاصی که ایمان بولایت ما آورده اند  
و سجنون بچند بایم یا علی هرگاه وجود ما بنود خداوند خلق نمیکرد آدم و حوا را و  
بهشت با و جنة و آسمان و زمین را و چگونه ما افضل نباشیم از ملائکه و حال آنکه ما  
سبقت کردیم بر آنها بتوحید و معرفت رب عز و جل و تسبیح و تقدیس و تهلیل  
حضرت باری تعالی زیرا که اول چیزی که خداوند خلق فرمود ارواح مقدسه  
ما است که نور و احداست و بزرگترین چیزها است امور ما پس ما تسبیح و تنزیه  
خداوند را نمودیم بجهت تعلیم و تنسیب ملائکه بر اینکه ما مخلوق و ایجاد کرده خداوند هستیم  
و ذات حق تعالی منزله است از صفات ما پس ملائکه هم تسبیح و تنزیه نمودند ذات حق  
حق را از صفات ما و وقتی که ملائکه دیدند عظم و بزرگی شان ما پس تهلیل گفتند  
اینکه بدانند ملائکه ان لا اله الا الله و خدائی نیست غیر ذات مقدس که

و مانند گان و مخلوق او هستیم و واجب است بر ما بندگی و عبادت و قسم الله پس  
ملائکه گفتند لا اله الا الله و مشاهده نمودند بزرگی و کبر محبت ما تا بیکر گفتیم  
تا اینکه ملائکه را تنسیب کنیم که خداوند بزرگتر از همه اشیاء است پس گفتند الله اکبر  
و وقتی که دیدند عزت و قوتی که خداوند با عطا فرموده با کفر لا حول ولا قوه  
الا بالله العلیه تا اینکه تنسیب کنیم ملائکه را بمضمون لا حول ولا قوه الا بالله  
العلی العظیم پس گفتند لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم و در وقتی که  
مشاهده نمودند نعمتهائی که خداوند با تفضل فرموده و واجب کرده بر ما طاعت  
خود را گفتند الحمد لله تا تنسیب کنیم ملائکه را بر حق که بر ما واجب از برای خداوند لا شریک  
گفتند الحمد لله پس بواسطه ملائکه هدایت شدند بمعرفت الله و تسبیح و تهلیل  
و تجده بدانکه انجید شریف شریف شریف است بر مطالب بهتر از کبریا حمزه  
و بنا کنند چشمای کور و شنوای گوشهای کر و دوائی از بهر اراض است از  
جمله آنها است سبقت کردن ارواح مقدسه بر توحید و وحدانیت بر حضرت حق است  
و بر تسبیح و تقدیس و تهلیل حضرت باری تعالی است از تمام ملائکه مقربین و انبیاء  
مرسلین است و همین سبقت علت تفضیل و شرافت و قرب آن بزرگوار است  
بر سایر مخلوقات طاء اعلی و انبیاء است و اشعار دارد بر این مطلب آیه شریفه  
الشابِقُونَ لَاشَابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ که علت قرب در آیه سبقت است  
و ارواح مقدسه آن بزرگواران است که سبب معرفت الله گشته بکار اینک تنسیب نماید  
بر انجید شریف قدسی گشت کثر اطحفا فاجبت ان اعرف فخلق الطین  
لکی اعرف و لولاک لیا خلقت الاقلاک و علت خلقت افلاک و افلاکین  
وجود مبارک همین ذوات ظاهره است پس در صورتیکه وجود آنها علت ایجاد  
جمع ما سوی الله شد لازمه آن اینست که معلول در بقا هم محتاج است بعلت و علت  
بقا هم موجود و حیات از این ذوات مقدسه باشد کما اینکه باین مضمون شما را و اخبار  
ستواتره دارد است اذال عصمت لولاک لکن فی الارض حجة مختصة بالاعین



عَلَى أَهْلِهَا وَدُرُوَيْتِ يَكْرُاسُ كَمَا دَقَّ آلُ صَمْتٍ مِغْرَابٍ لَوْ لَمْ يَكُنْ  
فِي الْأَرْضِ إِلَّا أَثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا حُجَّةً أَوْ كَانَ الثَّانِي حُجَّةً وَجَدَّ كَثْرَتِهَا  
قَرَأَ دَلِيلٌ وَاضِحٌ اسْتَبْرَأَ لِمَا مَنَعَهُ مِنَ الْمَوْتِ وَهُوَ حَيٌّ  
اسْتَبْرَأَ أَنْظَارَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِغْرَابٍ لَيْسَ بِنُفْخِ الْأَرْضِ يَا أَبَا خَالِدٍ كَوْنَا  
فَاحْصِلْ بَغِيرَ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ لَمْ يَكُنْ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَاسْتَكْنَى  
الْأَرْضَ يَا أَبَا خَالِدٍ نَدَا وَنَدَى زَيْنَ رَايَكَ رَوْضَ خَالٍ مِنْ جَنَّةٍ خُودِ بَرْدِ مِغْرَابٍ لَوْ لَمْ يَكُنْ  
وَأَزْدُ زَيْدِ أَوْ مِغْرَابٍ خَالِقِ فَرَمُودِ سَكَنِي دَادَهُ كَرَمِي زَيْنَ تَاكُونِ خَالٍ مِنْ جَنَّةٍ  
نَكْدَةُ اشْتِ وَبَعْضُ رَوَايَاتِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ خَالٍ مِنْ جَنَّةٍ نَكْدَةُ اشْتِ  
وَأَزْجَلَهُ تَنْبِيْهَاتِ حَدِيثِ شَرِيفِ تَعْلِيمِ أَنْ رَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ مَلَأَكَ بِرِمْزِ مَعْرِفَةٍ وَ  
وَحْدَانِيَّتِ وَتَنْزِيهِ وَتَسْبِيحٍ وَتَلْوِينِ حُضْرَتِ حَقٍّ مِنْ أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ مِغْرَابٍ أَنْبِيَاءِ  
تَقْضِيْلِ دَادِ بَرْمَلَاكَ وَارَا تَقْضِيْلِ دَادِ بَرْمَلَاكَ سَلِيْنِ زِيَارَةِ فَضِيْلَتِ مَلَأَكَ  
وَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ بَوَاسِطَةِ أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ قَوْلَهُ قَالَ قَدْ بَكَتَ لِلَّهِ لَا تَكْفُرُ سَجْدًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ  
سَرَامُ كَرَمِ خَدَا وَنَدَى مَلَأَكَ بِرِمْزِ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ  
كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
تَقْطِمْ بَارِ رَوَّاحٍ حُجَّةِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ  
بُودَ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
كَمَا أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ  
مَنْفَعَتِ ابْنِ عَبَّاسٍ مِنْ أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ  
يَعْنِي دَوَّازِ مَامُ حُجَّةِ بَرْمَلَاكَ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
وَمَا ظَهَرَ خَدَا وَنَدَى مَلَأَكَ بِرِمْزِ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ  
مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ

بَلَاكَ

بَلَاكَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ  
وَعَلَمٌ وَدُرُوَيْتِ يَكْرُاسُ كَمَا دَقَّ آلُ صَمْتٍ مِغْرَابٍ لَوْ لَمْ يَكُنْ  
فِي الْأَرْضِ إِلَّا أَثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا حُجَّةً أَوْ كَانَ الثَّانِي حُجَّةً وَجَدَّ كَثْرَتِهَا  
قَرَأَ دَلِيلٌ وَاضِحٌ اسْتَبْرَأَ لِمَا مَنَعَهُ مِنَ الْمَوْتِ وَهُوَ حَيٌّ  
اسْتَبْرَأَ أَنْظَارَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِغْرَابٍ لَيْسَ بِنُفْخِ الْأَرْضِ يَا أَبَا خَالِدٍ كَوْنَا  
فَاحْصِلْ بَغِيرَ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ لَمْ يَكُنْ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَاسْتَكْنَى  
الْأَرْضَ يَا أَبَا خَالِدٍ نَدَا وَنَدَى زَيْنَ رَايَكَ رَوْضَ خَالٍ مِنْ جَنَّةٍ خُودِ بَرْدِ مِغْرَابٍ لَوْ لَمْ يَكُنْ  
وَأَزْدُ زَيْدِ أَوْ مِغْرَابٍ خَالِقِ فَرَمُودِ سَكَنِي دَادَهُ كَرَمِي زَيْنَ تَاكُونِ خَالٍ مِنْ جَنَّةٍ  
نَكْدَةُ اشْتِ وَبَعْضُ رَوَايَاتِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ خَالٍ مِنْ جَنَّةٍ نَكْدَةُ اشْتِ  
وَأَزْجَلَهُ تَنْبِيْهَاتِ حَدِيثِ شَرِيفِ تَعْلِيمِ أَنْ رَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ مَلَأَكَ بِرِمْزِ مَعْرِفَةٍ وَ  
وَحْدَانِيَّتِ وَتَنْزِيهِ وَتَسْبِيحٍ وَتَلْوِينِ حُضْرَتِ حَقٍّ مِنْ أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ مِغْرَابٍ أَنْبِيَاءِ  
تَقْضِيْلِ دَادِ بَرْمَلَاكَ وَارَا تَقْضِيْلِ دَادِ بَرْمَلَاكَ سَلِيْنِ زِيَارَةِ فَضِيْلَتِ مَلَأَكَ  
وَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ بَوَاسِطَةِ أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ قَوْلَهُ قَالَ قَدْ بَكَتَ لِلَّهِ لَا تَكْفُرُ سَجْدًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ  
سَرَامُ كَرَمِ خَدَا وَنَدَى مَلَأَكَ بِرِمْزِ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ  
كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
تَقْطِمْ بَارِ رَوَّاحٍ حُجَّةِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ  
بُودَ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
كَمَا أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ  
مَنْفَعَتِ ابْنِ عَبَّاسٍ مِنْ أَنْبِيَاءِ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ كَيْفَ اسْتَبْرَأَ  
يَعْنِي دَوَّازِ مَامُ حُجَّةِ بَرْمَلَاكَ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ  
وَمَا ظَهَرَ خَدَا وَنَدَى مَلَأَكَ بِرِمْزِ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ بَرْدِ مِغْرَابٍ  
مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ كَمْ أَرَوَّاحٍ مَقْدَرَهُ بَارِدٌ

انها



آنها علی با نقل در حکایت حضرت آدم بود که خداوند خطاب نمود بآنها ای جماعه  
فی الارض خلیفه که ملائکه ای دفعه سجده بآدم نمودند بواسطه علمشان بواجب  
مقدسه چهارده معصوم که در صلب مبارک آدم بود و ابلیس ملعون تابی نمود از  
سجده و فاسق گردید از امر حضرت حق و مطرود گشت از ملائکه اعلی بجهت انکار ایمان  
بنیت و باطن رواج مقدس حج علیهم السلام و احتجاج بجهت ظاهری آدم نمود گشت  
آنجا که منیر خلیفه من ناد و خلقته من طین هرگاه کسی ایراد کند گفتگو و نقل  
بین خداوند و بین آنها بوده و بین خود اهل ملائکه اعلی گفتگو نبوده در این صورت اگر  
کوفی بین خود ملائکه اعلی بوده دروغ است کما اینکه ظاهر آیات بهین است و اگر  
کوفی گفتگو بین آنها و بین ملائکه اعلی بوده خداوند جل و اعلی را از اهل ملائکه اعلی قرار دادی  
تعالی علو اکبر جواب گوئیم سعاد و بین ملائکه اعلی بواسطه ملک  
بوده بهر حال برگردیم بر سر حدیث سید انبیاء فرمود خداوند سبحان و حی نمود  
یا محمد آیا وصی و وزیر من و برادری برای خود از آدمیتین بعد از خودت گرفتی عرض  
نمودم آئی هر کسی را خودت اختیار می فرمائی او را معین کنم و حی نمود یا محمد خیار  
نمودم از برای او لا آدم علی را عرض کردم آئی پیغمبر و حی نمود یا محمد بدستی که  
علی است ارث تو و وارث علم است بعد از تو و صاحب لوا تو است در روز  
قیامت و صاحب جوض است که سیراب نماید کسانی را که وارد جوض است از  
امت تو و حی رسید یا محمد بدستی که قسم یاد نمودم بر نفس خود قسم حق که سیراب  
نشود از این جوض کسانی که منقبض تو و اهل بیت تو و ذریه طیبین بر حق است ای  
محمد البته داخل خواهیم کرد بر پشت تمام امت ترا مگر کسانی که خودشان استماع  
دارند از داخل شدن عرض کردم آئی مگر میشود که کسی اختیار خود داخل پشت  
نشود و حی رسید بلی است کسانی که تابی کنند از داخل شدن بجهت عرض نمودم  
چگونه میشود که کسی تابی از داخل پشت نماید و حی رسید یا محمد اختیار نمودم تو را  
از خلق خودم و اختیار نمودم از برای تو وصی بعد از تو و اقرار دادم از تو

بقره هرون از موسی و فرقی بین تو و منی تو و من موسی و وصی موسی خیت مگر آنکه  
بعد از تو نبی نیست و محبت آن وصی را در دل تو انداختم و قرار دادم او را پدر  
او لا تو حق آن وصی پر است بعد از تو مثل حق است بر آنها در حیات تو پس  
کسی که منکر حق او است منکر حق است و کسی که ابا و استماع دارد از ولایت  
ابا و استماع دارد از ولایت تو و کسی که استماع دارد از ولایت تو استماع دخل  
بشست شود فرمود **سید انبیاء** اقسام سجده حضرت حق جل ذکره شکر  
باین بحث علمی که تفضل بر ما کرده در اینجا ندارد سید یا محمد سرت را بر دار بجای  
از من تا عطا نمایم عرض کردم آئی امت مرا بعد از من در ولایت علی بن ابیطالب  
جمع بفرمانا اینکه روز قیامت در جوض وارد بر من شوند و حی رسید یا محمد بدستی که  
من قصاص و احکامی در میان عبادم مقرر کردم پیش از اینکه آنها را خلق کنم  
و قصاص من نافذ است در آنها بر آینه هلاک خواهیم کرد هر که را که بخواهم و بدست  
خواهم کرد هر که را که بخواهم و بوصی تو عطاء نمودم علم تو را بعد از تو و قرار دادم  
او را وزیر و خلیفه و وصی بعد از تو برای اهل و امت تو عظیمه منی و داخل پشت نشود  
و دشمن و منقبض و منکر ولایت او بعد از تو منقبض او منقبض تو است و منقبض تو  
منقبض من دشمن او دشمن تو است و دشمن تو دشمن من است دوستی او  
دوستی من است و دوستی تو دوستی من است و بددستی که قرار دادم این فضیلت  
برای تو و عطیه ما اینست اینکه پیرون بپا ورم از صلب وصی تو یا زده همدی  
همه آنها از ذریه تو من ابیکر استول و آخری آنها مرد است که در خلفا و نماز  
خواهد کرد عیسی بن مریم و پیر کند روی زمین را از عدل و داد مثل اینکه پر شده  
است از ظلم و جور بخت خواهیم داد بواسطه خلایق را از ورطه هلاکت و بدست  
نمایم بواسطه او بینه ضلالت و بنیاء و روشن کنیم بواسطه او چشمهای عیبار را  
و شفاء دهیم بواسطه او مرضی را عرض کردم یا سیدی متی نگوئی ذلالت کی  
ظاهر خواهد شد و حی اندر عوجل و حی رسید علامات این در وقتی است که



علم از میان مردم فانی شود و علوم و معارف یغیبه و ظاهر شود و شایع گردد  
چهل و کثر انقار و عمل بشرایع و احکام در میان مردم کم گردد و قتل بسیار شود  
و فقهای دین که اادی قیامت کم گردد و فقهاء ضلال بسیار گردد و مصطفی  
که می ظاهر از فقهاء ضلال معلین و متعلین احکام کتب مل خارج است و وحی گردد  
یا نچه ظاهر میشود در میان مردم خیانت بسیار گردد و شفاء مصطفی که به لفظ شفاء  
ظاهر اشاره است بآیه شریفه **وَالشَّعْرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ اللّٰهُ الْعَاوُونَ** و مراد ظهور  
کذب راه باطل را شفاء خود گرفتن و فضول در کلام بجز مغرور و مخیرین و تنگ خست  
ناموس و اعراض و قدح در انساب راه حیل جستن در ابداء و مدح نمودن کسانی که  
که مستحق مدح نیست مثل خطاب نمودن غیر اهل بابر القاب بجاه اولیا و اندوختن  
مثل حجت الله العظمی و آیه الکبری و حضرت اعلی که از القاب خاص امام زمان است  
و متابعت آنها را میکنند مگر غا و و و و سفهاء و شطار و شیاطین و اهل نشاط و طرب  
و استقامت و قیود خود را مساجد خود قرار دهند احتمال دارد بلکه ظاهر است در آنکه مراد  
نصرت و فرار کردن از مساجد باشد بر بی میلی و کم رغبتی و کراهت از مساجد باشد  
مثل کراهت داشتن از قبر فرمود مصاحف یا زمین بر یوز و زیت دهند یعنی اغناء  
بعل نمودن بقرآن نکنند و اکفای بهین نیت ظاهری کنند و خوف الملبأ  
و بسیار شیوع گردد در جور و ظلم و اجفافات و فسادلی پایان در میان مردم و ظاهر  
گردد منکرات و است تو و در آخر مردم با شاع منکرات و قباچ و نسی کنند  
مردم را از معارف و شایع شود منکرات و متروک شود معارف و اکفای کنند  
مردم مردم و زنهار زنهار در امر فروج و میگردد امرار و رؤساء مردم کفره و اولیا  
آنها بفرجه و اعوان آنها ظلمه و صاحب رای آنها فتنه و در هنگام سه علامات  
است جنتی است در مشرق و خفتی است در مغرب و خفتی است در جزیره عرب  
و خراب شدن بصورت است در دست مردمی از ذریه تو که اطاعت او را نماید یا بفرجه توج  
و خارج شود مردمی از اولاد حسین بن علی و ظاهر شود و قبایل از طرف مشرق از حبش

و ظاهر شود سفیانی پیغمبر میفرماید کفتم الحق بعد از من چه فتنه با خواهد شد و وحی گردد  
خداوند اخبار داد از بلاهای بنی امیه که بذریه طیبیه تو میرسد و از فتنه های اولاد  
عموم عباس و از آنچه که خواهد واقعه الی یوم القیامت و فتنی که بر زمین نازل شدیم  
و صفت نمودم به پیغمبر خودم آنچه را که بر من معلوم شده بود و رسانیدم رسالت  
حضرت حق را **وَلِلّٰهِ الْکَیْدُ عَظِیْمٌ لَّكَ کَلَامُ الْحَمْدِ الْبَتِّیُّونَ وَ کَلَامُ کُلِّ نَفْسٍ**  
**قَبْلَ قَتْلِهَا وَ خَالِفَةُ الِیْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ** روایت کرده محمد بن  
حسن بن احمد و سید گفت خبر داد ما را محمد بن حسن الصفار از یعقوب بن یزید از  
جواد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی یاس از ابراهیم بن عمر یانی از سلیم بن  
عیس بلالی گفت شنیدم از سلمان فارسی رضی الله عنه فرمود در مرض موت شنید  
انبیاء در حضور مبارک آن بزرگوار نشسته بودم که نگاه حضرت صدیق کبری سلام  
الله علیها و ارد شد و فتنی که حضرت یاد آنحال ضعف دید شروع کرد و گریه کردن  
از چشم مبارک مثل دانه مروراید بصفه شریفه جاری گردید تا تم انبیاء فرمود ای  
فاطمه چرا گریه میکنی عرض کرد یا رسول الله میترسم بعد از تو حق اولادم را ضایع  
کنند حال فتنی بر آنحضرت روی داد و اشک از چشم مبارک جاری گشت  
فرمود یا فاطمه آیا میدانی که ما اهل بیت هستیم که خداوند احتسبا فرمود از برای  
آخرت ما بر دنیا و واجب گردانیده قنار بر تمامی خلائق خود و خداوند جل و علا  
اطلاعی که محط بر زمین گردید را اختیار کرد و قرار داد مرا رسول بنی بر خلائق و دو  
اطلاعی بر زمین گشت احتسبا نمود زوج تو را و وحی نمود که تو را تزویج او نمایم  
و او را وصی و وزیر و ولی خود قرار دهم و خلیفه بر امت من باشم پدر تو بهترین  
انبیاء و رسول است و شوهر تو بهترین و کسبها است و اول کسی که از اهل بیت  
من ملحق شود بر من تو هستی و دهم سیم اطلاعی بر زمین گشت احتسبا تو را و اولاد  
تو را و تو فی سیده زبان اهل بیت و نور دیده تو حسن و حسین سید جوانان  
اهل بیت هستند و شوهر و اولاد تو اوصیاء من هستند تا روز قیامت



و تمام آنها با دوی خلق هستند و اول وصی بعد از من برادر من علی است و بعد از او حسن و بعد از او حسین پس از آن نه نفر از اولاد حسین درجه من هستند و درجه من نیست که نزد بیکر در نزد خدا از درجه من درجه پدرم ابراهیم باشد فرمود ای دختر من آیا ندانستی که راست و منزلت خود را در نزد خداوند عز و جل و شوهر تو بهترین است من است و بهترین اهل بیت من است اقدم آنهاست در اسلام و اعظم آنهاست در علم و اکثر از آنهاست در علم و این از فرمایشات بشارت آئین آنحضرت فرخاک و خوشحال گردد **فرمود** ای دختر من شوهر تو صاحب مقام است اول کسی است که ایمان بخدا و رسول آورد و کسی سبقت بگردد بر او در ایمان از امت من و شوهرت که عالم بکتاب الله و سنته من است و احدی از امت نیست که عالم باشد بر جمیع علوم من غیر از علی و خداوند عز و جل تعلیم نمود بر من علمی که عالم این غیر من نیست و تعلیم نمود بر من علوم ملائکه و علوم انبیاء را و من اعلم از آنها میباشم و خداوند امر فرمود که علوم را تعلیم بر علی بن ابی طالب و منم تعلیم نمودم و احدی از امت من نیست که عالم باشد بر جمیع علوم و حکمت من غیر از علی ای دختر من تویی زوجه او و پسران او است سبط من الحسن و حسین و دو سبط امت من و او است امر کننده معروف و نهی کننده از منکر و بدستیک خداوند عز و جل که راست فرموده با وحکت و فضل خطاب را ای دختر من ما هستیم اهل بیت که خداوند عطا فرمود بمانش خصلت که عطا نفرموده با جدی از اولادین و عطا نخواهد فرمود با جدی از آخرین غیر از ما از ما است نبی و سید مرسلین که پدر تو است از ما است و منی سید اوصیاء است که شوهر تو است از ما است شهید سید الشهداء حمزه بن عبد المطلب که علم پدر تو است فاطمه عسکریه یا رسول الله آیا این سید الشهداء همان سید الشهداء است که گفته خواهند شد با او فرمود نه بلکه آن سید الشهداء اولین و آخرین است غیر از انبیاء و اوصیاء و جعفر بن ابیطالب است که صاحب دو بال است طهر آن کند با ملائکه در بهشت و حسن و حسین و سبط

من است که سید جوانان بهشتند فرمود قسم بخدا اینک نفس من درید قدرت است از ما است حمده این است آن حمده که بر کند زمین را از قسط و عدل مثل اینکه بر شده باشد از ظلم و جور فاطمه عرض کرد آنسایک ذکر کردید اسم آنها را کدام یک از آنها افضل است فرمود بعد از من علی افضل است من است و بعد از علی و بعد از تو و بعد از تو و پدرم و دو سبط من حسن و حسین و بعد از اوصیاء من از اولاد من این حسین که از آنهاست حمده قائم حمزه و جعفر افضل اهل بیت من است بدستیک ما هستیم اهل بیت که جنسیت کرده خداوند عز و جل از برای آخرت را بر دنیا پس از آن نظر کرد رسول خدا فاطمه و علی و حسن و حسین فرمود ای سلمان **استشهد الله انی بنی** لمن سالکم هم و حوب لمن خابناکم بدان بدستی که اینها با من در بهشتند پس از آن امیر المومنین شریف آورد فرمود سید انبیاء ای برادر بدستیک عترت باقی خرابی ماند بعد از من از قریش صد مات شدت خوابی دید و مطا بهر کردند بر تو ظلم و تعدی خواهند کرد بر تو اگر اعوانی و ناصر ی پیدا نمودی چاد کن آنها که مخالف هستند با او و ستیای تو و اگر ناصر و معینی پیدا نکردی صبر بشو خود قرار ده و دست خود را روی دست گذار **و لا یلقی بآذینک الی التهلكة** بدستیک تویی از من بمنزله هرون از موسی و از برای تو است مثل اشوق و اجر هرون آنوقت که قوم او را ضیف نمودند و کاذباً یقتلونه که نزدیک بود ملاک کنند صبر نما در ظلم و تعدی قریشیان بر تو بدستی که تویی بمنزله هرون و تابعین او و قریش است بمنزله عجل و تابعین او است فرمود یا علی بدان الله تبارک و تعالی خود تقدیر نمود در قضای حتی شست و تفرق و اختلاف این امت را بجهت مصلحت هر گاه نخواهد که همه را جمع نماید براه هدایت حتی اختلاف میان دو نفر از این امت نباشد قار است و تنازع و خصومتی در چیزی از امر در میان نخواهد شد و مفضل منکر فضل صاحب فضل نخواهد گردید و قادر است که عجله در تغییر نعمت بنماید حتی ظاهر شود کذب ظلم و معلوم گردد حق مظلوم که از



کجا است و لکن خداوند باریا را در محل قرار داده و آخرت او را قرار مقرر فرموده  
 لیجری لذن آسوا ابا علیا و یجری الذین احسوا یا محسنه امیر المؤمنین  
 عرسکه الحمد لله شکراً علی نعمایه صبراً علی بلائه روایت  
 کرد ابو الحسن احمد بن ثابت که گفت خبر داد امارا محمد بن حسن بن علی که گفت خبر داد  
 امارا محمد بن علی بن عبد الصمد که گفت خبر داد امارا علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی  
 از پدرش موسی بن جعفر بن محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیه السلام  
 فرمود شرفیاب حضور اقدس و الاستیذان بیاصلی الله علیه و آله شدیم ابی بن  
 که حضور مبارک اسرار را بیاورد بود فرمود رسول خدا را مرحبا بک یا ابا عبد  
 یا ذری النعمان و الارض یعنی ای نوره و دیده من ابا عبد الله ای زینت  
 آسمان و زمین مرحبا بقدر فضل ای لقت رجلاً و اسعاً ابی عرض کرد یا رسول الله  
 آیا غیر از شما احدی از اولاد آدم هست که زینت آسمان و زمین باشد فرمود ای  
 ابی قسم بخدا ندی که مرا میبوسد بر پشمی نموده بدست که جدالت و بزرگی حسین  
 علی در آسمانها بیشتر از زمین و در گوش آسمان نوشته که حسین بن علی جان نوره است  
 و کشتی نجات و امام برحق است و عز و فخر و در بای علوم و ذخیره است  
 فایده رستیک خداوند عز و جل نطفه مبارک طیبه را که را در صلب او قرار داده  
 و آن نطفه طیبه خلق شده پیش از اینکه مخدوق در شکمها خلق شود و پیش از این که  
 ابی در صلبها جاری گردد و پیش از اینکه شب روز موجد باشد و یقین و تعظیم  
 داده شود بدعا که میخواند مگر خدا را بآن دعا احدی آنها را مگر اینکه محسوس کرد  
 خداوند عز و جل خوانده آن دعا را با حسین بن و شفیع او باشد در روز قیامت  
 و بر میگردد از او بلا را و او را خواهد نمود دین های او را و آنگاه امرای  
 او را در روشن و واضح نماید راه او را یعنی راههای تاریک در دنیا آخرت  
 و قوه بدو را بر اعدا و هتک نشود دست او ابی عرض کرد یا رسول الله  
 آن دعا را فرمود بعد از آنکه از نماز فارغ شوی از زمین پیش از اینکه بلند شو

بگوئی اللهم انی استلک بکلماتک و معاً قید عرشک و مکان مملو انک  
 و انبیاءک و رسلک ان تحب لی فقد رخصت من امری غنوا  
 فاستلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من نعمه  
 عرسک فیروزا بدستیک الله تبارک و تعالی بواسطه این دعا سهل کند کاری  
 مشکل را و شرح نماید سینه تورا و در وقت مردن الفاء و یقین نماید بکشته شدن  
 لا اله الا الله را بآن عرض کرد یا رسول الله این نطفه طیبه که در صلب حبیب  
 من حسین است چه چیزی است فرمود مثل این نطفه مثل ماه است و نطفه است  
 تبیین بیانت عرضش از تشبیه ماه این است که آنکه ماه اسباب رسیدن نجات  
 خلاصی که گشته راه است در تاریکی هوا و همچنین است حال این نطفه  
 کسی که تابع آنست در راه واضح و روشن است و کسی که مصروف در گردان  
 است در تاریکی و ضلالت ابی عرض کرد اسم آن بزرگوار و دعاء آنحضرت چه چیز است  
 فرمود اسم آن علی است و دعاء آن اینست یا ذا ثم یا ذا بیوم یا حی یا قیوم  
 یا کاشف الغیم یا فارح الهمم یا باعث الرسل و یا صادق العبد  
 کسی که این دعا را بخواند خداوند او را محسوس نماید یا علی بن الحسین و یا دی او است  
 بطرف محبت ابی عرض کرد یا رسول الله آیا او را خلف و یا وصی میباشد  
 فرمود بلی از برای او است موارث آسمان و زمین ابی عرض کرد چه چیز است یعنی  
 موارث آسمان و زمین فرمود یعنی کسی است که قاضی بحق است و حاکم بدیانت  
 است و تأویل کننده احلام است و اخبار دهنده از وقایع بعد است عرض کرد چه  
 اسمی دارد فرمود محمد است که ملائکه مونس او است در آسمان و دعاء آنحضرت این است  
 اللهم ان کان عندک رضوان و ود فاعف لی و من اتبعه من  
 اخوانی و شیعی و طیب قلبه صلی الله تبارک و تعالی در صلب نطفه  
 مبارک طیبه و اسم او را جعفر نماید و قرار داده را هادی و مهدی و راضی مرضی  
 و دعاء آنحضرت اینست یا ذا ان غیر مؤان یا ارحم الراحمین اجعل



لَسْتُ مِنْ السَّادَةِ وَفَاءٌ قَلَمٌ عِنْدَكَ رِضْوَانًا وَاعْفُ ذُنُوبَهُمْ وَتَسِّرْ  
 أُمُورَهُمْ وَأَفْضِ ذُنُوبَهُمْ وَأَسْرِعْ دَوَائَهُمْ وَهَبْ لَهُمُ الْكَفَّارَاتِ الَّتِي  
 بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّمَمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ  
 اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرْجًا كَيْسِكَ أَيْدِعَارُ بَخْوَانِدِ خَدَاوَنْدِ مَحْشُورِ كَنْدِ اَوْرَا  
 بِاصُورَتِ سَمِندِ نَوْرَانِي در بهشت یا جعفر بن محمد فرمود ای اقی بدرستیکہ اندر  
 و جَلِّ مَقَرِّ فَرَمُودِ بَرَايِنِ نَظْفِ طَبِيبَةِ زَكِيَّةِ مَبَارَكَةِ دُكْرِ وَنَازِلِ بَرَّانِ رَحْمَتِ خُودِ وَاكُم  
 اَوْرَا دَرِ زَرْدِ خُودِ مُوسَى نَاسِبِ اَبِي عَرَضِكِرْدِ يَارِ سَوَالِ شَدِّ كَا تَمَامِ اَيْنِ بَرِّ كُورَانِ  
 اَرِشِ بَعْدِ نَسْلِ هَمْدِ كِرْدِ وَبَعْضِ اِيْشَانِ وَارِثِ بَعْضِ وَبَعْضِ اِيْشَانِ وَاصْفِ بَعْضِ  
 فَرَمُودِ اَنَهَا كَسَانِي مَسْتَنْدِ كِه جَبْرِيلُ وَصَفِ مَحْ اَنَهَا كَرْدِه اَنْدِ حَضْرَتِ رُبِّ  
 الْعَالَمِيْنَ جَلِّ جَلَالِ عَرَضِ كِرْدِ اَزْ بَرَايِ اَنْحَضْرَتِ دَعَائِيْ رِسْتِ كِه غَيْرِ اَزْ دَعَاءِ اَبَا  
 بَرِّ كُورَانِ اِيْشَانِ بَاشْدِ فَرَمُودِ بَلِي سَكُويدِ دَر دَعَاءِ خُودِ يَا خَالِقُ الْخَلْقِ يَا بَاسِطُ  
 الرِّزْقِ يَا قَابِلُ الْحَبِّ وَالْتَوَيِّ يَا بَارِي السَّمِّ وَنَجِي الْمَوْتِ وَنَمِثُ  
 الْاَحْيَاءِ وَدَائِمُ النَّبَاتِ وَخُرْجُ النَّبَاتِ افْعَلْ لِي مَا اَنْتَ اَهْلُكَ  
 كَسِي كِه اَيْدِعَارُ بَخْوَانِدِ خَدَاوَنْدِ عَزَّوَجَلَّ حَوَاجُّ اَوْرَا بَرِ آوَرْدِه نَمَايدِ وَدَرِ رُفْقَا  
 بِمُوسَى بِنِ جَعْفَرِ مَحْشُورِ نَمَايدِ بَدْرَسْتِيكَ اَللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى دَر صَلْبِ اَوْ قَرَارِ دَاوَدِ نَظْفِ  
 مَبَارَكَةِ طَبِيبَةِ مَرْضِيَّةِ وَاوْرَا اَعْلَى اسْمِ نَامِيْدِه اَسْتِ وَرَاضِي شَدِّ بَعْلَمِ وَحَلْمِ اَوْ  
 وَاوْرَا حِجَّتِ بَرِ شَيْعِيَانِ قَرَارِ دَاوَدِ كِه دَر رُزْقِيَا مَسْبُوبِ حِجَاجِ وَتَسْكِ اَنَهَا بَاشْدِ  
 وَدَعَاءِ اَنْحَضْرَتِ اَسْتِ اَللّهُمَّ اَعْطِنِي الْهُدَى وَثَبِّتْهُ عَلَيَّ وَاخْشَعْهُ لِي  
 عَلَيَّ اَمَّا اَفْرَاحُوفِ عَلَيَّ وَلَا حَزَنَ وَلَا جُرْعَ وَ اَنْتَ اَهْلُ  
 التَّقْوَى وَ اَهْلُ الْمَغْفَرَةِ وَ خَدَاوَنْدِ جَلِّ زَكِرِه مَقَرِّ فَرَمُودِ دَر صَلْبِ  
 نَظْفِ مَبَارَكَةِ طَبِيبَةِ زَكِيَّةِ مَرْضِيَّةِ وَاوْرَا مَجْبَرِ بِنِ عَلِيْ اسْمِ نَامِيْدِه شَفِيعِ شَيْدِ  
 خُودِ وَارِثِ عِلْمِ مَدِّشِ اَسْتِ اَزْ بَرَايِ اَعْلَامَتِ اَسْتِ وَاضْحَةِ وَجْهِ اَسْتِ  
 ظَاهِرِ وَدَرِجِيْنَ وَلا دَلَّتْ كُويدِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اَللّهِ وَدَر دَعَاءِ خُودِ

گويد يا من

كُويدِ يَا مَنْ لَا شَيْبَةَ لَهُ وَلَا مِثَالَ اَنْتَ اَللّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَلَا  
 خَالِقُ اِلَّا اَنْتَ تَغْنِي الْخُلُوقِيْنَ وَتَبْقَى اَنْتَ حَلَّتْ عَنْكَ عَصَاكَ  
 وَفِي الْمَغْفَرَةِ بِضَاكَ هَر كَسِ اَيْدِعَارُ بَخْوَانِدِ مَحْشُورِ بَلِي شَفِيعِ اَوْرَا سَبْتِ  
 دَر رُزْقِيَا مَسْبُوبِ وَبَدْرَسْتِيكَ اَللّهُ عَزَّوَجَلَّ دَر صَلْبِ اَكِ اَيْنِ قَرَارِ دَاوَدِ نَظْفِ اَللّهُ  
 وَلا طَاطِغَةِ بَارِدَةِ مَبَارَكَةِ طَبِيبَةِ طَاهِرَةِ وَاَسْمِ اَوْرَا خَدَاوَنْدِ عَزَّوَجَلَّ اَعْلَى عَلَيَّ نَظْفِ نَمَايدِ  
 فَالْبَسَا الْيَكِيَّةَ وَالْوَقَارَ وَاَوْدَعَهَا الْعُلُومَ وَكُلَّ شَيْءٍ مَكْتُومٍ مِنْ لَفِيَّةِ وَفِي صَدْرِ  
 شَيْءٍ اَنْبِيَايِهِ وَحَذَرَهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَيَقُوْلُ فِي دُعَائِهِ يَا تَوَدُّ يَا بَرِّهَانَ يَا مُنِيرَ  
 يَا مُبِينِ يَا رَبِّ اَكْفِفْ شَرَّ الشُّرُورِ وَاَفَاتِ الدُّهُورِ وَاسْأَلْكَ الْخَالِقَ  
 يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ هَر كَسِ اَيْدِعَارُ بَخْوَانِدِ عَلِيْ بِنِ مُحَمَّدِ شَفِيعِ اَوْ بَاشْدِ وَاوْدِي  
 اَوْ بَاشْدِ بِنُوِيْ بَشْتِ وَخَدَائِيْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى دَر صَلْبِ اَوْ نَظْفِ مَقَرِّ  
 فَرَمُودِ حَسَنِ بِنِ عَلِيْ اسْمِ نَامِيْدِه وَاوْرَا نُوْرِ بِلَادِ خُودِ اَمَامِ وَخَلِيْفَةِ دَر اَرْضِ  
 وَعَرَّتِ اَمْتِ وَبَادِي شَيْعِيَانِ وَشَفِيعِ بِنْدِ كَانِ دَر رُزْدِ اَللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
 سِيَا شَدِّ وَنَقْمَتِ مَخَالِيْقِيْنَ وَحِجَّتِ مَوَافِقِيْنَ وَبَرَّحَانِ كَسَانِي اَسْتِ اَوْرَا اَمَامِ  
 وَاَنْدِ وَدَعَاءِ اَنِ بَرِّ كُورَانِ اَسْتِ يَا عَزِيْزُ الْعِزِّ فِي عَزَمِ مَا عَزَّ الْعِزُّو  
 فِي عَزَمِ يَا عَزِيْزُ اَعِزَّنِي بِعِزِّكَ وَآيِدْنِي بِبَصِيْرَتِكَ وَابْعِدْ عَنِّي هَزَانِ  
 الشَّيَاطِيْنَ وَادْفَعْ عَنِّي بَدْفِعَكَ وَامْنَعْ عَنِّي بِمَنْعِكَ وَاجْعَلْنِي  
 مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ يَا وَاحِدًا يَا اَحَدًا يَا قَرْدُ يَا صَدِّ هَر كَسِ اَيْدِعَارُ  
 بَخْوَانِدِ خَدَاوَنْدِ اَوْرَا حَسَنِ بِنِ عَلِيْ مَحْشُورِ كِرْدِ وَاَزَّ اَتَشِ جَنَنِ نَجَاتِ وَدِ  
 اَكْرَمِ مَسْتَحِقِّ وَوَاَجِبِ بَاشْدِ وَدَر صَلْبِ مَبَارَكِ اَنْحَضْرَتِ نَظْفِ اَكْتِسَابِ  
 دَاوَدِ كِه نَظْفِ اَسْتِ مَبَارَكَةِ طَبِيبَةِ طَاهِرَةِ وَزَاكِيَّةِ وَنَامِيَّةِ وَمَرْضِيْ كَسَانِي  
 اَسْتِ كِه اِيْمَانِ بَخْدِ اَوْرَسُوْلِ آوَرْدِه كِه خَدَاوَنْدِ اَزْ اَنَهَا عَدِ وَبِشْطَاقِ كِرْفَتِ  
 بَوْلَايَتِ اَنْحَضْرَتِ وَهَر كَسِي كِه مُنْكَرِ وَاِلَايَتِ اَوَا سْتِ كَا فَرَا سْتِ وَامَامِ اَسْتِ  
 بَرِّ حَقِّ وَاَوَا سْتِ اَوَّلِ عَدَلِ وَآخِرِ عَدَلِ وَتَصْدِيْقِ نَمَايدِ خَدَاوَنْدِ عَزَّوَجَلَّ اَوْ

خداوند



خداوند عزوجل نیز او را نصیحت نماید و توبه او را بپذیرد و پشیمان آید از تمامه او برای  
خروج او دلایل و علامات است و از برای او در طالعان گنجائی است که نه از  
جنس طلا است و نه از جنس نقره است بلکه اسبهای مطهره یعنی بسیار خرد و  
چاق و رجال مسوخته یعنی از برای او است مردمانی که همذیشان نشان و علامات  
دارند و جمع شوند بجهت او از بلادی دور و عددها مسایه عدد ایل بدرست  
که سیصد و نوزده مردند و زنده خواهند بود برای او هر کسی را که بخوابد و در همراه او  
صحیفه است که مخموم است در آن عدد اصحاب اسمی آنها و انساب آنها و  
بلاد آنها و صنایع آنها و خلاصه و کما هم کرد و آن مجد و آن خلد و آن طاعت  
ابی عرض کرد و دلایل و علامات خروج ایشان چه چیز است یا رسول الله فرمود  
از برای او علم است که در هنگام خروج این بنفس خود تشر خواهد شد و باذن  
خداوند تبارک و تعالی بطق آید تا کند یا ولی الله از پرده غیب بیرون بیاید و دشمنان  
خدا را هلاک کند و هارایان و علامتان و از برای آنحضرت ششیریت در غلاف  
و در وقت خروج خود از غلاف بر آید و باذن الله تعالی در نطق آید تا کند یا ولی  
الله از پرده غیب بیرون بیاید و دیگر بعد از انجلال نیست کیشینی از دشمنان خدا  
غزو جل هلاک کند آنها را که کارهای کج و اعوجاج مسایه می شود و حدود خدا  
جاری کند و احکام الهی با تشر و رواج دهد و جبرئیل از طرف راست و میکائیل  
از طرف چپ و شیخ صالح از جلوروی آنحضرت باشند فستند کزین  
ما أقول لکم و أقض امری الی الله و لو بعد من فرمود یا ابی  
خوشحال کسانی که درک نمایند او را و خوشحال کسانی که او را دوست دارند  
و خوشحال کسانی که اعتقاد بآوردند خداوند بجات میدهد آنها را از هلاکت  
بر واسطه اقرار با او و اقرار بر رسول الله و اقرار با همه صلوات الله علیه اجمعین باز  
شود از برای آنها در ای بهشت مثل آنها در روی زمین مثل ماه نورانی روشن  
که نور آن هیچ وقتی خاموشی ندارد ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه بیان آنها

از طرف خداوند بشما میرسد فرمود تا زل گشت برین و از ده خاتم و دوازده صحیفه  
و اسم هر امامی در آن صحیفه ثبت و مخموم است و صفت آنحضرت در صحیفه محمد مجسمه  
بوده **حسن بن علی** جلوتیه روایت کرده از محمد بن ابی القاسم از احمد بن عبدالله  
البرقی از محمد بن علی القرشی از محمد بن سنان از مقفیل بن عمر تا برسد سلسله حدیث بابی  
خرمزه ثمالی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر از پدر بزرگوارش علی بن الحسین بن حسین بن علی  
علیه السلام فرمود من برابر درم حسن حضور اقدس خاتم رسول الله صلی الله علیه و آله  
شرقیاب شدیم مرا نشانند بر زانوی مبارک و برابر درم حسن را بروی زانوی دیگر پس  
آن ما را بوسید و فرمود بابی انما من صلیحین بطین خداوند عزوجل اختیار  
فرموده شما را از من و از پدر و مادر خود تا من و خطاب بمن نمود و یا حسین اختیار فرمود  
از صلب تو آید نه منی از آنها قائم آنها وجه ایشان در فضل و منزلت در نزد حق تعالی  
مساوی هستند **محمد بن موسی بن تنوکل** روایت کرده گفت خبر دادم از محمد بن  
یحیی الطمار و عبدالله بن جعفر الحمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از ابن محبوب از  
ابی الحارود از ابی جعفر علیه السلام از جابر بن عبد الله الانصاری گفت شرفیاب  
حضور مبارک حضرت فاطمه علیها السلام شدم دیدم در خدمت آنحضرت لوحی است  
که در آن اسمی او صیغه از ذریه طاهره خود ثبت است و اسمی آنها را شمردم  
بعد و مبارک دوازده تا بودند و آخر آنها قائم آل محمد بوده و اسم سه محمد و چهار  
علی بوده صلوات الله علیه اجمعین روایت کرده **خرمزه بن محمد بن احمد بن**  
**جعفر بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب** گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن  
سعید گفت خبر داد ما را قاسم بن محمد بن حماد از عیاش بن ابراهیم گفت روایت  
کرده حسین بن زید بن علی بن جعفر بن محمد از آباء معصومین علیهم السلام فرمود که رسول  
خدا فرمود اکثروا انکم اکثر فی ثلاث مراتب یعنی سه مرتبه فرمود بشارت باد  
بشما بشارت باد شما بدستگاه مثل امت من مثل بارانی است که اول آن در آخر  
آن معلوم نیست و بدستی که مثل امت من مثل باغ و حدیقه است که از آن باغ



افواج افواج همگی خدایان میگردید و گویا در آخر آن افواج با فوجی دیگر است که اوسع  
از آنها است عرضا و عین تر از آنها است طولا و فرعا و احسن آنها است جلی  
یعنی سر او حیات چگونه هلاک شود استی که من باشم اول آنها و دوازده بعدا بعد  
از من باشم که صاحبان آداب و جسته و ملکات مستحبه میباشند و هیچ عیسی بن  
مریم آخر آنها است **وَلَكِنْ يُلْكُ مِنْ ذَلِكَ نَجِجُ الْمَرْجِ لِيُوَافِقَهُ وَلَكِنْ**  
**فِيهِمْ بَهْلَكٌ فَضْلُكَ** است بنی للفاعل ذلك اگر چه موضوع است از برای شار  
الیه بعد و لکن بحیثی عظم جلالت شخص و از دهم آنها قائم است او الله بقائه  
انشاء الله تعالی این آیت را بآیات العالمین یعنی قس و منزلت و جلالت آن بزرگوار  
از عقول متعارف مردم بعید است یا زمان ظهور عدالت آنحضرت و راست هر چه  
در لغت قال اختلاف است شاید مراد معنیدین و مخالفین در آخر الزمان است که  
نتایج آنهاست است مخالف قرآن احکام الهی است **شیخ مفید**  
گوید روایت کرده پدرم رحمه الله از معبد بن عبد الله بن عبد الله بن احمد بن محمد بن  
عیسی از محمد بن ابی عمیر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از مسلم بن عیسی بن ابی کث  
شنیدم عبد الله بن جعفر طیار میگفت که من حسن حسین علیهما السلام در نزد معویه  
و جماعت دیگر از عبد الله عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید حدیثی بین اسامه  
و معاویه پیش آمد اسامه گفت معاویه بن ابی سفیان که شنیدم فرمود رسول  
صلی الله علیه و آله میفرمود **اِنَّ اَوَّلَیَّ یَا مَوَافِقِیْنَ مِنْ اَنْفُسِیْ** یعنی من اولی تر  
استم از نفس مؤمنین بر آنها بعد از من بر ایدم علی بن ابیطالب اولی با آنها  
نفس آنها و بعد از شهادت علی پسر من اولی است بر آنها از نفس خودشان  
و بعد از آن پسر من اولی است با آنها از نفس خودشان و بعد از شهادت حسین  
پسر اولی است با آنها از نفس آنها فرمود **سَنَدُكَ** یا علی یعنی ای علی شهادتی  
را عنقریب در کن خواهی کرد فرمود بعد از علی پسر محمد بن علی اولی است با آنها  
از نفس آنها **سَنَدُكَ** یا حسین یعنی ای حسین شما محمد را عنقریب در کن خواهی نمود

بعد از آن سید بسیار است و دوازده امام را حکم نمودند و فرمودند نفر آنها از اولاد  
حسین میباشند عبد الله حضرت حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن مسلم  
و اسامه بن زید استشهاد کردند و فرمودند معاویه شهادت دادند بر این حدیث و  
سلیم بن عیسی گفت من این حدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه بن زید  
رضی الله عنهم شنیدم و آنها خبر دادند که این حدیث را از رسول خدا شنیدند  
**و در خبر وارد است** که سمرق گفت ما در خدمت عبد الله معبود بودیم  
مصاحف خود را با ایشان عرضه میداشتیم در این بین جوانی بود عرض کرد آیا پیغمبر  
شما خبر داده که خلفا بعد از ایشان چند نفرند عبد الله گفت تو جوانی حدیث کن  
بدستیک این سؤال ترا با بحال کسی از من سؤال نکرده بلی پیغمبر ما فرموده که او صیبا  
بعد از او دوازده تن است بعد و نقباء بنی اسرائیل **سلیم بن عبد الله**  
که مولای عامر شیبی بود گفت عامر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این  
امر اقامت من ظاهر است تا اینکه دوازده خلیفه پاید که همه آنها از قریش باشند  
**از اصحاب بن نبأ** که از عبد الله بن عباس گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله  
من علی حسن حسین و نه تن از اولاد حسین مطهرین و معصومین میباشیم **عنه**  
این بنی از عبد الله بن عباس گوید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود منم سید الانبیاء  
و علی بن ابی طالب است سید الاوصیاء و اوصیاء بعد از من و دوازده تن اول علی بن  
ابطالب و آخر آنها قائم است **حسن بن خریش** از ابی جعفر دومی  
از ابی معصومین خود علیهم السلام روایت کرده فرمودند امیر المؤمنین فرمود  
مردم ایمان بیاورید بلیله قدر بدستیک شب قدر از برای علی و یازده فرزند  
بعد از خودش میباشند **معروف بن خربوز** گفت شنیدم از ابی جعفر  
میفرمود که رسول الله فرمود بدستی که مثل اهل بیت من در میان این امت مثل  
ستار کائنات هر وقتی که یکی از آنها غایب شد دیگری در جای او قائم است  
**ابو بصیر** از حضرت صادق و او از آباء کرام معصومین خود علیهم السلام



فرمود رسول خدا ص فرمود بدستی که خداوند عز و جل اختیار نمود از میان ماهها  
ماه رمضان را و از میان روزها روز جمعه را و از میان شبها شب قدر را و اختیار  
نمود مرا بر جمیع انبیاء و اختیار نمود علی را برای وصی من و تنفیذ داد او را بر  
جمیع اوصیاء و اختیار نمود از علی حسن و حسین را و از حسین اختیار نمود او را  
را که همه از او لاد است يَنْفُونَ عَنِ النَّزِيلِ مَحْرُفٌ غَالِيْنٌ وَ اَنْحَالِ  
الْمِظْلَيْنِ وَ نَاوِيلِ الْمُضِلِّينَ وَ نَا سَعْمُهُمْ غَاثُهُمْ وَ ظَاهِرُهُمْ وَ هَوَاهُمْ  
**متصف** گوید هر یکی از کلمات مفردات اشاره است بر مطالب و حوادث  
حقیقه که بعد از آنحضرت اتفاق افتاده و آنحضرت خبر داده بدانکه غالیکن در لفظ  
حدیث است طوائف غلات هستند نه فرق میباشد همه آنها مشرک و کافرند فرق  
از آنها نه ایشان نیست که خداوند ظاهر میشود در صورت خلایق خود از صورتی بصورتی  
منتقل شود هر کسی که او را شناخت تکالیف از او ساقط گردد و فرق دیگر نه ایشان  
اینست که امور خلق از مردن و زنده شدن و رزق دادن و غرت و ذلت و غیر ذلک  
در دست اختیار پیغمبر و ائمه بی علیهم السلام میباشد و گویند مراد از او اجابت که  
قرآن مذکور است از نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد و امر معروف و غیر ذلک  
اشخاص نمی باشند و مراد از محرمات قرآنی از خوردن و زنا و لواط و قمار و ربا و غیر  
ذلک مردمان بد هستند و هر کس که آنها را شناخت ظاهر و باطن محرمات بر او  
سباحت گردد و جماعت دیگر که تبعه عبد الله بن سبا اند میگویند که خدا را میراث  
تنها ظاهر میشود و سایر پیغمبران پیغموث از جانب علی هستند و تمام انبیاء خلائق  
به وی و دعوت میکنند و سایر انبیاء و اوصیاء بواب دربان او میباشد  
و علی را زنی و خالق است و هر کس علی را شناخت تمام تکالیف از او ساقط  
گردد و جماعت دیگر از فرق غلات که آنها را حصلیه گویند مذهب ایشان نیست  
که خدا ظاهر میشود مگر در زنی علی و ائمه بعد از او و عمر البیاض را میباشد  
و طایفه از انبیا و اوصیاء را اسحاقیه گویند و آنها قائل بر تنازع و تحلیل محرمات

هستند و فرق از آن فرق مکتوبه را اسماعیلیه گویند که مذهب ایشان اینست که  
خدا ظاهر شود در هر کس که خودش خواهد و علی و ائمه نور واحدند و جماعتی دیگر  
هست که مذهب ایشان بر اینست که امامت اختصاص یکی و آن کسی که او بیک امام  
عبارت است از انسان کامل بعد کمال هر گاه در مرتبه خاتم رسید خدا در او ظاهر  
گردد و قرون دیگر هر کدام قائل با جیف خرافات هر زود گویند نشان اختلاف و  
تشت مذاهب و ادیان را تبیین میکند آیات قرآنیه وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ  
بَنِي عَدُوٍّ اَشْيَاءً طَائِفَةً اَلَا نَسْخَرُ لَهُمْ بَعْضَهُمْ اِلَى بَعْضٍ وَ نَحْنُ فَاعِلُونَ  
اَلْقَوْلِ وَ قَوْلُكَ اِنَّ الشَّيَاطِیْنَ لَوُحُوْنٌ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ اَلْحَا  
دِ لَوْ كَذِبٌ اِنْ اَطَعْتُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ ظاهر بر اینست که اینست  
که لفظ شیطان از معانی مشتق است بین اسیر بین جن و شیاطین است میان  
عدد و انبیاء است که عطف بیانست و العاء و سوره میکند شیاطین جن شیطان  
است و در دل میاندازد مطالب باطله و در نظر او جلوه و زینت میدهد کلمات حق را و  
لباس باطل و کلمات باطل را لباس حق زینت میدهد و آن انس بعد از تلقی اینکلمات  
را از شیاطین جن نفس آن متصف بنفس شیطان گردد و حقیقه و اطلاق شیطان  
بر ذوات متکلمین باین مبدا بر وجه حقیقت است چنانچه کارای شیطان از آن  
بر وجه حقیقت بروز و ظهور کند کما در روایات اشاره باین معنی شده مثل حکایت  
ابی منصور که در جای خود مخطوط است **و ایضا** گشتی بسند صحیح روایت  
کرده از یونس بن عبدالرحمن که شنیدم از مردی از طباطبائی معنی خالیها که خبر میداد بر  
حضرت امام رضا ع از یونس بن طیبان که گفت من در بعضی از شبها در طواف بودم  
پس نگاه داشتم از بالای سر شنیدم که ای انا الله لا اله الا انا فالتحیة  
فاقم الصلوة لذی کوی پس سر برداشتم دیدم جبرئیل است حضرت امام رضا ع  
غضبان شد غضبی که نتوانست خود داری کند پس فرمود بآن مرد که بسروان و  
از نزد من لعنت کند خدا تو را و لعنت کند کسی را که اینخبر را بتو داد یونس بن طیبان











زیرا که حضرت ابراهیم و عابد رگاه قاضی الحاجات کرد که خداوند قرار بدی بری  
آنحضرت ایسان صدیق فی الاخرین پس آن خداوند مقدر فرمود از برای ابراهیم  
و از برای اسحق و یعقوب ایسان صدق که علی بن ابی طالب باشد و امیر المؤمنین  
فرمود بدستیکه قائم شود و از دهمی از اولاد من است و او است محمدی موعود  
زمین را پر خواهد کرد از عدل و قسط بعد از آنکه پر شود از ظلم و جور فرمود از برای او  
غیبت حیرتی است که قومی گمراه گردند و قومی موفق بر هدایت شوند و غیبت سیم در بلاد  
سیر میگرد و بجهت جبر و اما غیبت حضرت موسی روایت کرده حسین بن احمد  
ادریس از ابی سعید سل بن زیاد اومی رازی از محمد بن آدم النسانی از پدرش آدم بن  
ایاس از مبارک بن فضاله از سعید بن جبیر از سعید العابدین علی بن الحسین سید الشهدا  
حسین بن علی از پدر بزرگوارش سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه  
گفت که فرمود پسر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که وفات حضرت یوسف نزدیک شد  
تمام شد اهل بیت خود را جمع کرد پس از ادای حمد و ثنای خداوند خبر داد و بانهما  
که بعد از من شدت و بلائی در میان حادث گردد که مردان کشته شوند و زنان  
بستن شکمهایشان پاره شود و طفلهای کوچک فرج شوند تا اینکه خداوند نظر  
کنند قائم حق را در میان اولاد خود و لای بن یعقوب آن مردی است اسر و طول  
کند او که از وفات و جلالت او را نشان داد پس از آن فرمود است حجت  
بر شما باید دست تنگ بدارم و برسانید پس مدت چهار صد سال در بنی اسرائیل  
شدت و غیبت طول کشید و این مدت منظر فرج بودند و در این مدت چهار  
سال از فراغت زمان شدت ظلم و جور بنی پایان شد حق زنهای آبتن را بعلگی  
و او را میگردند سنگ و چوب غیره حمل میکردند بجهت تعمیر عمارت فرعون در خمر  
زنی آبتن حمل سنگ و چوب میکردند ببالای عمارت درین راه درو زانیدن عارض  
اوست مردی غبطی که نامور او بود تا زیاده را کشید بنا کرد و او را زدن آزارش  
بدرگاه عدل الهی بلند کرد یعنی خدا یا تاکی بعد از مانی همین زن در کنار دریای

نیل مشغول

نیل مشغول بود تا گاه و دید آنجا بنی اسرائیل بطرف او اخت و لکن غرق جواهر  
مروارید است صدای شنیدن کعبه و عایکه در وقت زامیدن بودی است نقش فرج  
و بعد از همه این شدت و محنت بشارت ولادت حضرت موسی بانهار رسید و کم عکس  
ظهور را دیدند و فقیه و عالم زمان خودشان از میان آنها غایب بود و رفتند در پی آن عالم  
که از احادیث خودشان که نزد آن عالم بود معلوم نمایند تا بدانند فرج نزدیک است یا خیر آن عالم  
پیدا کردند گفتند از راحت کن از احادیث و علامتی که در نزد تو است آن عالم با اتفاق آنها  
در بیابان نشسته و حدیث علامت ظهور را نزدیک شدن فرج را بر آنها نقل کرد و شبی بود  
محتاج نگاه کردند دیدند طلوع گشت بطرف آنها حضرت موسی و در آنوقت حدیث بود  
که نزد فرعون بجهت نزاع و سیاحت با لشکر بیرون آمده بود و از لشکر جدا شده خود تنها  
روی بانهما آورد سوار استری بود و در بر آنحضرت طبلان فرود و قتی آن عالم آنرا دید و بوط  
آن عالمها بیکدیگر احادیث خوانده بود شناخت حضرت موسی را و از جای بلند شد و خود را  
بقدمهای موسی انداخت بنا کرد و رسیدن قتی که بنی اسرائیل آنکالت را دیدند فحشیدند که  
صاحبشان بهمانست همگی افتادند بروی خاک حضرت موسی آنها را بفرج بشارت داد  
و دوباره غایب شد که در مدینه مدین در نزد شعبیت متناهی ماند و این غیبت دومی  
بود که شدت ظلم و جور بر بنی اسرائیل سخت تر بود از غیبت اول و در وهشتم  
میفرماید و کائنات انجمن سنگ و در غیبت دوم ظلم و جور در بنی اسرائیل شدیدتر  
گردید و عالم آنها از میان آنها نیز غایب شد فرستادند پیش آن عالم که مادیگر صبر و  
طاقت بداریم آن عالم بیرون آمد در بعض از بیابان نشست بنی اسرائیل را بخواب  
و نفوس آنها بعضی از کلمات سرور گردانید و فرمود که خدا بر من حی کرده که خداوند  
عز و جل فرج شمارا بعد از چهل سال مقدر فرموده همگی گفتند الحمد لله خداوند  
باره وحی نمود بآن فقیه که بایشان بجهت خاطر این حمد شافع فرج شمارا بعد از سی سال  
قرار داد همگی گفتند نعمت نعمت الله وحی نمود بآن فقیه که فرج آنها را بعد از  
بیست سال دیگر قرار داد همگی گفتند لا یأخذاً بل الحیر الا الله وحی رسید بآن

غیبت

فقیه



فقیه فرج آنها را بعد از ده سال مقرر داد و هر کس که بصره را بصره لایق  
و می رسید آن فقیه قل اللهم لا تفرحوا فدا ذنت فی فرجکم یعنی از جای خود نمان  
یا نشوید که از آن و اوم در فرج شما و در همین گفتگو بودند که ناگاه حضرت موسی ظهور کرد  
و آنگاه آمارا فقیه خواست و قوم را اطلاع بداد حضرت در نزد آنها حاضر شد و سلام برجا  
کرد فقیه گفت چیست اسم تو گفت اسم من موسی است گفت پسر که می باشی گفت پسر  
عمران گفت عمران پسر کیت گفت پسر واثق بن لاوی بن یعقوب گفت بچه کاوه  
گفت برای تبلیغ رسالت از حق تعالی فقیه باشد دست موسی را بوسید پس از آن  
نشست در میان آنها امر نمود بآنها امر آئی را ششم فرستادم و بین این وقت که  
شنیدی و وقت فرجشان که غرق فرعون بود چهل سال طول کشید روایت  
کرده ابو محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری  
و محمد بن یحیی العطاری و احمد بن ادیس جمیعا گفتند خبر داد ما را احمد بن محمد بن عیسی از  
احمد بن محمد از ابی نصر بنی از ابان بن عثمان از محمد بنی از ابی عبد الله علیه السلام  
فرمود که وقتی که وفات یوسف بن یعقوب نزدیک شد آل یعقوب را که هشتاد نفر  
بودند جمع کرد و فرمود این طایفه قطیعه عنقریب بر شما ظاهر خواهند شد و یوسف  
سواء العذاب انذ نجینا کما من ال فرعون یسوءون یسوءونکم سوء العذاب  
ید یحون ابناؤکم و یستحیون نساءکم و یف ذلکم بلاء من ربکم عظیم  
خداوند نجات میداد شما را از دست ظلم فرعون بواسطه مروی از اولاد لاوی بن  
یعقوب که اسمش موسی بن عمران باشد جوانی است بلند قد جدا آدم بفتح جیم  
سکون عین شدید الحلق آدم بضم الف سکون وال شدید السمری بنی شدید  
الحلق و مضرب کدم گون در شده رنگ و خارج شود از بنی اسرائیل و  
روایت کرده ابان بن عثمان از ابی الحصین از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام  
فرمود خارج میشود موسی تا اینکه شود پیش از ظاهرا شدن پنجاه نفر کذاب  
از بنی اسرائیل همه آنها او تعاه کنند که او است موسی بن عمران و بگوش فرعون

فانی

ار رسیدار اجیف کلمات آنها که طلب موسی میکنند کنند و سخن گفتند که دین تو  
و قوم تو در دست آن جوان پلاک خواهد شد و آن جوان همین سال مولود خواهد شد  
در بنی اسرائیل و فرعون امر کرد که قابله را بر زنهای حامله مواظب گذاشتند که هر پسر  
که مولود شود فرج کنند و بر مادر موسی هم قابله مواظب کردند که مفارقت از آن  
نمیکرد و وقتی که بنی اسرائیل را کار سخت گردید گفتند در این صورت که بچه های ما را فرج  
کنند و زنهای مواظبت نمایند از باقی میماند کسی بیاید در میان خود قرار داد  
نمایم که بعد از این دیگر کسی نزدیک بیازن خود نکند عمران پدر موسی گفت مباشرت  
کنند باز نهایی خودتان کاری که خدا خواسته باشد واقع خواهد شد البته بدون  
شک و لو کوه المشرق کون اللهم من حرمه فانی لا احمده و من توکده  
فانی لا انزکه مباشرت کرد با مادر موسی آن زن حامله گردید موسی و قابله بزرگ  
او گذاشتند که مواظب باشد هیچ مر است او میکرد هر وقتی مادر موسی بی نشست  
قابله هم می نشست هر وقت پایشان هم پامی شد مادر موسی خیلی محبوس و مضروب  
گشت بر این اوضاع بد آنکه اختصاص مادر موسی ندارد بلکه همین طور است حال  
تمام او لیاء خدا و حج الله بد آنکه قصه حجت بن الحسن علیه السلام بعین قصه  
حضرت موسی است در روایت مفصل معتبر است که وفات امام حسن عسکری  
در ماه ربیع الاول شد در سرزمین ای اتفاق افتاد شریک پاره پشیمون و ضحی  
گردید سلطان منقش فرستاد در خانه آنحضرت تمام حجره را را نقض و تفتیش  
میکردند در صد جستجوی طفل آن بزرگوار بودند و تمام اوطاق را را میگردند و  
زنهاییکه حمل زنهای شناخته شده آوردند بجهت تفتیش از حمل زنهای جاریه های  
حضرت تمام این بیت حضرت را تفتیش کردند بعضی از آن زنهای گشت در این میت  
حضرت یک زن است که حامله است سلطان امر کرد او را در یک حجره حبس کردند  
و خادم و زنهای دیگر در همراه گذاشت و موکل بهم در آن حجره تعیین نمود پس  
از آن تمییز تجیر آن بزرگوار بر آمد امر نمود باز را را بستند و بنی با ششم و تمام



اجزاء سلطان و سایر طبقات مردم در شیع جنازه آنحضرت حاضر شدند  
شهر شرمین ای آنروز شبیه قیامت شد وقتی که از تیه فارغ شدند سلطان  
فرستادنی ابی عیسی متوکل حاضر شد امر کرد که بر آنحضرت نماز کند وقتی که جنازه  
آنحضرت را بجهت نماز بر زمین گذاشتند ابو عیسی پیش رفت روی حضرت را  
از روی پوش باز کرد عرض نمود بر بنی هاشم از علویین و عباسیین و قنصات و  
کتاب فقهاء و سعدیین و قواد و سایر طبقات مردم و گفت این حسن بن علی بن  
محمد رضا است خود با جمل خود در فراش فوت کرده و او را خدام و ثقات امیران  
فلان و فلان و از اطباء فلان و فلان و از قنصات فلان و فلان همگی حاضر هستند  
می بینند پس از آن سر پوش را انداخت روی حضرت را پوشید پس از آن نماز  
خواند و پنج تحمیه گفت و بعد از آن امر کرد حمل کردند در وسط خانه خود حضرت فن  
نمودند در همان موضعی که پدر بزرگوارش را آنجا دفن بود مردم متفرق شدند سلطان  
و تابعین مضطرب شدند در طلب لدا آنحضرت بر آمده تمامی خانه را و منزلت را  
تقصیر و جستجو نمودند و توقف نمودند در قسمت میراث آن جاری را که گمان حمل داشتند  
موفقی گذاشتند تا مدت دو سال بیشتر مواظب و مراقب حال و شدند تا معلوم شد  
که حمل ندارد بعد از آن قسمت کردند میراث را بین مادر و برادر آنحضرت که جعفر بود  
بعد از قسمت میراث جعفر نزد ابو عیسی رفت گفت مرتبه پدرم و برادرم را بمن مقدر  
کن مرا نصیب بامامت بنام من هر سالی بیت هزار دینار بگو میدهم ابو عیسی برادر  
در شتی کرد صد از دای حق بدستیک سلطان اعز الله شمشیر برهنه و تا زمانه  
خود را امتیاز نموده در سر کسانیکه گمان دارند که پدر و برادر تو ائمه آنها هستند و  
را بضرر شمشیر از این طلب هر چه سعی کردند که منع کنند نتوانست آنها را از این  
قول برگرداند و هر چه سعی کرد که پدر و برادرش را از این مرتبه جند از دست  
پس را نیصورت اگر تو در نزد شیعیان پدر و برادرش امامی ایتناج نیست که  
سلطان و غیره تو را این مرتبه نصیب کنند و اگر تو ادای این مرتبه نیستی در نزد

شیعیان

شیعیان دیگر نصیب کردن ما تو را این مرتبه تو باین مرتبه بخوابی رسید جعفر از این  
گفتگو خجلت زده بیرون رفت و ابو عیسی امر بجا جبهای خود کرد که او را نگذارند  
منزل او وارد شود و دیگر بعد از این اذن دخول براو ندادند تا ابی عیسی مرد و سلطان  
همیشه در پی طلب و تقصیر اثر ولد آنحضرت بود و با یک ساعت از فکر جستجوی اثر  
پسر حسن بن علی فارغ نبود زیرا که خبر او بگوش او رسیده بود و شنیده بود که سال  
قبل از فوت پدرش تولد شده بود و شنیده بود که حسن بن علی آنحضرت را بر اصحاب  
خود فرموده و فرموده بعد از من امام شما است خلیفه بعد از من و مفاخرت  
آن باعث بلاکت در ادیان شما است هرگز نخواهید او را دید بعد از امروز و او غایب  
شود و یا هر نشود و چونکه سلطان شنیده بود و اینگونه فرمایشات آنحضرت را لایحه  
در پی طلب لدا آنحضرت بود **مؤلف** گوید این روایت از جهت آنکه دلالت مینماید  
بر نماز خواندن عیسی بر حضرت عسکری مرجوح است و مطابق عقیده ما حضرت  
صاحب بر آنحضرت نماز گذاروند و ممکن است استدلال بر وجود غیبت آنحضرت  
بخو الزام میگردد که هر کسانیکه مخالف است یا شمارا چه اعتقاد است درباره  
یازده نفر چندان صاحب این امر آیا قائل بامامت آنها هستند یا نیستند پس  
اگر قائل بامامت آنها هستند و اعتقاد بصحت آنها و صدق آنها دارند پس  
لزم میشود که قائل باشند بامامت دوازدهم بواسطه انصاف از ابابکر معصومین  
که رسیده است در غیبت شخص آن و اسم آن و نسب آن و اجتماع ملل مختلفه و  
ستشده بر ملت واحد آن و پدری که او است قائم آل محمد و مهدی موعود  
و ظاهراً خواهد شد بعد از غیبت طویل و زمین را از عدل فقط پر خواهد کرد و بعد از  
اینکه پر شده از ظلم و جور و غیر ذلک از مضامین اخبار که از آباء معصومین  
و از جد بزرگوارش سقیه انبیاء رسیده است و کتب مخالفین و غیره پراست  
و اگر قائل بامامت آن یازده تن نباشند در این صورت کلام بن ما و بین  
آنها در اصل اثبات امامت است نظیر اینکه اگر یهودی از ما سوال کند که چرا

نماز

عرضه  
زینت حسن  
شیخ و حاجت  
آن شیخ  
رحمتم  
حسن



نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب رکعت و نماز عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت مقرر شده است جواب گوئیم اعتقاد تو در بنوت محمد صلی الله علیه و آله که صلوة را آورده میهنیت این اعداد در کلمات را مقرر فرموده چه چیز است اگر اعتقاد به بنوت او صواب و آید مگر همیستند اقرار نمودن بفروض این صلوة و اعداد آنها و اعداد رکعات آنها و صحت آنها و اجتماع مردم بر لزوم اتیان آنها دیگر احتیاج به شناختن علت اختلاف اعداد رکعات نیستی و اگر اعتقاد به بنوت اوصی الله علیه و آله نداشتی از آن اعتقاد انداختن باین فروعت دیگر بنوبت سوال کردن از علت اختلاف اعداد رکعات نیز نیست پس چنانچه بنوبت سوال کردن از قائم صلوة محمد و الله تعالی بالتعلل اگر کسی در مقام اعراض بود مقتضی غیبت در مقدم از زمان آمده بودی به بیشتر بوده تا این زمان زیرا که در آن وقت اعداء ائمه و اعدای شیعیان آنها غالب بودند و همیشه در صد و اذیت و مظلومیت بر آید از امیر المؤمنین و قتل ذاری آنحضرت و تشرید شیعیان و ضعف حال آنها بوده اما در این زمان محمد قوت و شوکت و تواتر انصار شیعیان و ظهور کلمه الهی عشری و عظم و جلالت کبریا آنها در انظار اهل عالم و آیه نشان در دلول خارج و داخل بر وجه ایست که نور آن تمامی عالم را روشن نموده جواب گوئیم استظهار و استتار آمده بودی علیهم السلام در هر عصری از احصار جاری بود بر مصلحت و حکمت است در این صورت میگوئیم اگر چه بر حسب ظاهر آمده زمان سابق دشمن داشتند که در صد قتل آنها بودند و لیکن چون آمده آن زمان در خلوت با صاحب دوستان خودشان خبر داده بودند که ما صاحب سیف نیستیم بلکه صاحب سیف که جبار بره و اهل بدعت را از روی بر میدارد و همه را مصلحت بر ملت واحد بر میگردد و از دهم از ائمه علیهم السلام است و او ظاهر نمیشود تا اینکه صبح از آسمان باسم او و باسم پدر و نسب او بر گوش اهل زمین برسد و چون فطری و جلی نفس انسانی بر نشر خبری است که شنیده و از

و ائمه حدیث است که دیده از اینجست این مطلب سر آمده بودی به منتشر گردید در میان دست و دشمن خانواده آل عصمت و لیکن طواعت و اعدا و دین چونکه شیعیان آل عصمت را بصدق و درستی شناخته است و خبر آنها را گرفته بودند صاحب سیف و از دهم از ائمه است که غیبت آن طول خواهد کشید و دانسته اند از این جهت خاطر جمع و مطمئن هستند که بر آنها زوال و ضرری نیست لذا سرعت و تعجیل در اطلاق شیعیان و ایداء و اذیت بآنها نمیکند پس رفتار است شیعیه در این زمان بجهت اطمینان و خاطر جمعی طواعت و اعدا و دین است و هرگاه فی الجمله تو هم کنی که از آنها احتمال بر دوزار خلاف میرسد فوراً در مقام دفع و علاج آن بر میآیند و هرگاه صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در این عصر ظاهر شود در میان مردم منتشر خواهد شد خبر او بلکه شخص آنحضرت را بطاعت و محبت تسلیم خواهند نمود و مملکت میدهند در قتلش مثل فرعون که مملکت داد در قتل او و لادینی اسرائیل در وقتی که منتشر شد که وجود موسی در میان آنها مستور است و بلاک فرعون و زوال ملکش در دست او خواهد شد و مثل مزود که مملکت میداد در قتل اهل ملک و رعیت خود در وقتی که شنیده بود خبر ابراهیم را و خبر وقت و ولایت او و خبر هلاک شدن مزود در دست او و زوال شدن دین و ملک خود در دست خلیل الرحمن و همچنین است حال طایفه زمان وفات امام حسن مگر و والد حضرت حجت محض فوت آن بزرگوار جنازه را دفن نکرده در طلب ولد آنحضرت درآمد و موقوف دامور بخانه حضرت گذاشت و جاریه های حضرت را حبس نمود مدت دو سال بجان اینکه حل دارد و قایل بکشت و منظر وضع حل جاریه بود که بعد از وضع حل آن طفل را بکشد و ممکن است بگوئیم قوت حال شیعیان در این زمان و ضعف حال ائمه زمان باین مقتضی این نیست که طوطی کند و غیبت ائمه هم دایره دار قوت و ضعف باشد زیرا که چون قرآن شتم بر عام و خاص مطلق و مقید و مجمل و مبین و نامح و منسوخ و غیر ذلک از احکامی که مخفی نیست بر غیر امام و باید امام کشف



کشف از این ستور نباید و بیان نمایند اصول احکام تکالیف و از هر سلسله مردم جوانی  
برهند بطور قاعده کلیه که شخص مورد سوال مندرج تحت قاعده کلیه باشد مثل اطفال  
کلی بر فرد و این ممکن نیست مگر در صورتیکه امام ظاهر باشد در مردم پس قضا  
احتیاج بر بیانات امام در شبهات احکام که مبتنی بر پایه شیعانست شد  
واقعی است از اقتضا و ضعف حال ائمه غایب شدن آنها را در زمان خودشان  
پس در زمان ائمه سابقین حقیقت حال همین طور بوده زیرا نزدیک بر زمان بعثت  
نزول آیات احکام قرآن بود و حکمت مقتضی این بوده که ائمه معصومین در حضور  
باشند تا مشکلات احکام را و تشابهات آیات را بیان نمایند و راه استنباط و  
اجتهاد را واضح نمایند و همچنانکه نازل کردن آیات تشابهات و مجملات مستلزم برای  
تکالیف عباد بدون اینکه تأیید نمودن کسی را که عالم بحقایق آنها باشد منافاتی حکمت  
و اغراض بجهل است و کذا که غایب نمودن عالم بحقایق آنها را از انظار عباد منافاتی  
حکمت و اغراض بجهل است و تحمل ائمه اذیت و آزار را از اعدای دین و راه نشر احکام  
و بیان مشکلات قرآن از حکمت و اسرار حق تعالی است که مقتضی تئیمین و تکمیل  
سین است و ائمه بعد از واضح شدن طریق قیامش قوانین راه استنباط و اجتهاد  
اجتهاد و قوه شیعان بیان منوج از ناخ و عموم از خصوص مبتنی از مجمل و عقیده  
از مطلق با غالب بودن اعدای دین بر اولیاء الله و بعد از آن قوه شیعان و اشتباه  
و نفوذ کلمات ایشان با ندازه و مرتبه بزرگ که طواغیت زمان از آن وجود مبارک  
بالطبیع و الرغبة تمکین نمایند بلکه اگر دست رس او داشته باشد طواغیت خواهند نمود  
قطعا و اینکه حکمت آگاهی هم نیست که نباید بعیت احدی از ظاهر در گردن او باشد  
بلکه باید بعیت تمام عالم با وجود مبارک باشد کما اینکه اشاره میفرماید یا نبی طاب  
آیه شریفه و نزل علیک الذین استضعفوا فی الارض و جعلکم ائمه و  
جعلکم الولاة پس در این صورت حکمت مقتضی غیبت است و شیخ  
جلیل محمد بن بابویه فرمود که پدرم و مجتهدین حسن و حسن الله عنهما گفته اند استنباط

سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از حسن بن  
سعد از محمد بن یحیی قرشی از کسی که روایت کرده از امام عیسی بن ابی ریح از پدر خود  
گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله جبریل نازل شد بر من کتابی آورد و در او خبر  
ملوک و سلاطین و بی زمین قبل از من و آفتابها و رسل که قبل از من بعثت بر سالت  
بودند حدیث آن طولانی است موضع حاجت را اگر فرمت بعد از آن فرمود و فیکه شیخ بن  
اچنان سلطان شد که ستمی کس بود سلطنت او مدت و بیست و شش و شش سال  
بطول انجامید و در سینه نگاه دیکت از سلطنت او خداوند تبارک و تعالی حضرت عیسی بن  
مریم را بعثت بر سالت فرمود و نور و علم و حکمت و جمیع علوم بسیار را سابقین را بر او  
تفضل فرمود و بعثت فرمود او را بسوی بیت المقدس یعنی سرزمین آنها را با احکام الهی  
و کتاب حق و ایمان بخدا و رسولش دعوت نمود اما که دند از ایمان آوردن بخدا و طغیان  
و کفرشان بیشتر گردید عیسی مبارکه آنها نفرین فرمود و فرمود شیاطین این طغیان را  
فکر نوزدهم ذلک الا طغیاناً و کفر افس حضرت عیسی تشریف بردند بر بیت المقدس  
مدتی در آنجا مکث نمودند و سال آنها را دعوت بخداوند میکرد تا کار بجایی رسید که  
یهود در پی کشتن او درآمدند و او را نمودند که او را قتل و کشتن و در زمین زنده بود  
و دفن کردند و بعضی دیگر ادعا نمودند که او را کشتند و صلیب کردند و لکن خداوند تبارک  
و تعالی آنها را قوت و قدرت سلطنت بر آنحضرت داد بلکه امر را بر آنها مشتبه کرد و ائمه  
قوت و قدرت بر خدا و دفن و صلیب و قتل او داشتند کما اینکه میفرماید بر این قول الله  
عز و جل فی مؤفیک و ذاق فعلک ای و مطهرک من الذین کفروا پس قدرت  
بر قتل و صلیب و ذوق شد و الا اینی قادر بودند لازم آید تکذیب قول الله تعالی الله عفا  
بقول الظالمون علواً کثیراً بلکه او را با همان بلند فرمود قال الله تعالی  
و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما  
صلبوه و لکن شیعهم و ان الذین اختلفوا لک شک منک ما لهم به  
من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل دفعه الله الیه و







ولی امر اند در آن عصر و سیاحتی که خداوند خواست که او را قبض روح نماید  
در خواب و او را وحی نمود که و بعد و امانت که علم نبوت و نور و تفصیل و حکمت الهی را  
بسیار و بنظر رس بن دیجا بهرام جودت بیت شش سال و سه ماه و هجده  
روز سلطنت کرد و ولی امر اند در روی زمین بنظر رس بن دیجا و اصحاب بنشین  
ایشان بوده و خداوند عز و جل خواست که او را قبض روح نماید و وحی نمود در خواب  
بسیار که و بعد علم الله امر عبد و فلاس بن قتل و بنظر رس بن دیجا بهرام جودت چهار سال سلطنت  
کرد و ولی امر اند مر عبد بود و بعد از فلاس قباد بن فرزد چهل و سه سال سلطنت نمود  
و بعد از آن جاسف برادر قباد شصت و شش سال سلطنت نمود و ولی امر اند آنروز  
در روی زمین مر عبد و اصحاب شیعیان ایشان بوده تا وقتی که اراده حضرت جنت  
تعلیق گرفت که او را قبض نماید در خواب و وحی نمود که و بعد رسالت را بسیار و بهر  
راغب و هرگز بن کسری و آن زمان سلطان و مدت سی و هشت سال سلطنت کرد  
و ولی امر الهی در این مدت بحیر و اصحاب خواص و صدیقین و بوده تا اینکه کبریا  
هرگز از او و نیز سلطان عصر گشت و ولی امر اند بحیر بود تا اینکه مدت طول انجامید  
و وحی منقطع گشت و نعمتهای الهی را استخفاف کردند غیرت مردم را مورد و نیکم شد  
و دین مندر گشت و صلوات ازین افت فرقه ای مختلف زیاده و حادث شد و مردم  
در حیرت و ضلالت گم راه شدند و ادیان مختلفه و امور مشتت و بسبب طبع زیاده  
شد تا اینکه همه این قرن ها گذشت هر صدی از این قرون بر شریعت و منهاج طریقه  
پیغمبر خودشان گذشت تا اینکه اتخلاص فرمود خداوند تبارک و تعالی نبوت  
و رسالت در شجره شرف طیب و جبرئیل متخیره که اختیار فرموده بود و در سابق علم خود  
و در نافذ قول خود قبل از ابتداء خلقت عالم و آدم و الادم بنی الماء و الطین  
و مقرر فرمود او را منتهای خیر و غایت صفات معدن خاصه نبوت خود یعنی  
محمد صلی الله علیه و آله و اخضعوا لبقوه و اطعوا بالرب ساء و اظهرت  
الحق لیفضل عبدا لله الفضاء و یطی فی الحق جز بکل العطاء و یجارب

اعداء رب الارض و السماء و جمع عند ذلك و تبانا لك و تعالی محمد صلی  
الله علیه و آله علم الماضین و زاده من عند القرآن الحکیم بلیان عربی  
مبین لا یأتی بید الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم جمید  
فیه خبر الماضین و علم الباقین روایت کرده و محمد بن حسن و بنی  
عز گشت خبر داد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از هشام  
ساله از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود نوح ۹۰۰ هزار و پانصد سال  
عمر نمود که بمشقه و پنجاه سال از آن پیش از مبعوث شدنش بر سالت و هزار سال  
پنجاه سال در قوم خود مردم را دعوت بخداوند میکرد و هفتصد سال هم بعد از آن  
شدن از سفینه و فرشتن آب روی زمین شنول تعمیر بلاد و سکنی دادن و اولاد  
خود در بلاد با بوده پس از آن ملک الموت حاضر شد در حالتی که در تحت شام بود  
ملک الموت گشت السلام علیک جواب ارده نمود فرمود ای ملک الموت ای  
چه کار آمده گشت تو را قبض روح نمایم فرمود مهلت میدی از آفتاب بیا به بروم  
گشت بل پس حضرت نوح محل شد و فرمود ای ملک الموت که گانی من در دنیا  
مثل منتقل شدن از آفتاب بیا به روایت کرده است محمد بن ابراهیم  
ابن اسحق رضی الله عنه گشت خبر داد ما را عبد العزیز بن یحیی الجلودی بالنصر گشت  
خبر داد ما را حسین بن معاذ گشت خبر داد ما را قیس بن حفص گشت خبر داد ما را یونس بن  
ارقم از ابی سیار شیبانی از صفحان بن مزاحم از نزال بن سبت گشت ما را خطاب نمود  
امیر المؤمنین فرمود و خداوند اتناس سوال نماید از من پیش از اینکه مرا گم کند  
صعصع بن صوحان از جای خود پاشد عرض کرد یا امیر المؤمنین چه وقت بیرون  
آید و جبال فرمود بجای خود نشین تحقیق که خداوند تبارک و تعالی شنید کلام تو را  
و عالم است با آنچه در ضمیر تو است قسم بخدا نیست رسول اعلم از سائل و لیکن  
بجهت این طلب علامات و هیاست که بعض آنها مستقیم بعض دیگر است کخذ و  
التعلیل یا التعلیل و اگر خواهی خبر ده از آن علامات عرض کرد یا امیر المؤمنین فرمود



حفظ کن. سببیک علامت این وقت است که مردم نماز را از زمین ببرد و امانت را  
خیانت کند و دروغ را حلال داند و ربا بخورد و رشوت بگیرد و بنیان عمارت را  
مرتفع و بلند سازد و دین را بیا ببرد و بشنود و کار باید ست سفار باشد و اندیشه  
مشاورت نمایند و قطع صلوات حرام کنند و تابع هوای نفس باشند و خونهای ناحق بیز  
و علم مردم ضعیف باشند و ظلم فحش باشد امرا فحش باشند و ذرا اظلمه باشد و غفار  
خائن باشند و قراء فقح باشند و شهادت زور ظاهر گردد و مجور علانیه شود و  
قول بهتان و کینه طعنان در میان خلق رواج و شایع گردد و مصاحبت زیور کنند  
و مساجد را زینت دهند و اشرا را بزرگ گیرند و از دعت الصفوف لعل مراد کثرت از  
جماعت اشرا و غلبه آنها است و اختلاف الاینها لعل مراد تشتت و تفرق  
مردم است در امور دینی و هر کسی تابع مقتضای هوای نفس خود است و عقد  
و عهد خودشان را وفا نکنند بلکه نقض نمایند و آن وقت است که موعود نزدیک  
است و زنها شریک و جشان باشند در کسب تجارت از روی سهوت و حرص  
و میل دنیا و سیطره صوت فساق در میان خلق بلند شود و مردم از آنها اطلاع  
و اطاعت نمایند و رئیس قوم از اول از آنها باشند و تقیه کنند مردم از  
خارج بجهت ترس و خوفشان از شرارت آنها دروغ گویند و مصدق باشند و  
خیانت کنندگان این باشند و مردم اوقات خود را بلبو و لعب و فتنه و فساد  
بسر برند و لغت کنند آخرین امت اولین آنها را و کذب و ذوات الفروج  
الشرج یعنی صاحبان فروج که زنها باشند سوار روی زمین باشند و زنها شبیه  
لعل مراد از تشبیه در عدم مبالغات زنها در وظایف و تکالیف خودشان از اجتناب  
از نامحرم و ستر نکردن خود را از نامحرم و متظاهر نمودن خود را از انظار مردم و غیره  
از وظایف حدودی که مخصوص نساء است و تعدی نمودن از آنها از خصایص مردان  
و کمال الحال بالنساء یعنی شبیه نمودن مردان خود را بزنهار لعل مراد از تشبیه این  
است که خود را از زنی و خواص مردانگی خلع نموده و داخل هر زنی زنانه شود و از ایشان

ترامیدن و روی خود را بر آق و نرم و نازک نمودن و باقی نگذاشتن موی در صورت  
و استعمال کردن چیزهایی که بر زنها حلال و بر مرد حرام است مثل استعمال طلا  
از انگشتر و قاب ساعت و شانه و خلال و زنجیر و غیر ذلک که استعمال آنها بر مرد  
حرام است و شهادت دهند بدون اینکه علم و اطلاعی داشته باشند و تقه و تعلم  
علوم دینی و یاد گرفتن آن بجهت غیر دین بلکه بجهت دنیا و اختیار نمودن و تقدیم  
داشتن عمل دنیا بر عمل آخرت و پوشیدن لباس جلوه گو سفید بر قلبهای  
گرگ یعنی در حسب ظاهر صورت مثل گو سفیدی اذیت و محجوب مظلوم شدن لکن  
در حقیقت باطن قلب اهل آن زمان مثل قلب گرگ و حیوان درنده میباشد و  
فلو لم یکنم اقل من الخبیث یعنی قلبهای اهل آن زمان بدتر و بدتر بود و کندید ترا  
از لاش مرده و امر من الصبر فعند ذلک الوحاء الوحاء لفظ الوحاء یعنی  
سرعت است در مقام سختی و تنگی استغاث میشود یکی که فریاد درست و دعا از برای  
سکنت است و نضبان بقتدر فعل است اصبع بن بنای از جای خود  
پایند عز منکره یا امیر المؤمنین و دجال چه کسی است فرمودند بدانکه دجال صایدین  
صید است شقی است کسی است که او را تصدیق کند و سعید کسی است که او را  
تکذیب کند پس روی آید از بلدی که اسم آن بلد اصبهان است از قریه خارج شود که معروف  
است به یودی و چشم راست آن ملعون مسوح است و چشم دیگرش در موضع جهش  
باشد قضی کا نهاکو کب الصبح یعنی بخشم که دارد و اینقدر در خشنده و روفی  
دارد مثل ستاره صبح است فیهما علقه کا نهاکو فوجه بالدم یعنی در چشم  
آن علقه هست مثل اینکه مخلوط شده باشد بخون و میان دو چشم نوشته بخلی که  
هر کاتبی میخواند که این کا فر است و یحوض الحاد و آفتاب او سیر کند  
و شاید مراد این که سرعت سیر آن ملعون مثل سرعت قاصد است که در یک روز از مشرق  
تا مغرب سیر نمودن قدرت دارد و بین یکدیگر جمل نموده خان و جلوی روی آن ملعون  
کوهی است از دود و پشت سرش کوهی است سفید مردم می بینند که آن طعام است



خارج در نقطه شدید و در زیر آن ملعون جاری باشد افریغی بسیار سفید رنگ هر یک که آن  
آن لایع کبیل مسافت است و تظن که الارض منقلا و زمین در پای آن چیده  
میشود و بهر آنی که میگردد خشک میشود تا روز قیامت و باو از بلند صد میگذرد و یک  
می شنوند آنچه در این خافقین است از جن و انس شیاطین و گوید انا اولی  
و انا الله خلق قسوتی و قد رفعتک و انا انک لا اعلى یعنی بشاید نبوی  
کسانی که اولیا و دوستان من است و من هم آن کسی که خلق میکنم و تنویر میکنم میان  
اعضا و تقدیر میکنم پس هدایت میشود و منم خدای شما و دروغ میگوید آن ملعون و او است  
و دشمن خداوند تبارک و تعالی بلکه آن لوح و اعوان است و مخلوق است از مخلوقات خداوند  
میخورد و راه میرود و خالق شما منزه است از نقایص و خوردن و راه رفتن بدانکه اکثر  
اشیاء و اعوان ملعون از اولادنا است و احکام الطیالسه الحضر و خداوند  
تبارک و تعالی آن ملعون را پاک خواهد کرد در زمین شام در محلی که معروف بعقبه افریغ است  
سه ساعت از روز جمعه گذشته در دست آن کسی که مسیح عیسی بن مریم در خلف او نماز  
خواند بدانکه طایفه کبری بعد این خواهد شد و هر کس که چیزی است آن یا امیر المؤمنین  
فرمود و چون آمدن دابة الارض از زمین از نزد صفاء که در او است انگشت حضرت  
و عصای حضرت موسی و انگشت زاهد روی هر مؤمنی بر نه نش کید در صورت او و خدا  
مؤمن حقا و در روی هر کافر بر نه نش بنده خدا کافر حقا تا اینکه مؤمن ندانند  
الویل لك یا کافر کافر ندانند طوبی لك یا مؤمن خیل دوست دارم که حال هر  
من مثل حال تو باشد پس از این دابة وقتی که سر خود را بلند کند بیند و اراکسانی که در  
باین خافقین است باذن خدا و عز وجل بعد از طلوع آفتاب از مغرب خود و آن وقت  
است که دیگر توبه قبول نیست و عمل بالبره نمیشود و لا یفیع نفسا ایمانها که تکن  
امن من قبل او کس که ایمانها خیر پس از آن فرمود و دیگر از من سوال  
نکنید از آنچه که حادث میشود بعد از این بدرستی که حبیب بن علی علیه السلام از من  
عقد گرفته که خبرم از وقایع بعد از این بغیر از عزت خودم گفت تراک بن سیر

صوحان یا صمصمه از فرمایش حضرت چه اراده نموده گفت صمصمه بدی که آن کس که  
عیسی بن مریم در خلف او نماز خواند آن روز دهمی از عزت نم از دور حسین بن علی  
است و اقبالی از مغرب طلوع نماید او است که ظاهر شود در نزد کن و مقام و ظاهر کند  
زمین را و میزان عدل را نصب کند و ظلم کند احدی با احدی پس امیر المؤمنین خبر داد  
که حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان عهد و پیمان گرفته که خبرند  
بوقایع که بعد از این حادث شود بغیر از عزت خودشان روایت کرده ابو  
محمد بن عمرو بن عثمان بن فضل عقیل النقیه گفت خبر داد ما ابو عمرو بن محمد بن جعفر  
المظفر و عبد الله بن محمد الرازی و ابو سعید عبد الله بن محمد بن موسی بن کعب  
الصیدانی و ابو الحسن محمد بن عبد الله الجوهری گفتند هکلی خبر داد ما ابو یعلی  
احمد بن المشتی الموصلی از عبد الله بن الطوسی از ابو یوسف از نافع از ابن عمر از  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بهذا الحدیث مثله سواد روایت نمود ابو  
بکر بن محمد بن عمرو بن عثمان فضل الفقیه بهذا الاسناد عن شایخه عن ابی سلمی الکوفی  
عن عبد الله بن حماد البصری عن ابی یوسف عن نافع عن ابن بدرستی که رسول الله  
روزی با اصحاب خود صلوٰه فجر را ادا نمودند پس از ادا فریضه رسول خدا را بجا  
خود برخاستند با اتفاق اصحاب فتنند در خانه را در مدینه طیبه و قیامه الباب  
نمودند و فی آن وقت عرض کرد یا ابا القاسم چه میفرماید فرمود بغیر خدا  
عبد الله از سیدی نزد عبد الله وارد شوم عرض کرد یا ابا القاسم با عبد الله  
چرا شغلی دارید قسم بخدا و در عقل خود شش مجبوس است فوالله انک لبحر مؤمن  
نقیله محدث فی توبه و انا لله و انا الیه راجعون قال فی الامر العظیم فقال استاذ  
لی علیه فقال اعلی ذمتک قال نعم عرض کرد و داخل شوید رسول خدا را  
داخل خانه شد در حالتی که او در طیفه بود و همه در میان آن میگرد و مادرش گفت  
ساکت باش آرام گیر که اینست محرم نزد تو آمده پس ساکت شد و نشست آرام  
گرفت پس رسول خدا فرمود ما لها العنفا الله لو ترکته لایخبر تکم اهو



پس از آن رسول خدا فرمود چه می بینی عرض نمود می بینم حق را و باطل را و می بینم حق را که در روی آست فرمود رسول خدا بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ بنمود شما خود می گوئی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ و شهادت ده با بنظر أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ خدا تو را بر این طلب اولی تر از من قرار نداده و چون روز دوم شد حضرت سید انبیاء بعد از اداء فریضه صبح با اتفاق اصحاب تشریف بردند در خانه راقی الباقی نمودند در همان ملعون عرض کرد داخل شوید وارد شد در حالتی که در سر درخت مخفیانه بود و غرق مادرش گشت ساکت باش پایین پاکه انیت محمد نزد تو آمده پس ساکت شد و از درخت پایین آمد فرمود رسول خدا مَا لَهَا لَعْنَهَا اللَّهُ لَمْ تَرَ كُنْ لا خیر بکم اهو هو و چونکه آن روز هم گذشت روز سیم شد رسول خدا نماز صبح را با اصحاب خود ادا نمودند و با اتفاق اصحاب تشریف بردند همان خانه راقی الباب نمودند تشریف بردند بخانه در حالتی که ملعون در میان گوسفندان خود آرتنار صدا و صیحه میزد مادرش گشت ساکت باش و فحش و آزار می کرد که محمد آمده است پس شد و آن روز روزی بود که آیات از سوره دخان بر سید انبیاء نازل شده بود و رسول خدا در نماز صبح تلاوت فرموده بود پس از آن فرمود بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ عرض کرد تو می گوئی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ و اما جعلت الله بذلك الحق فیه یعنی خدا تو را در این طلب اولی و احق از من قرار نداده پس فرمود سید انبیاء أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ بدستیک از برای تو رزق و متقی ذخیره نمودم پس عرض کرد الدَّخِ الدَّخِ ابنی در نهایت فرموده خَبَأْتُ لَكَ خَبَاءً فَقَالَ هُوَ الدَّخِ الدَّخِ الدَّخِ و فحما الدخان لا تمز ارا دبد لك يوم نالي السماء بدخان ملين و قيل ان عيسى بنمى الدجال مجبله خان و يحتمل ان يكون ارااده تعريضا بقوله و احتمال دارد که اراده کرده که جبل دخان در جلوروی او اولی باشد برای او

انجیر

انجیری که سید انبیاء با او عهد نموده و فرمود رسول خدا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ تعقد اجلت و لكن تبلغ أملك انجیر امر است که خطاب میشود با و دینی و پست فطرت با فرمود لال شوی پست فطرت بدستی که تو هرگز نخواهی شمر داجل خود را و نخواهی رسید با زودی خودت و نخواهی رسید مگر با انجیر یک مقدر شده است از برای تو پس از آن با اصحاب خود فرمود ایها الناس خدا سمعوت نفرمود هیچ پیغمبری را مگر اینکه خبر داده او را از دجال و قوم او را ترسانیده از دجال و بدستیک خداوند عزوجل دجال را تا خیر انداخته از هر پیغمبری تا امر و دشما و هر وقت که امر او بر شما مشتهر که دید باینکه که خالق شما امور غیبی و دجال خارج خواهد شد بر الاغی که باین دو گوش دیک میل مسافت است و خارج شود در حالتی که همراه او است جنت و نار و کوهی از مان و نهی از آب و اکثر اتباع او بیود و انبیا و اعراب است داخل خواهد شد قاصد آفاق زمین را مگر که در خانه های که و دنیه و خانه های غیره أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ انجیر میگوید غیب است اما عصر عجل الله فرجه عجبت از حکایت دجال و غیبش و طول بقاش در این مدت که شنیدی غیب با اینکه هر بنی از انبیا را خداوند خبر داده از دجال و طول غیب آن معلوم است بر هر ذی شعوری که کارهای آنی غیب است تعجب و تحیر است زیرا که نشان تعجب عدم اطلاع و مقصور عقل است از ادراک حکم و مصالحی که در کارهای خداوند است و هر چند که مصالح و حکم محقق شد تعجب در عقول یا در کرد و هر چند که حکم مصالح در عقول ظاهر گردد تعجب کمتر گردد پس اگر عقول ادراک کند مصلحت و حکمت در خلقت دجال و غیب او و طول مدت چه چیزا تصدیق خواهد نمود و پس چنان است حال در خلقت ابلیس و شیاطین که اگر عقول ناقصه ملحق شوند که حکمت در خلقت او و تسلط بر بنی آدم چه چیز است یا احدی در دنیا خیال معصیت نمی کرد تعجب است از این خلاق چطور تصدیق میکنند امثال این گونه اخبارات را که پیغمبر خبر داده و تصدیق میکنند وجود مبارک را عصر عجل الله تعالی فرجه و طول غیب آن بزرگوار را و ظاهر شدن در آخر الزمان

کمال



کما اینکه مضمین که مذکور باطل است باینجا می رسد و آنکه در صلوات تسبیح و تحمید و تهنیت  
کتاب عامه و خاصه متواتر رسیده اسم و نسب شخص آن بزرگوار را و من بیند نام اینها  
که بر ظاهر زبان اقرار باین وجود مبارک دارند و لکن عمل آنها مخالف بر حسب  
اقتضای اقرار شاست چگونگی است اعتقاد اینها اگر اعتقاد آنها صحیح است  
و موافق با اقرار شاست پس عمل ایشان که با بیود و نصاری هم ماکل و مشرب  
آنها فاسق است و اگر اعتقادشان در این باب فاسد است و اقرار بر زبان از  
باب عصیت و اینکه این مذہب مذہب پدر و مادر و اجداد شاست و انکار مذہب  
اجداد باعث مذمت و ملامت است پس اینها کافر بدین محمد و آنچه که آنحضرت  
خبر داده است پس این بچاه بدیخت باید در صد و پید کردن دین حق در آید و نهایت  
چیزیکه آنها در امر حجت صلوات الله علیه ممکن است ایشانرا نیست که گویند که این  
روایات که شما نقل میکنید صحیح آنها بر ما معلوم نیست میگویم کسانی که منکر نبوت  
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم از بیود و نصاری و ملحد و بر اجماع و سایر  
مذاهب خارجیه همین حرف را گویند که در نزد ما صحت این روایات که نقل میکنید ثابت  
نشده و شما که اقرار بام نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله دارید و عثمان مخالف  
با شرع است در جواب منکرین اسلام و منکر نبوت نبی و منکرین معجزات و دلایل  
سید انبیاء چه جواب میداد و ما هم شما همان جواب خواهیم داد و میگویم اقرار  
بصحت نبوت مستلزم است اقرار و تصدیق باخبار آنحضرت و اقرار و تصدیق بعد  
اوصیا و آن بزرگوار و موافق نمودن اقرار بر زبان بمقتضی بجهان و تصدیق بجهان  
بعل شرایع و ارکان و از سید انبیاء رسیده است خبر متواتر فرمود کما کان  
فلا یموت الا بقدره و لا یولد الا من بعده و لا یخلق الا من بعده و لا یخلق الا من بعده  
بل القدره یعنی هر چیزی و وقایعی که در امتهای سابقه حادث شده در این امت هم  
مثل آن بعینها حادث خواهد شد و در اتم سابقین و انبیاء و ائمه که حج الله بر خلق  
بودند عمرهای طولانی میکردند اما حضرت نوح دو هزار و پانصد سال عمر نمود و قمر

سحر لیلی

شریف ناطق است که در میان قوم خود یکمزار الی پنجاه سال مانده و در خبر صحیح و راست  
اقباله القائم ستمین نوح و هم طول العمر یعنی در امر قائم که حجت بن الحسن  
العسکری صلوات الله علیه و علی آلهما باشد شصت و از نوح است و آن طولانی در  
عمر است و از عمر شریف ایشان هنوز که حال تحریر است شصت و از قدر نصف عمر نوح  
هم بقدر گذشته زیرا که در شصت و یک سال و دویست و شصت و دو در روز یکشنبه یا جمعه  
و هم شوال از اعداد دین غایب گشت و عجب است از اینکه تصدیق نمایند بقصه اصحاب  
کف و نندودن آنها در غایب یک سال شصت و یک سال و نه سال قری کما یک و آن شریف  
ناطق است ثلاث مائه سنین و از اعداد قانعاً و چگونه تصدیق ندارند با مر  
صاحب الزمان یا این اخبار متواتره که از صاحب شریعت رسیده در امر قائم سلام  
علیه و در غیبت آن بزرگوار و ظهورش بعد از تسکین دست شدن اکثر مردم در هر  
انحضرت و ارتدادشان از قول غیبت ظهورشان بعد از ارتداد و آیا اخبار این امر بعد  
شدن این اخبار از صاحب شریعت غیر از عناده و جود چیزی است پس سید انبیا و خرد  
بهار که قیامه یا غیبه او را شنید میکنند و بایم المؤمنین و خبر داده که محاسن شریف از نوح  
سر مبارک خضاب شود و بایم حسن محبتی خبر داده که بر هر جفا بشنید شود و بایم حسن  
خبر داده که بسیف نبی قیامه علیه السلام انده شنید گردد و غیر ذلک از اخبار غیبت که  
آن سید انبیا و اصدق الصداقه نه نصایب مختلفه و وقایع و حوادث مشتته در آن  
گذشته و آینده ما کان و لما یکون و ما هو کما کان الی ایوم تمام اصحاب خود خبر داده  
که در کتب عامه و خاصه اخبارات غیبه آن سید لولا کان لما خلقت الافلاک از حدیثی  
بیرون بطور متواتر منطبق است و اخبار از امر قائم سلام الله علیه و از وقوع غیبت و  
تعیین اسم و نسب آن بزرگوار خبر داده و صادق و مصدق است در جمیع اقوال و  
مصدقات در جمیع احوال کسی که ایمان با آورده باید ایمان تمام اقوال و اخبار  
آن بزرگوار بیاورد زیرا همه اینها در سلک یک رشته است پس ایما خبری از اخبار  
نماید انکار بر رسالت است و انکار رسالت انکار وجود صانع و آن مشرکست و ایمان

۱۰۰



با تسلیم باو است در جمیع امور واجبا عینیت تسلیم با نیشا سالم بودن از خطر رب  
و شک است و اسلامی که خداوند در قرآن اخبار از حقانیت آن فرموده آن استقام  
و انقیاد است که خالص از ثواب شبیه باشد از عیاشی و هر است  
ما که نصاری و مسیحیان باشند روایت میکنند که عیسی بن مریم علی نبیا و اکبر علیه کدرشان  
بر زمین کر بلا افتاد و دیده حده از آسمان در آن صبح اجمع شده اند تا نظرشان بحضرت  
عیسی افتاد و بجانب آنحضرت گریه کنان آمدند حضرت زمین نشست و حواریین هم  
نشستند آنحضرت گریه کرد و حواریین هم گریه کردند و لکن حواریین جهت تر نشستن گریه  
آن بزرگوار را نمیدانستند عرض کردند یا روح الله و کلمه نبیه گریه حضرت چه چیز است  
فرمود یا خبر دارید که این زمین چه زمینی است عرض نمودند نه فرمود این زمین است که  
در این زمین شبیه نخواهد شد فرخ الزمان یعنی جوجه و سبط پیغمبر آخر الزمان و فرخ  
خیره طاهره بول که شبیه در من است در همین زمین شبیه خواهد شد و ملحد خواهد شد  
و این زمین است که اطبیب مشک است زیرا تربت طیبه سبط است و طینت طیبه  
انبیاء و اولاد انبیا همین طور است و این ستم آسمان با من حرف میزنند و میگویند  
جهت اینکه ما در این زمین پیغمبر شوقی است در ما باین تربت طیبه فرخ مبارک و کائنات  
داریم که در این زمین آسمان باشیم پس از آن حضرت عیسی دست مبارک دراز کرد از بعده  
آن آسمان برداشت و استشام نمود و فرمود اللهم انقها ابدا حتی لیثمتها  
آبوه فنکون له عزاء و سلوه یعنی بار آلهای این بعده بار باقی بار همیشه تا پدرش  
استشام نماید تا از برای او غداء دنیا و نعمت آخرت باشد و آن بعد از برکت دعای  
حضرت عیسی ماند تا زمان حضرت امیر المومنین تا اینکه آن بزرگوار گذرش در زمین  
کر بلا افتاد و وقتی بود که عازم جنگ صفین بود و امر فرمود ابن عباس آن بعده را  
پیدا کرد خدمت حضرت آورد و آن بزرگوار استشام نمود و بگریه درآمد و اصحاب هم گریه  
کردند و خبر داد بآنها حکایت آن زمین را و حکایت حضرت عیسی را تعجب است از  
آنها که تصدیق میکنند باینکه این بعده بای این آسمان در این زمین زیاده تر از

با نیشله سال مانده و در مدت طویل بارانها دایم گذشتن شبها و روزها و سالها بر آنها  
تغییری و تبدیلی نداده و اما تصدیق میکنند باینکه قائم از آل محمد باقی و زنده و قائم  
است از انتظار که وقتی که صلح عینیت سیدل شود و بصلح ظهور که ظاهر شود و بیعت  
و دما بر اعدا و دین از روی زمین بر آورد و در و لاج و ظاهر نماید دین حدیث سید انبیا  
را با انبیه اخبار صحاح که رسیده است از نبی خاتم الانبیا و از خاتم الاولیاء و بیعت  
صلوات الله علیه هم همین که بعد آن بزرگواران تخصیص فرمودند باسم و شخص و منصب  
و طولانی عینیت و اینکه شستن انبیا و با یقین از طولانی عمر و غیر ذلک از علامات  
آنحضرت را بیان کردند و روایت کرده احمد بن محمد بن حسن القطان که شیخ  
اصحاب حدیث است مدد رتی و معروف است بابی علی بن عبدربه گفت خبر داد ما را  
احمد بن یحیی بن زکریا القطان گفت خبر داد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب گفت خبر داد  
ما را امیر بن بهلول گفت خبر داد ما را علی بن عاصم از حصین بن عبد الرحمن از مجاهد از  
ابن عباس گفت در خدمت مولی امیر المومنین علیه السلام عازم جنگ صفین بودند  
شدیم و از زمین میخواستیم که معروف بشط الفرات است فرمود با و از بلند باین  
عباس آیا میدانی که موضع کجاست عرض کردم میدانم یا امیر المومنین فرمود اگر  
میدانستی مثل آنچه را که من میدانم از اینجا گذر میکردی تا اینکه گریه میکردی مثل اینکه من  
گریه میکنم گفت اینقدر گریه کرد تا اینکه محاسن شریف از اشک چشم تر گشت و جاری شد  
بینه مبارک ابن عباس گوید که از گریه آنحضرت اهرم بی اختیار گریه میکردم میفرمود آه آه  
ما را چه است با آن خلیفه سیدای سفیان ما را چه است با آل ضرب شیطان و ما را چه است  
با اولیاء کفره و طغیان صبر با ابا عبد الله تحقیق ملاقات نمود بدت مثل آنچه را که تو  
ملاقات خواهی نمود پس آبی خواست و وضو ساخت نماز کرد بعد از فرغ دوباره کلام  
او را کرد فرمود پس از آن یک ساعت خواب افت بیدار شد صدای ابن عباس عرض کردم  
حاضرم در محضره است فرمود آیا خبر بدی آنچه را که در خواب دیدم نمودم آنچه را که دیدی  
خیر است یا امیر المومنین فرمود دیدم جو انان سفید روئی را که نازل شدند از آسمانها



با آنها بود و علمای سفید و شیرهای سفید که قطع و براق در کمر بسته بودند و در درازنین  
خطی کشیدند پس از آن دیدم که این درختهای نخله را که شاخهای بریده بر زمین ریخته  
و دیدم انیزمین که دریای خون عظیم است و گویا حسین من در میان آن غرق است و  
استغاثه نماید و کسی بغیر او او نمیرسد دیدم جوانان سفید روی را که از آسمانها  
شدند و میگویند صبر آل الرسول بدستی که شما شهید خواهید شد در دست بدترین خلق  
و این بهشت است که مشتاق تو است یا ابا عبد الله پس از آن من بشارت میداد  
گویند یا ابا الحسن چند دانه چشمهای شمار روشن نماید روز قیامت و روزی که خلق از  
خاک سر بر میدارند با مرتب عالمی قسم بخدائی که جان جلی در قدرت او است  
صادق مصدق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله خبر داد مرا که عترب خواهم دید خسر و  
خودم را بسوی بل بنی و دشمنان دین این من که بلا است و دفن خواهد شد در همین من  
حسین با این جوانان از ذریه من و فاطمه علیها السلام و این نیستی است که در آسمانها  
معرفت ارض کر با گویند بقیع الحرمین گویند و بقیع بیت المقدس گویند پس از آن  
فرمود یابن عباس انیزمین بعد از آهوانی هست قوا لله لا کذب و لا کذب و لا کذب و لا کذب  
آن بعد از آن که غفلت آنها را پیدا کن یابن عباس گوید جستجو نموده پیدا کردم دیدم  
در یک موضع جعبه صد از دم یا امیر المومنین یا فتر با همان نشاء و علامتی که فرمود  
بود فرمود علی بن ابی طالب هست قد قاتل و رسول برخواست از جای خود بر عت تمام  
بسوی بزم آمد و دید و آنها را برداشت بنا کرد است شام نمودن فرمود و می بینا فرمود  
یابن عباس آیا میدانی چه چیز است اینها و هذه الا با عر قد شتمنا عیسی بن مریم  
این ابا همانها است که عیسی بن مریم اینها را شتمان نموده و آنوقت سر و عکر و چکا  
آمدن عیسی باین من و گفتگو نمودن با آهوان صحر او بعد از انیزمین که داشت من  
از آن فرمود با او از بلند یا اریع عیسی بن مریم لا ینا و لا فی قتل الحسین و لا الحاکم  
علیک و المعز علیک و الخافل له پس از آن گریه زیادی کرد یابن عباس گوید  
اگر چه حضرت مکرر کردیم و انقدر آنحضرت گریه نمود و تا اینکه انقاد غش نمود بعد از



مقی میوش آمد بعد از آنکه در کعبه کرد فرمود یابن عباس تو هم از آنها بردار  
در کعبه کن و فرمود ای ابن عباس هر وقتی که دیدی از این بعد با خون میچکد بدانکه  
ابا عبد الله را کشته اند و دفن در انیزمین نموده اند ابن عباس گوید قسم بخدا که آن بعد از  
حفظ نمودم بطوریکه عزیز تر از واجباتی که بر من خداوند فرض فرموده تا یک وقتی که خانه خود  
خواهید بودم از خواب بیدار شدم دیدم خون عظیم از آن جاریست نشستم بنا کردم  
گریه کردن و گفتم قل و الله الحسین روایت است که جبابه البیت  
حضرت امیر المومنین و بعد از آن بزرگوار آمد اولاد معصومین آنحضرت را ملاقات  
نمود و توضیح بفرمود زنده و باقی ماند تا در کعبه حضرت رضا علیه آلاف التحية و  
التقارار نمود گویی که صدیق این ایکنه تعجب است که چگونه انکار قائم سلام  
علیه را میکند در خصوص همین جبابه البیت حدیثی است که روایت کرده  
علی بن احمد الوداق که گفت خبر داد ما را محمد بن یعقوب که گفت خبر داد ما را علی بن محمد  
از ابی علی محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از احمد بن قاسم علی از احمد بن محمد بن معروف  
بیر و محمد بن حماد بن احمد بن عبد الله بن یونس از عبد الله بن هشام از عبد الله بن محمد بن  
عمر جعفری از جبابه البیت که گفت دیدم امیر المومنین را در شریطه خمیس و در سبیل یک  
عصائی بود و با آن میزد بر سر با بعین با هیان حرام را مثل جبری و مارا می و انیزمین  
و طافی و غیر ذلک از مایان حرام گوشت و میفرمود یا بیای میسوخ بغایر  
و چند بنی مردان فوات ابن مخنف از جای برخواست عرض کرد یا امیر المومنین  
جند بنی مروان کیتند فرمود افوام حلفوا للحی و قتلوا الشوارب بنی قومی  
هستند که شبهای خود را می ترانند و شاربهای خودشان را میستند میکنند احتمال  
دارد که مراد از فیکه نمودن شوارب نیست نصف هر یک از عرض میزند و نصف  
و گیر باقی میگذارد و احتمال دارد که شق و نوکشان روی به بالا کنند و علی انی حال مرا  
تشبه نمودن سلمانیکه صاحب انجیل شنیع است به شخصی که تنزل نمودن آنها  
بمنزل بنی اسرائیل در میان کل صورت و در جز است که میفرماید لعن الله الخالفه



و مراد لعنت نمودن بر کسانیت که صورتیهای خودشان را میسر کنند بجهت زینت  
و جلال الوالیة گویند و میگویند کسی را که انطق واضح باشد در کلام از آنحضرت و آنوقت  
آن بزرگوار در قیام تا اینکه تشریف برداشت در جای واسع از سجده عرض کردم  
یا امیر المؤمنین علامت و دلالت امامت چه چیز است فرمود بیا و از این رکبها و  
بدست مبارک اشاره نموده بآن یکما پس آوردم بخدمت آنحضرت گرفت آنرا و بیشتر  
خود را زد بآن نقش بست فرمود یا جبابه هرگاه کسی معقلم است گردید و قادر شد مثل  
همین طور که دیدی از من بداند امام مقرر است و هر چه که اراده نماید  
قادر است بر فعل او جبابه گویند منصرف شدم تا اینکه امیر المؤمنین از این تیار حلت نمود  
مشرف شدم در خدمت حسن بن علی و دیدم در جای امیر المؤمنین نشسته و مردم از آنحضرت  
مسائل سؤال مینماید فرمود یا جبابه عرض کردم ملی یا مولائی فرمود بیا و را بخیزی را که  
در نزد تو است گفت یکما را دادم بخدمت آنحضرت خاتمی زد بآنها نقش بست  
بمانظور یکما امیر المؤمنین کرد و بعد از ایشان خدمت حضرت حسین بن علی شرفیاب شدم  
در مسجد پیغمبر آنحضرت کمال لطف بمن فرمود و گفت از برای امامت علامت و دلالت  
است یا بنوا ای بیان کنم عرض کردم ملی یا سیدی فرمود بیا و را آنچه را که در نزد است  
یکما را بخدمت آنحضرت دادم خاتمی زد بآنها نقش بست و بعد از آنحضرت حضور مبارک علی بن  
الحسین مشرف شدم و در آن صحن سن بن مجدی رسیده بود که بدتم از ضعف پیری  
مرتقش و لرزان بود و صد و سیزده سال از عمرش گذشته بود و علی بن الحسین را دیدم  
در سجده مشغول کوفه و سجود و عبادت خدا بود و بانگشت سبایه مبارک که اشاره بطرف  
من نموده جوانی من عود کرد عرض کردم یا سیدی از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی  
مانده فرمود اما ما مضی فیهم و اما ما بقی فلا پس از آن فرمود بیا و را آنچه را که در نزد  
است آوردم تقدیم نمودم خاتمی زد در آن نقش گرفت بعد از آن خدمت اباجعفر  
رسایم خاتمی زد در آن نقش بست بعد از آن حضور مبارک اباجعبه آمد رسایم خاتمی  
زد در آن نقش بست بعد از آن خدمت مبارک ابو الحسن موسی بن جعفر رسایم خاتمی زد

در آن نقش بست و بعد از آن خدمت مبارک حضرت رضا رسایم خاتمی زد و در آن  
نقش بست پس از آن جبابه زد و کرد حیات بود بنا بر خبر عبید الله بن حمام و  
روایت کرده محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه گفت خبر داد ما را محمد بن یعقوب  
کهینی گفت خبر داد ما را علی بن محمد گفت خبر داد ما را محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر  
گفت خبر داد ما را پدرم از موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی  
فرمودند علی بن الحسین بن العابدین در حق جبابه الوالیة دعا بدو رکعه قاضی الحاجات  
نمودند جوانی او را خداوند در قیام و بانگشت مبارک اشاره نمود بطرف او در همان  
ساعت حایض شد و تا آنروز صد و سیزده از عمر آنزن گذشته بود مصنف  
گوید خداوند کی قادر است جوانی جبابه را در نماید بعد از پیری و گذشته صد و سیزده  
سال از عمر پیغمبر بود و دنیا و اینقدر زنده و باقی باشد تا در کتب نماید فیوضات بشت  
او صیاد پیغمبر را تا زمان حضرت مرتضوی علی بن موسی الرضا البته قادر است انقض  
امام منتظر سلام الله علیه دفع نماید هر دم و پیری را و حفظ نماید جوانی آنحضرت را  
و باقی بدارد تا اینکه زمین را پر نماید از عدل و قسط بعد از پر شدن از ظلم و جور  
از اینجهت است که ابی بصیر میگویی از اباجعفر شنیدم که میفرمود در آن  
مقدس صاحب الامر چهار سنت است از چهار حبیب است از موسی  
و سستی است از عیسی و سستی است از یوسف و سستی است از محمد صلی الله علیه  
و آله اما موسی فحائف یثرب و اما از یوسف زندان و اما از عیسی در حق گوید  
که فوت شده و لکن زنده است و اما از محمد فایسف روایت کرده  
محمد بن ابراهیم بن سحی رضی الله عنه گفت خبر داد ما را عبد الغفر بن یحیی البصری گفت  
خبر داد ما را محمد بن عطیه گفت خبر داد ما را عبد الله بن عمر بن سعید بن ابی  
گفت خبر داد ما را هشام بن جعفر حاد از عبد الله بن سلیمان گفت در بعضی کتب  
آسمانی خوانده ام که ذوالقرنین مردی بوده از اهل اسکندریه ز مخشتری در کشف  
در تفسیر آیات وارده در قصه ذوالقرنین میگوید که ذوالقرنین سلطان تمام روی



زمین گشت حکایت شده از مؤمنین و نافر سلطان روی قیام زمین گشتند یکی  
 سلیمان بود و دیگری ذوالقرنین و از کفار هم دو نفر سلطان تمام روی زمین  
 گشتند یکی نرود و دیگری بخت النصر که بعد از نرود بود و در خصوص ذوالقرنین خلاص  
 است قوی است که باینکه بنده صالح بوده خداوند عز و جل سلطنت روی زمین  
 و علم و حکمت را با او تفضل فرمود و لباس آفتاب و هیت بر او پوشانید و نرود  
 ظلمت را بر روی او مستقر گردانید و قوی که روی زمین را سیر میکرد نور از پیش روی او دلیل  
 بود و ظلمت از عقب او احاطه میکرد و قول دیگر باینکه پیغمبر بوده و قوی دیگر است که  
 ملکی بوده از ملائکه و از علی علیه السلام است که فرمود ابراهیم را مستحق بوده و مقام اسباب  
 روی زمین در قدرت او بوده و نور از برای عبودیت او بوده و سوال شد از آنحضرت  
 از ذوالقرنین فرمود او خدا را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت این  
 کواکب از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال نمود از اینکه آیا ذوالقرنین پادشاه  
 بود یا نبی از انبیاء بوده فرمود نه پادشاهی بود و نه نبی بلکه بنده صالحی بود حضرت  
 علیه السلام فرمود لا یمن فی طاعنا لله فانی ثم بعث الله فضرِبَ علی قرن الاکبر  
 فأتاه فبعث الله نوحه ذوالقرنین و فیکم مثله این لفظ شده و فیکم که صاحب  
 کشف نقل از امیر المؤمنین اشاره است بر امام زمان حجت بن الحسن العسکری صلوات  
 الله علیه و علی آباء الطاهیرین که در میان این امت است و مثل ذوالقرنین است  
 و در قدرت بر اسباب سلطنت بر تمام روی زمین و اقدار برگرداندن ملل مختلفه  
 را بر ملت واحد نظیر ذوالقرنین و قوی است که باین که مردم را دعوت بتوحید میکرد و او را  
 میکشید خداوند او را زنده میکرد و او را سید انبیاء رسیده که او ذوالقرنین  
 نام داشت چنانکه دو قرن دنیا را طواف کرد یعنی دو جانب مشرق و مغرب را  
 و قبل کان که قرآن آبی صغیر ثاب و وجه دیگر گفته شده که در زمان او دو قرن  
 مردم منقرض شد و از وهب نقل کرده که پادشاه روم و فارس بوده و رومیان  
 شده که پادشاه روم و ترک بوده انضا از وهب نقل کرده که دو صفحه سران از کجاس

بوده و گفته شده که در تاج آن دو قرن داشت و گفته شده است که در سر آن دو چیز  
 بوده شبیه دو قرن و ممکن است که جهت طغیانشان او بذوالقرنین بحیث شجاعان  
 بوده باشد کما سیمه الشجاع کبشالا نه بنطح اقرانه و کان من النورم ولد  
 بنجور لبس لها ولد غیره انتی کلام کشف برگردیم عبدالعزیز بن سلیمان گفت  
 عبدالعزیز را اسکندر پسر زنی بوده و لدی از برای او غیر از اسکندر نبوده و آن را  
 اسکندر و کس میکشید در کمال جبار و عفت و خلق و ادب بود از زمان جوانیش تا وقتی که  
 بسن کمال رسید در خواب دید که رسید بآفتاب و گرفت دو قرن آفتاب را یکی در مشرق  
 و دیگری در مغرب بوده و خواب خود را بقوم خود حکایت کرد او را ذوالقرنین میکشید  
 و بعد از دیدن این خواب حمت خود را بلند نمود و شرت در میان مردم گرفت و معروف  
 شد و عزیز گردید در قوم خود و قول امر او این بود که مردم را دعوت باسلام میکرد و  
 مردم اسلام آوردند بحیثیتی که از او در دل مردم افتاد پس از آن امر کرد آنها را که  
 مسجدی بنا کنند که در طول چهار صد ذراع و در عرض دویست ذراع و عرض دیوار آن  
 بیست و دو ذراع و بلند آن صد ذراع باشد عرض کما ذوالقرنین تیر که برسد باین  
 این دو دیوار ممکن نیست گفت هر کسی بر حسب استطاعت خود از طلا و نقره ریزه  
 ریزه کنند بمقدار قیامه الظفر آنها مخلوط با خاک و این خاکها را بعد از فارغ شدن  
 از حایطین و دیوار مسجد حل کنند بریزند میان دیوارها را پر نمایند تا برسد بحیث  
 سر دیوارها که حد سقف است و بعد از آن در موضع و مکان خشت و تیر را را ایست  
 و آهن و برنج و سایر فلزات آب نموده میریزند باندازه میان دو دیوار و همان طوری  
 که در زمین سطح و مساوی ممکن است در آنجا بکار میریزد و بعد از آن فقره و سبک  
 دعوت میکنند بحیث بیرون آردن آنها و فقره بجهت طبع طلا و نقره که مخلوط است  
 خاکها را در میآورند و بعد از در آوردن خاکها هم سقف مستقل و برقرار بجاالت خود  
 قرار گیرد و هم فقره اغنیاء گردند پس از آن مردم را چهار فوج کرد و هر فوجی ده هزار  
 نفر و شش هزار را کرد و اعلان داد مردم که من عازم سفری میباشم و تمام مالی



از طبقات مردم جمع شده در خدمت و عرض کردند یا ذا القرنین این شد که الله  
لا تأتینا علیک بحزن یعنی کسی که بر نفس خود از غیر اختیار کن  
زیر که ما اولی تریم با شما ملاقات و دیدن روی تو مسقط اس تو در اینجا هست  
و در میان ما نشو و نما کردی و اینست بغضهای ما و مالهای ما از برای شما است  
و حاکم بر ما باش و این را در عجز و بکیر تو است که حق آن بر شما اعظم از همه خلق است  
است و سزاوار نیست عصیان و مخالفت او را فرمود آنها و الله ان القول  
لغوالکم و ان الزانی لراکم و لکن بمنزلہ الماخوذ بقلبه و سمعه و بصره  
یقاد و بدفع من خلفه لایکدی این بوشنیده و لا ما یؤادیه و لکن  
ای قوم بایست داخل این مسجد شود قبول اسلام نمایند و مخالفت مرا نکنید که ملا  
شود پس از آن دهقان را اسکنند تیر خواست گفت این مسجد را تعمیر کنید و ما درم  
از طرف من تقریب و تسلیت بدهید و چون دهقان جزع و گریه و شدت و بی ثباتی  
مادرش را دید بنای او بر این شد که تقریب بدهد و خبر بدهد با و از مصیبت و صد مایه  
و بلا مایه مردم رسیده است پیش از او و بعد از او پس عید بزرگی ترتیب داد  
کرد و نادای را ندا کرد ایها الناس دهقان شمار از آن داده که در فلان روز حاضر باشید  
در فلانجا و قتی که روز موعود رسید نادای ندا کرد که حاضر باشید و لکن بایک  
حاضر باشد که در این دنیا با مصیبت بلا رسیده باشد مردم و قتی که ایام طلب  
شینه بملکی در رفتن توقف نمودند گفتند در میان ما کسی که عاری باشد از بلا و  
ابتلاآت و مصیبات نیست هر کسی را مصیبت رسیده ما در ذوالقرنین و قتی که  
اینرا شنیدند تعجب کردند و فهمید که چه مقصودی دارد پس از آن دهقان امر کرد  
که نادای ندا کند ایها الناس هر کسی که او را ابتلاآت و مصیبات رسیده حاضر  
باشد در فلان روز و کسی که عاری است از مصیبت نباید حاضر باشد بدستیک کسی را که  
مصیبت رسیده است چیزی در آن آدم نیست روز موعود مردم در آن موضع جمع  
شدند دهقان آنجا خطاب کرد ایها الناس عرض من از جمع نمودن شما تکلم

کردن در خصوص ذوالقرنین است و در خصوص خواجه و مصیباتی که از فراق و  
فقدان آن بر ما رسیده است یاد بیاورید آتش را که خداوند او را بید قدرت  
خود خلق فرمود و از روح خود بر جسد او دمید و امر فرمود بجلال که از برای سجده نمودن  
با و در پشت بگفتی داد و او را اگر اکرام نمود بگفتی که احدی را باین گرامت اگر اکرام  
نفرموده و بعد از اینها مستلا گردانید در دنیا با عظم ولایت و آزار پیرون نمود و از  
جنت که خیزی در انحصیت نداشت و بعد از آن ابراهیم را مبتلا کرد و آتش  
فرود و پرش را مبتلا نمود و بنیج و یعقوب را مبتلا کرد و بنعم و گریه فراق یوسف  
و ایوب را مبتلا کرد و مرض و بچی را مبتلا کرد و بنیج و زکریا را مبتلا کرد و بقل و عیسی را  
مبتلا کرد و با سیری و خلق کثیری از خلق الله که اعدا و آنها را غیر از خداوند کسی  
نمیدانند هر کدام بستمائی بیک مصیبتی بودند بعد از فارغ شدن از کلام گفت برو  
خدمت مادر اسکندر روس و از تغزیت و تسلیمت بگوئید که فراق پریش برای اوست  
عظمی است رفتن و در منزل او شده گفتند آیا خبر داری از اجتماع ما در امروز  
و گفتگوی ما گفت بی شنیدم آنچه را که در مجلس شما گفتگو شده است و در میان شما  
امروزیت کسی که مصیبت او در باره فراق اسکندر روس از من زیادتر باشد  
خداوند مرا صبر داده و را ضمیمه رضای او و قلم را قوت داده و امیدوار هستم  
که اجر مرا بقدر مصیبتم بدهد و امید دارم اجر شما را بقدر رزیه و مصیبتی که دارد شما  
است و رفتن درباره تان بدهد و مرا و شما را بیا مرزد و بر ما رحم نماید و وقتی که دیده  
صبر و حسن خوی او را برگشتند و اسکندر روس با جنود و عساکر خود که بکلی مساکن  
بودند در بادلمی روی زمین سیر میکرد خداوند با وحی نمود و یا ذوالقرنین تو حجت منی  
بر جمیع خلایق که از باین خافقین از مشرق تا مغرب نیست تاویل جواب تو ذوال  
قرنین عرض کرد اگهی تو مرا بر امر بزرگ مبعوث فرمودی که غیر از خودت کسی نیست  
که قدرت باین امر داشته باشد و خودت خبر ده و توبه بفرما از این امت که بکدام  
قوة هدایت کنم آنها را و بکدام عدد غالب باشم و بکدام جیل مگر کنم آنها را و بکدام زبان



با آنها حکم کنیم و چگونه لغات آنها را بفهمیم و کدام گوش کلام آنها را بشنود و کدام  
 چشم آنها را بشناسد و کدام حجت با آنها مخاصمه کنیم و کدام قلب آنها را تعقل کنیم  
 و کدام حکمت امور آنها را تدبیر کنیم و کدام علم امور آنها را محکم کنیم و کدام حلم با آنها  
 صبر کنیم و کدام قسط عدالت کنیم بین آنها و کدام معرفت فضل کنیم و کدام خدای آنها  
 ستا کنیم بدینست که آنها را که ذکر کرده ام هیچ برای من میر نیست یا رب صفوی اعلم  
 قَاتِلِ اَرْبَ الرَّحِمِ لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا اِلَّا دُسْعَهَا وَلَا تُجَاهِلْهَا اِلَّا ظَاهِقَهَا  
 خداوند وحی نمود با و غریب قدرت او طاقت بدیهم ترا و شرح کنم صدمت که هر چیز را  
 بشنوی و شرح کنم نعمت که هر چیز را بفهمی و گو یا کنم زبان ترا و باز کنم گوش ترا که  
 بشنوی هر چیز را و باز کنم چشم ترا که هر چیز را ببینی و قوه حافظه بدیهم ترا که هیچ چیز از تو  
 فوت نشود الی غیر ذلک و دو القرنین روانه شد بحجت رسالت و هر چیز را که خداوند  
 با و وعده فرموده بود تفضل کرد و تا میدنمود تا رسید بجل مغرب آفتاب و به راستی از دم  
 میرسد آنها را دعوت بخداوند میکرد هر گاه آنها اجابت میکرد قبول میکرد و هر گاه  
 اجابت نمیکرد نخلت آنها را فرا میکرد تمام شهرشان و قریه شان را و خانه ایشان  
 و منازل ایشان را و نخلت میگرفت و چشمتی ایشان را بپاره نخلت میگرفت و در دلمان  
 و گوش و جوف و تمام اعضای آنها را نخلت فرمای میگرفت و متحیر میماندند نمیدانستند چه  
 کار کنند تا اینکه ناله و زاری بدو القرنین میکردند و اجابت میکردند قبول میشدند و  
 شد دو القرنین تا رسید مغرب آفتاب میگرفتند و آنجا دید بهمانست که خداوند در قرآن  
 شریف خبر داده حتی اَنْ اَبْلَغَ مَغْرِبِ الشَّمْسِ وَ حَتَّى هَا تَغْرِبَ فَمِنْ حَشَمَةٍ و  
 آنها را دعوت بخداوند سینود مثل اینکه پیش از آنها به راستی که میرسد آنها را دعوت  
 بخداوند میکرد و از آنجا گذشت بموضع دیگر رسید جماعتی بسیاری را دید که عدد و آنها  
 از حد و احصاء بیرون بود و غیر خداوند کسی قدرت بر حساب عدد آنها نبود و آنها  
 طایفه بسیار مهیب قوی بودند که غیر از خداوند کسی از طاقت بر آنها برابر نبود و با  
 مختلف و هواهای مشتته و قلبهای متفرق داشتند و از آنجا گذشت بهشت روز

و هر شب که شانزده شبانه روز باشد در وقت راه میرفت و اصحابش تعب میکردند  
تا رسید بکن که یکی محیط که بنامی زمین بود ناکاه مکی را از ملائکه دید که آن کوه را گرفته  
و ذکر حق را میگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ مَا لَانَ إِلَيَّ مُنْتَهَى الدَّعْوَى سُبْحَانَ رَبِّيَ مَا لَانَ إِلَيَّ  
الدُّنْيَا إِلَيَّ أَعْرَها سُبْحَانَ مَنْ مَوْضِعُ كُنْهِ الْعَرْشِ رَبِّيَ مِنْ مُنْتَهَى الظُّلُمَةِ  
إِلَى مُنْتَهَى النُّورِ و قتی که ذوالقرنین صدای آن ملک را شنید و بزرگی عظمت و ابراهیم  
بهیوش افتاد سرش را از زمین بلند نکرد تا اینکه خدا او را قوت داد و امانت نمود بر نظر  
کردن بآن ملک آن ملک گفت ای بنی آدم چگونه قوه داشتی و جرات نمودی باین موضع  
بیانی و حال اینکه احدی از اولاد آدم باین موضع پیش از تو نرسیده ذوالقرنین گفت  
آن کسی که بتو این قدر قوت داده که این کوه باین عظمتی را برداشته همان کس بمن قوه  
داده که باین موضع رسیدم ایها الملک خبر ده مرا از حالات خود که مطلع بشوم گفت  
من ملکی هستم که موکل این کوه میباشم و این کوه محیط است بنام زمین و هر گاه این  
کوه نباشد زمین اهل خود شر اخراج میکند و در روی زمین کوهی اعظم تر از این نیست  
و این اول کوهی است که خداوند تاسیس فرموده و سرانیکه متصل است بآسمان  
و بنا و زیر آن متصل است بر زمین بقیعین زمین مغلی هر چه شهر در روی زمین هست  
رگ و عرق از آن زمین شهر متصل باین کوه و قتی که اراده خدا قرار گرفت بر لرزه  
دین شری و حی نماید حرکت و بهم رگ آن زمین را که متصل است باین کوه ذوالقرنین  
خواست برگردد بآن ملک گفت چیزی بر من تعلیم کن گفت عصه رزق فردا را بخور  
و عمل امروز را بفر و تا خیر فید از و چیزیکه از تو فوت شود عصه آنرا بخور و رفی خوش  
خلقی خواهی داشت تا شعار خود را برده و حجاب و شکره بپوش و ذوالقرنین از آنجا برگشت  
بجانب مشرق و امم آنجا را دعوت بخداوند میکرد و از آنجا بجانب رومی که خدا  
در کلام معجز بیان خبر داده أَلَمْ عَلَيَّ الرُّومُ فِي أَذَى الْأَرْضِ و در آنجا خلایق را  
دید که یکا كَذَوْنَ يَقْتُلُونَ قَوْلًا یعنی زبان می فحش میدهند و آنها یا جوج و با جوج گویند  
شبه بهایم و حیوانات مستند بخورند و میاشامند هم تر دارند و هم ماده دارند و من



دیگر دارد در صورت جسد و خلقت بشیر انسان میباشند و لکن در بنای خودشان نقصان شده است مقدار طول قامت آنها بمقدار قامت بچه های بالغ است و در آن جنس زوداده ندارد که طول قامتش زیادتر باشد از بچه و جب همه آنها در یک قدم و قامت هستند و متحد صورت و الخلقة میباشند و همه آنها عریان و پابرهنه میباشند و در تن و جسدشان و برانست مثل کرک و برشتر که گوشت و پست آنها را میپوشاند و از گرد و سرما آنها را محافظت میکند و آنها دارای دو گوش مبطو هستند که یکی از آنرا دارای هواست و یکی دیگرش دارای کرک است هم در ظاهر گوشها و هم در باطن و در موضع ناخن و دندان مخلب است مثل چنگال و در دهن آنها اضراس و اینهاست مثل حیوانات سبعاء و درنده و در وقت خوابیدن گوش را در عوض فرس و گوش دیگر را در عوض نحاف مینهند و منتهی خود و آرزاق آنها از دریا میرسد در هر سالی و آن چیز است اسم آنرا تبین گویند و آن در هر سالی وقتی دارد که آب با آنها را از دریا بیرون میاندازد و روی زمین های آن صفحات پر میشود برای آنها آرزاق و فراوان میشود و در موقع ایام رسیدن آرزاق آنها منتظر میشوند مثل اینکه مردم استظار باران میشوند در ایام بروج و از آبی که در آرزاق آنها را خدا از دریا بواسطه ابر برای آنها می رساند آرزاق میشود و فراوانی در میان آنها میشود و از آن سال تا سال دیگر میخورند بسیار فریب میشوند و زاد و ولد میکنند عدد آنها بسیار است بحدی که غیر از خداوند کسی عدد آنها نمیداند و باو ایست که آرزاق است چیزی دیگر را نمینورند و هر یک سال نرسد در میان آنها قطعی پیدا میشود و از کرک سنگ اکثر آنها تلف میشود و زاد و ولدشان قطع مثل میشود و هم یساقیدون کما یبتا قدوا الهایم علی ظهرا الطریقین و در وقتی که آرزاق ایشان قطع میشود قطعی میشود و اگر سنگی پراکنده میشوند در بلاد و صوبه میکشند بهر چیزی که برسند از حیوانات و زراعات و نباتات روی زمین باقی میگذارند و همه را فاسد میکنند و فساد آنها در روی زمین زیادتر است از فساد ملخ و سرمای شدید و آفاتیکه بزراعات میرسد و هرگاه از زمین زمین دیگر روی آوردند اهل آن زمین چنان

و طعن میکنند و فراموش نمایند و از زمین را خالی میگذارند و کسی قدرت بر دفع و غلبه آنها ندارد و اینقدر بسیارند آنها که روی زمین را فرا گرفته اند احدی از خلق الله موضع خالی برای گذاشتن قدم خود را ندارد و انسان بجهت نشستن روی زمین جانی پیدا نمیکند و احدی از خلق الله نمیداند که او نشان چه قدر است و آخرشان چه قدر است و احدی قدرت نظر کردن بآنها ندارد و نزدیک بآنها نمیتواند بشود و آنها را کی نوع حس و حسی است وقتی که متوجه بسوی زمینی میشوند حس و حسی آنها از صد فرسخی بگوش میرسد رسیدن صدای حس و حسیشان بگوش ما صدای حس با دست یا با زبان که از دور برسد و وقتی که وارد بلادی میشوند کی نوع همه دارند مثل همه ذنب و عسل و لکن صدای همه آنها بلند است و زیادتر است و هرگاه از زمینی زمین روی بجا و زنده تمام حیوانات و وحوش سبعاء از آنها فرامیگیرند و در روی زمین روی روحی باقی نماند زیرا که هر چیزی را که پیدا کنند میخورند و عدد آنها از تمامی اعداد آنچه که روی زمین است زیادترند و امر آنها عجیب تر از عجایب است نیست احدی از آنها مگر آنکه میداند وقت مرگ خود را و متر آن نیست که بزآنها نمیرد تا اینکه هزار و دوازدهم برسد و ماده آنها هم تا هزار و دوازدهم میشود و وقتی که هزار و دوازدهم تمام مرگ میشوند و از طلب معیشت و جوده دست بر میدارند و قصه آنها از روی که خدا خلق فرموده تا وقتی که فانی شوند همین است بدانکه در زمان ذوالقرنین آنها از زمینی زمینی و از آتشی با آتشی روی میاوردند و در هنگام توجه ایدان سفر بجانب است و چپ میشدند تا آن زمین را خراب کنند و مردم آن زمان از اذیت آنها ترسان و لرزان بودند در ایام ذوالقرنین در ناحیه آنها نازل شده بودند مردم جمع شدند در خدمت ذوالقرنین عرض نمودند ما شنیده ایم شهرت شمارا که خداوند ملک و سلطنت تمام عطا فرموده و لباس ملبس است بهت پوشانده و تا سید فرموده بجنود اهل ارض و نور و عظمت را در تحت فرمان شما قرار داده بدانکه ما همسایه یا جوج و ماجو هستیم و ما بین ما و آنها راهی غیر از این دو صدف که مقابل و وجاب



کوه است که راه استقامت هرگاه روی بجانب بیا و رند ما را فراری و جلای  
 وطن باید کنیم و در اقرارای باقی میماند و آنها خلقی هستند که شرا از خلق اسد و در میان  
 آنها بعضی شیعیان اند و بعضی بنی حیوانات اند و علقهای روی زمین را میخورند  
 و حیوانات را پاره میکنند و وحش را پاره میکند مثل سباع درنده و حیوانات  
 زمین را از مار و عقرب هر ذی روح را میخورند و همیشه اوقات نام از آنها ترسان و خا  
 استیم و میترسیم که بکشد از میان این دو کوه بریزند و خداوند جل اسد شما را قوت داده  
 بهر چیزی را که اراده میکند آیا میشود در حق ما لطف بفرماید علاج آنها را بکنید که  
 ایکه حکایت فرموده این قصه را خداوند عالم در قرآن شریف **فَهَلْ يَجْعَلُ اللَّهُ**  
**خُرُوجًا عَلَانٍ يَجْعَلُ بَنِيَّاءَ وَبَنِيَّاءَ سِدًّا قَالُوا مَا مَكْنِي فِيمَا رَقِي خَيْرًا**  
**فَاَعْمُوْنِي بِقُوَّةٍ اجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا اَلَمْ تَوْفَّعْ زُبْرًا لِّخَدِيدٍ**  
 حاصل تفسیر آیه شریفه عرض کردند بخداوند تعالی القرمین آیا میشود که از اموال  
 خودمان خرجی بجهت شما را بدهیم که شما میان ما و میان آنها یک سد می و سوری  
 قرار بدهی گفت ذوالقرنین آنچه را که خداوند بین لطف فرموده از کثرت اموال  
 بسیار و قدرت نمایی بهتر است از اموالی که شما بمن دهید و حاجتی با اموال شما نیست  
 و شما بمن کمک و قوت بدهید تا من میان شما و آنها حصن و حاجزی قرار دهم بیا  
 قطعه ای آهن من گنجد اینقدر آهن من که از عهده این کار بر نیاید ممکن نیست  
 ذوالقرنین آنها را دالالت کرد و بر سعدن آهن من گنجد کدام آلت آنها را قطع  
 نمایم و از برای آنها معدن دیگر از تحت کوه نمایان نمود که اسم آن سامور بود و  
 بسیار سفید رنگ بود و بهر چیزی که میگذاشتند آنرا از زیر آب میکرد و آلات بجهت  
 آنها درست کرد که بواسطه آنها در آنجا کار میکردند و بواسطه همان معادن و آلات  
 سلیمان بن داود اساطین و سنگهای بیت المقدس بنا کرد و کدک شیاطین از  
 آنجا حاضر نموندند و اینقدر از آن معادن جمع نمودند که کفایت بکنند پس قطعات آنها را  
 مانند سنگ درست کردند و در آنجا آب نمودند و بنای بنهار در باین دو کوه

قرار دادند که مقدار سه میل در طول یک میل در عرض و عمق آنرا اینقدر کنند تا آنیکه  
 مابین سید و اساس آنرا از آن حد گذارند و بر نمودند از قطعات آهن من آب که فند  
 ریخته در میان قطعات آهن همین تقریب یک طبقه آهن یک طبقه مس آب کرده ریخته  
 در خلل و فرج آنها تا آنیکه مساوی شد با طول صد فین دو کوه فضا کافیه بود چیزی  
 من صفره الفخاس و خمره و سواد الخلد پس با جوج و با جوج صحیح میگشتند  
 و بنام خودشان روی برف سده میا و رند آنجا عمو میخواند بکنند بر میگرفتند  
 ببلاد خود لایزال در سال کارشان همین است **حَتَّى يَفْرُقَ السَّعْدَ وَحَتَّى أَشْرَاطُهُمَا**  
**فَإِذَا جَاءَ أَشْرَاطُهُمَا وَحَتَّى قِيَامُ الْقِيَامِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَمَحَ اللَّهُ عِزَّوْجَلْ لَهُمُ**  
**وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوْجَلْ حَتَّى إِذَا فَخَّخَ يَأْجُوجَ وَكَأْجُوجَ وَهُمْ مِنْهُ كُلٌّ**  
**حَدَّ بَنِي لُؤْلُؤٍ وَ قَوْمِ ذُو الْقُرَيْنِ فَأَرَاخُ كَرِيهًا زَعَمَ سَدَهُ بَاجُودَ خُودَ وَ كَرِيهًا**  
 بیک شیخی سید مشول نماز بود توقف کرد تا از نماز فارغ شد ذوالقرنین گفت از  
 این جنود ترسیدی گفت من مناجات میکردم با کسی که جنود او بیشتر است و سلطنت  
 او عزیز تر است و قوت او اشد است هرگاه از حضور او منصرف شوم حاجتی نخواهد  
 درک نمیکند ذوالقرنین گفت آیا بهر آهن میانی تا مواسات کنم شما را و استعانت  
 کنم در بعضی امور شما گفت من در امر شما اطاعت میکنم بشرطی که من بایشی بر من  
 چهار امر نفی که زوال نداشته باشد و صحتی که مرض نداشته باشد و جوای که بری  
 نداشته باشد و حیاتی که موت نداشته باشد ذوالقرنین گفت کدام مخلوق است که  
 قدرت بر این خصایلها داشته باشد شیخ گفت که من با کسی هستم که قدرت بر این  
 خصال دارد و مالک این خصال است از آنجا گذشت بر عالمی رسید گفت ذوالقرنین  
 خبر من ده از آن دو چیز که از میانیکه خداوند آنها را خلق فرموده لایزال قائمند  
 و از آن دو چیزی که همیشه در سیر و حرکت هستند و از آن دو چیز که همیشه مختلف  
 هستند و از آن دو چیز که همیشه متباخط هستند ذوالقرنین گفت اما آن دو چیز  
 که همیشه قائم هستند آسمان و زمین است و آن دو چیز که همیشه در سیر و حرکت هستند

میکنند







القرنین سیده است همه اینها از تائید و تکمیل اعطاء قوه است از جانب حضرت  
حق جل و علا که اینک خداوند عز و جل در قرآن عزیز چنین بر این میفرماید اِنَّا مَكْنُا لَهُ  
فِي الْاَرْضِ وَاَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا و معنی میکنیم در ارض در هر سبب اظهار  
و اشتغال نمودن در ارض است اعطاء قدرت تمام است که موجب عجز فروع ایشان  
پس خداوندی که قادر باینها است البته قادر است که کسی را تائید بفرماید بقوای  
ذو القرنین از انظار مردم مستور بفرماید بجهت حکمت و مصالحی که غیر خود کسی علم بآن  
ندارد تا وقتی که خود صلاح دادند و از اظهار نماید بجهت اظهار معرفت و قدرت خود و جاری  
کردن از دست آن بزرگوار جمیع قوانین و سنن انبیاء و اولیای سابقین را که جمیع ملل آنها را  
بر گردانده بر ملت واحد و کما از احادیث و آثار معصومین آن بزرگوار اخبار متواتره و آثار  
متضاه در او در امر او است عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمَارَةَ عَنْ اَبِي سَاقَةَ جَعْفَرِ بْنِ  
مُحَمَّدٍ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ بِعَظْمِ  
بَيْتِ الْكَرْبَلَاءِ اَقْبَمُ سُنَنِ مَنْ كَانَ فِيهَا خَذٌ وَالتَّغْلُ بِالْفِعْلِ حَتَّى لَوْ اَنَّ  
حَبَّةَ مِنْ بَخْرِ اَنْسَلٍ بَلَّ حَبْلَكَ فِي حَجْرٍ لَدَخَلَكَ فِي هَذِهِ الْاُمَّةِ حَبَّةٌ مِثْلُهَا  
وَ اَيْضًا رَوَيْتُ كَرْدَةَ شَرِيفَ ابْنِ الْحُسَيْنِ عَلِيَّ بْنِ مَرْثُومٍ عَنْ جَدِّهِ ابْنِ مُحَمَّدٍ  
عَبْدِ اللَّهِ كَثُورُ خَبَرِ دَاوُدَ عَلِيَّ ابْنِ الْحُسَيْنِ بِنِ كَامٍ كَثُورُ خَبَرِ دَاوُدَ اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ نَوْفَلِي  
كَثُورُ خَبَرِ دَاوُدَ اَحْمَدُ بْنُ طَالٍ اَزْ عَمَّانَ بْنِ عَمِيْسٍ الْكَلْبِيِّ اَزْ حَالِ بْنِ نَجَّحٍ اَزْ حَمْرَةَ بْنِ حُرَّانَ  
اَزْ بَرْخَوْدَازِ سَعْدِ بْنِ جَبْرِ كَثُورُ شَيْخِ دَمِ اَزْ سَيْدِ عَامِدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ طَالٍ  
فَرَمُوهُ قَائِمًا بِالْعَرْشِ اَزْ سَنَنِ اَنْبِيَاءِ وَ سَنَنِ اَسْتِ اَزْ فَوْجِ وَ سَنَنِ اَزْ اَبْرَاهِيمَ  
وَ سَنَنِ اَزْ مُوسَى وَ سَنَنِ اَزْ عِيسَى وَ سَنَنِ اَزْ اَيُّوبَ وَ سَنَنِ اَزْ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَآلِهِ اَزْ فَوْجِ طُولِ عَمْرٍ وَاَزْ اَبْرَاهِيمَ خَضَاءُ وَاِلَادَتِ وَاعْتِمَالِ اَزْ نَامِ وَاَزْ مُوسَى خَوْفِ  
وَ غَيْبَتِ وَآلِهِ اَزْ عِيسَى اَخْتِلَافِ خَلْقِ وَاِحْيَا وَاَمَّا اَزْ اَيُّوبَ فَفَرَجِ بَعْدَ اَزْ سَنَنِ  
بَلَوِي وَآلِهِ اَزْ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالْخَرْجُ بِالْكَفِّ بَعْضُ شَيْخِ رَوَايَتِكُوه  
ابو طالب بن جعفر بن مظفر العلوی السمرقندی كه گفت خبر داد ما را جعفر بن محمد بن

مسعود العیاشی از پدر خود گفت خبر داد ما را آدم بن محمد البلخی كه گفت خبر داد ما را  
علی بن الحسین بن بیرون اتفاق كه گفت خبر داد ما را جعفر بن محمد بن عبد الله بن القاسم  
ابراهم بن اشتر كه گفت خبر داد ما را یعقوب بن نفوس كه گفت حضور مبارکنا قدس و الا  
انی محمد المحسن بن علی صلوات الله علیها و علی آبائهما الطاهیرین شرفایب شدم  
و انحضرت نشسته بود در سكوی در خانه و از طرف راست او طاقی بود در در طاق  
پرده انداخته بودند و منكر دم سیدكیست صاحب بن امر بنی امر امامت فرمود  
پرده را بلند كن من پرده را بلند كردم فخرج اِلَيْنا غلام خاتمه بنی از ان طاق  
جوانی بیرون آمد كه قد و بالای مبارکنا او پنج و جب بود له عشر او ثمان او نحو ذلك  
یعنی سن سال شریفش ده یا هشت سال یا قریب باینها بود واضح الجبین یعنی از روی  
مبارکنا و نور لمعه نمایان بود یا كانه هلال یا بل جلال بود یعنی در بروی مبارکش  
كانه دو هلال یا بل هم كه سفیدی نور از اطراف آنها ظاهر و واضح بود ابیض الوجبین  
صورت مبارکش سفید بود و زری المقلین یا در لفظ زری یعنی نبت است در از  
جواهرات معروفست بسیار سفید و لطیف و صفا عالی باشد و الكوكب الذری  
هم باعتبار همین معنی است یعنی نور و روشنائی او در كمال شدت ناره است و نقل  
نصیر میرابین وزن مصدر آمده و لكن در اینجا اسم ذات است یعنی چشم یعنی چشم  
مبارکنا بخوان شیر ذری است در صفا و روشنائی یا شبیه ستاره است در روشن  
شدن الكیفین یعنی در دست مبارکش یا بل بغلظت و قصر بوده معطوف الی الكین  
و فی حقیقه الاكمن خال در جانب صورت است خالی بوده و فی تائید ذلله و در  
مباركنا همانند داشت پس ششست بروی زانو مبارکنا پدر بزرگوار خود ابی  
فرمود اینست صاحب شما پس از آن گرفت در بغل فرمود یا بنی اذ دخل الی الوكف  
المعلوم یعنی ای پسر من داخل شو تا رسد آفتقی كه علم او را غیر از خدا کسی نمیداند  
داخل طاق شد در حالتی كه من نظر میکردم فرمود ای یعقوب نظر نما تا معلوم بر شما  
باشد كیف در طاق من داخل طاق شدم کسی را ندیدم روایت کرده



محمد بن ابراهیم بن یحیی گفت روایت کرد ابوعلی بن حماد گفت شنیدم از محمد بن  
عثمان النمری قدس الله روحه که میفرمود شنیدم از پدر خود میفرمود من خدمت حضرت  
ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام حاضر بودم که از آنحضرت سؤال نمودند از اخباری  
که روایت شده از آباء بزرگوارشان فرمودند که زمین بیج و دق خالی نخواهد بود  
از وجود حجت بر خلق تا روز قیامت و کسی که میرد و نشناسد امام زمان خود را قاتل  
میشد الجاهلین یعنی مشرک و کافر است فرمود این امر حق است مثل اینکه  
روزی حق است عرض کردند باین رسول الله بعد از شما امام و حجت بر خلق کیست  
اینی محمد را است امام و حجت بر خلق بعد از من و کسی که میرد و او را نشناسد کافر  
مردود باشد بلکه از برای او عقیقت است که سرگردان و حیران میماند اشخاص جاهلین و  
طلاک خواهند شد در آن سبطون و یکذب فیها و قاتلین و بعد از آن خارج شود  
گو یا کس می بینم علمهای سفید که در بالای سر آن بزرگوار از چهار جانب باد آهنا را  
حرکت میدهد و در نجف کوفته **باب علامت خروج القائم** روایت کرده  
شیخ صدوق از پدر خود گفت خبر داد ما را عبد الله بن جعفر الحمیری از ابراهیم بن  
عمر یار از برادر خود علی از حسن بن سعید از صفوان بن یحیی از محمد بن حکیم از سمیون الی  
از ابی عبد الله الصادق قال خرج قبل قیام القائم المکانه و النبیانه  
و المکانه من السماء و خسف البیداء و قتل النفس الزکیة و سفینا  
عثمان بن عوفی است که از اولاد سفینا است منادی جبرئیل است که از آسمان ندا  
میکند در ماه مبارک رمضان در اقل آفتاب گوید الا ان الحسن بن علی و شیعه یعنی  
بدانند که حق در علی و شیعه علی است و خسف فرو رفتن و خراب شدن بیت المقدس  
مغاره و ممکن است از باد می طلاق باشد و هم موضع مخصوصی است بین مکه و مدینه  
و گو یا مراد فرو رفتن این موضع خاص است یا فرو رفتن موضع غیر یقین است و شنیدم  
مفسر زکیه است گفت امام الصادق پس قتل زکیه و من خروج قائم یا نوزده روز  
روایت کرده صدوق از پدر خود گفت خبر داد ما را عبد الله بن جعفر الحمیری

از احمد بن هلال از حسن بن محبوب از ابی اویس بخرازد و علامه بن زید از محمد بن مسلم  
گفت شنیدم از امام صادق اگر میفرمود از برای ظهور قائم علامات که خداوند  
عز و جل مقرر فرموده که برای مؤمنین و عده است عرض کردم چه جز است آن علامات  
جعلنی اسف داک فرمود آن علامات قول خداوند عز و جل است که میفرماید در قرآن  
عزیز و لیلو تکلم یعنی مؤمنین قبل از خروج قائم بجای میخیزند و بشی قرآن بخوانند و  
و نفیض المال و الا نفض الثمرات و بشیر الصابین یعنی امتحان کردن  
مؤمنین با خوف و ترس سلطنت بنی طالع در آخر سلطنت آنها و امتحان بیکسیر  
بکرستکه و خطی و گرانی اسعارشان و امتحان بیکسیر نفقان و کمی اموال و کسادی  
کس تجارت و کمی منافع و نفقان و نفصا بواسطه مرگ و نفقان و کمی در ثمرات  
و نبودن زداغات و فروئیدن نباتات و بشیر الصابین غنفة لك شرکائی  
و بشارت در آنوقت بر آن کسانیکه صبر کنند و در تعقیل ظهور قائم صلوات  
و سلام علیه پس بعد از این فرمود ای محمد ائمت تأویل آی مبارکه که خداوند  
عز و جل میفرماید و ما یعلمنا اوله الا الله و الزاحجون فی العلم  
روایت کرد و محمد بن حسن بن احمد بن لید گفت خبر داد ما را حسین بن جنین بن  
ابان از حسن بن سعید از نصر بن سويد عن یحیی الجعفی از عمر بن یغفر از یسعون اللبان  
در حضور مبارک صادق بودم در چادری امر فرمود و امنهای چادر را بلند کردند فرمود و امر  
یعنی ظهور قائم و اخضر و ظا بر تر است از این آفتاب پس از آن فرمود منادی ندا کند  
از آسمان بدرستیکه فلان بن فلان یعنی حجت بن الحسن بن علی صلوات الله علیه امام حجت است  
و ابیسن از زمین ندا کند کجا اینکه ندا بر رسول خداوند در یله العقبة کرد و همچنین اسناد  
روایت کرده حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از عیسی بن اعمی از زعلی بن خنیس از ابی  
عبید الله علیه السلام فرمود و امر النبیانی من المحموم یعنی ظاهر شدن سفیانی از اتر  
یعنی لازم و ظاهر خواهد شد در ماه رجب و همچنین اسناد روایت شده از حسین  
سعید از ابی عمیر از عمر بن خطله گفت شنیدم از امام صادق اگر سفره مویش



از ظهور قائم صلوات الله علیه پنج علامت است که از همه محتوات الباقی و  
التفاتی والتصحیح و قتل النعل ترکیب و الحفظ البیداء تفسیر حدیث قبل از این  
گذشت روایت کرده صدوق از پدر خود گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله  
گفت خبر داد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن شیرانه شام بن سالم از زاده  
از ابی عبد الله فرمود منادی ندا کند بسم قائم صلوات الله علیه عرض کرد من ندای  
خاص است یا عام است فرمود قائم قوم میشوند هر کس زبان و لغت خودشان  
بسیغند عرض کرد من آیا بعد از شنیدن این ندا بسم قائم کسی میشود که مخالفت کند  
آنحضرت فرمود ابلیس آنها را بحال خود میکند ارد تا اینکه در آخر شب نکند مردم در  
تشکیک و تردید افتند روایت کرده محمد بن علی خلیو که گفت خبر داد ما را اعم  
محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی الکوئی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه گفت فرمود  
ابو عبد الله پدرم فرمود علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد بر کلمه  
الاکباد از وادی یابس و آن مرد است ربیع یعنی نه کوتاه است و نه بلند و حیض  
الوجیه احتمال از و بعضی بد صورت که باعث وحشت و تنفر است طبع مردم ضخم  
الطامه هائمی ذات سم است جمع او هوام است لعل کنایه است یعنی استغاره  
که تشبیه فرموده او را بچوآن سم دارد و سم که لازم شش است برای شش آورده بچو  
اثر جلد مینی در صورت مشکوس و اثر که بلا ظاهر است از این تشبیه عود و  
که نهان نظر کند کمان عود و لوح است اسم آن عثمان بن شیب است از اولاد ابی سفیاء  
حق بیا فی انصاف ان قرار و معین و در این ارض اختلافت قولی است باینکه  
زمین بلیا است که زمین بیت المقدس است که کبد ارض است و نزد دیگرین ارض است  
تا سمان بمقدار بجهه میل از سایر اراضی روی زمین و قولی است باینکه دمشق است  
و قولی دیگر فلسطین و قولی باینکه مصر است قرار آن ارضی است که مستوی و مسطح  
و بعضی گفته اند زمینی است که قرواب در آن زیاد است و معین است ظاهر و با  
در روی زمین و قال فی الکشاف قد اختلف فی زیاده مبه و اصلا الشرف

من جعله مفعولاً انما قدك بالبعث الطهور من عانه اذا اودک بعینه نحو  
و کبر اذا صبر بر کبر و و حیر من جعله ضیلا ان نفاع بظهوره و و حیر من  
الماعون و هو المنفعة انبی کلا فیسو علی منبها روایت کرده  
احمد بن زید بن جعفر همدانی که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم از پدر خود ابراهیم بن  
هشام از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عمر بن یزید که گفت فرمود من ابو عبد الله الصائغ  
بدستی که تو اگر بمنی سفیانی را خواهی داشت او را که احب الناس است و او است شتر  
احمر ازق بقول یا رب طایب ثاب کا نازی و قد بلغ من خبیه انی بدفن اثم  
و لکنه و حی خبیه خاتم ان فذل علیه یعنی از جثات فطره ذاتش اثم و لدی  
و در زنده زنده و من میکند از ترس اینکه مراد امکان و در نشان و در صدوق  
روایت کرده از والد ماجد خود از محمد بن حسن که گفت خبر داد ما را محمد ابو القاسم خلیو  
از محمد بن علی الکوئی گفت خبر داد ما را حسین بن سفیان بن قتیبه بن محمد از عبد الله بن  
ابن منصور که گفت سؤال نمودم از ابی عبد الله علیه السلام از اسم سفیان فرمود پیش اچ  
کار داری هرگاه دیدی مالک پنج نفر از شام گردید که نوقت مستطیر و متوقع فرج  
باش آن مواضع بچکانه و مشق و جنص و فلسطین و اردن و قیس است عرض  
کردم آیا نه ماه سلطنت خواهد کرد فرمود نه و لکن هشت ماه مالک خواهد گردید که  
ترتیبی و روایت کرده محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت خبر داد ما را احمد بن  
علی انصاری از ابی القلیت الحردی که گفت عرض کردم حضور مبارک حضرت ثامن الائمه  
ابو حسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قائم شما صلوات الله علیه در وقتی که ظاهر شود  
چه چیز است فرمود علامتش شیخ التی شات النظر یعنی سن شریف آنحضرت  
کثیر است و شکل مبارک آن بزرگوار جوان است و هرگاه کسی نظر نماید در صورت  
انورش کمان میرد که جوان چهل ساله یا کمتر است و از جمله علامتش اینست که  
برورد و گذشتن زمان بر آنحضرت پرینگرود و جهان سن جوانی است تا در وقت  
اجلش روایت کرده محمد بن علی خلیو از محمد بن ابی القاسم از محمد بن



علی اکبری از پدر خود از ابی المعز از علی بن خنیس از ابی عبد الله فرمود بلند  
 شود صوت جبرئیل از آسمان و صدای طبل از زمین متابعت کند صوت اقل را  
 حد کثرت از صوت دیم که مفتون و گمراه خواهد بود بان روایت کرده محمد بن  
 موسی بن سوکل گفت خبر داد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن عیسی از حسن بن محبوب  
 و ابو حمزه ثمالی گفت عرض کردم خدمت ابی عبد الله که من از ابی جعفر امام محمد باقر  
 شنیدم که میفرمود ظاهر شدن سفیانی امر محموم و یقینی است و اختلاف و انقباض  
 امر محموم است و شبیه گفته شدن نفس زکیه آنهم امر محموم است و ظاهر شدن قائم  
 صلوات الله علیه آن امر محموم است عرض کردم خدمت آنحضرت چگونه است آن زمان  
 که میرسد فرمود منادی ندا کند از آسمان اول طلوع آفتاب الا ان الحق فی علی  
 و شیعه یعنی بدانید و آگاه باشید که حق با علی و شیعه علی است ثم ینادى بالظلم  
 اخیرا لهنای الا ان الحق فی عتوه و شیعه فیراب غیبه لك المظلوم یعنی  
 ابلیس در آخر روز ندا کند بدانید که حق با سفیانی و مشرکان است و بدینجهان  
 از ندای ابلیس بترسد و شک خواهد افتاد و روایت کرده محمد بن حسن گفت خبر داد  
 ما را حسین بن علی بن ابی حمزه بن سعید از صفوان بن یحیی از عیسی بن ابراهیم از علی بن خنیس  
 از ابی عبد الله فرمود بدینسان که خارج شدن سفیانی از امر محموم است و خارج خواهد  
 شد در ماه ربیع الثانی روایت شده از حسن بن سعید از حماد بن عیسی از ابراهیم بن  
 عمر از ابی بن حمزه از ابی عبد الله فرمود القیصر الی یكون من التیاریه  
 شهره مضان یعنی صدای صیحه که از آسمان بر زمین رسد در ماه رمضان است و روایت  
 کرده علی بن احمد بن محمد گفت خبر داد ما را احمد بن ابی عبد الله گفت خبر داد ما را محمد بن عیسی  
 برکی گفت خبر داد ما را اسماعیل بن ابی نکت از محمد بن سنان از ابی جابر و زید بن منذر از ابی  
 جعفر محمد بن علی باقر از پدر خود از جد بزرگوارشان علیه السلام فرمود علی بن ابی طالب در  
 بالای منبر ظاهر خواهد شد از اولاد من مردی در آخر الزمان و ثانی که در ذات اقدس او  
 نیست آبخن مشرب بنجر و زک شامی شرفش میفند که مخلوط بقرنری است مشرب

تجفیف یعنی شدیدان که مروج باشد برخی مندرج الظن عن رضی القدر  
 عظیم مشاش التکبیر ینظیر شامان شامه علی لون جلیله و شامه  
 علی شیه شایه البقی صلی الله علیه و آله در پشت شریف او خال است که خال  
 زکات شریف خود است خال دیگر شیه خال سیدانیا و از برای وجود ذات اقدس  
 دو اسم است اسم حق و اسم ظاهر و آقا اسم خفیه آنحضرت احد است و اسم ظاهرش  
 محمد است و از نور حرکت در وقت ظهور آن بزرگوار باین مشرق و مغرب روشن میشود  
 مبارک از لطف شفقت بر سر شیعیان میکند و در آن زمان مؤمنی نیست مگر اینکه قلب  
 آنها از قطعه آهن شدید تر و قوی تر گردد و هر یک از مؤمنین قوه چهل مرد حضرت عطا  
 فرماید ویتی نیست مگر اینکه در قبر او شحالی و فرخانی ظهور آنحضرت داخل در قبر او گردد  
 و مؤمنین در قبر خود نشان پیدا بکنند و بعد بکبریا بشارت بظهور قائم بچشم  
 تعالی بحد روایت کرده حسین بن ابراهیم گفت پدرم خبر داد بنی از احمد بن  
 محمد بن عیسی از حسین بن سعید از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر گفت فرمود ابو جعفر ظاهر  
 میشود قائم صلوات الله علیه در روز شنبه یوم عاشورا آن عاشورا یکجای حسین در آن شب  
 شد و بهمین سنه روایت شده از حسین بن سعید از ابی حمزه از ابی ایوب از  
 ابی بصیر گفت مردی از اهل کوفه سوال نمود از حضرت صادق علیه السلام در وقت ظهور قائم  
 چند نفرند که در کباب شرفش بپاشند بدینسانکه شنیدم میگویند وقت ظهور در حد  
 آنحضرت اشخاصی که حاضرند بقدر عده اهل بدر هستند که سیصد و نیزده مرد و سیصد  
 فرمود ظاهر خواهد شد مگر قوه اولی و اولو القوه کمتر از ده هزار تن نخواهد شد  
 و روایت کرده احمد بن محمد بن یحیی الطارک گفت خبر داد ما را پدرم از محمد بن حسین بن ابی  
 الخطاب از محمد بن سنان ابی خالد القاط از ضریر بن ابی خالد الکلبی از سعید  
 عابد بن علی بن محسن فرمود عده اشخاصی که از ختوب و فراش و وطن خودشان آواره  
 شده اند بمقدار عده اهل بدرند که سیصد و نیزده تن باشند و صد ایشان از مکه  
 معقله بلند خواهند شد یا بنا بر اختلاف نسخ صحیح خواهند نمود در مکه معقله و خداوند



عز وجل فرموده انما تكون ايات الله جميعا هم اصحاب لقائم روات  
کرده محمد بن حسن که گفت خبر داد ما محمد بن محمد بن حسن بن ابی الخطاب از  
صفوان بن یحیی از منذر بن بکار بن ابی بکر از عبد الله بن عجلان گفت در حضور یاران  
مولی حضرت ابو عبد الله سلام الله علیه بودیم گفتگوی ظاهر شدن قائم صلوات الله علیه  
در میان آمد و فرمود چگونه ظهور قائم پیدا کنی بنظور قائم فرمود و اشخاصی که ایمان  
کامل دارند هیچ میکنند و حالتی که زیر سرشان مکتوبی پیدا شود که در آن نوشته است  
طاعت سرور و روایت شده که در روایت محمدی نوشته است ایضا لله روایت  
کرده علی بن محمد بن ابی عبد الله البرقی گفت خبر داد مرا پدرم از جدش احمد بن ابی عبد الله  
از پدرش محمد بن خالد از ابراهیم بن عقبه از زکریا از پدر خود از عمر و بن ابی مقدم از ابی  
جعفر قال یومئذ یفقه من العباس بالیسر یكون سبب مؤتمرة نیک خضیا  
فیقوم فیدمج و یکم مؤتمرة یقین یوما فاذا سادنا ارجان فی بقعة البیت  
لکیر یجمع اول من یخرج حتی یداهب ملککم روایت کرده محمد بن حسن که گفت  
خبر داد ما محمد بن حسن بن ابی انار حسین بن سعید از نصر بن سید از یحیی بن عجلان از یحیی بن محمد بن  
از محمد بن حماد از روزی از ابی جعفر فرمود انسان من یدخله الا که خوف الفهر  
لحس و کون الشمس عشره و لکیر یکن ذلک منذ حط الادم الى الارض و  
ذلک یسقط حسب المختار یعنی دو حادثه است که ظاهر خواهد شد و ابتدا این امری  
از ظهور صاحب الامم صلوات الله علیه گرفتن ماه است پنج دفعه که معنی دفعه محقق میشود  
زمانیکه صاحب الحجة انجلی داشته باشد و احتمال دارد که مابین پنج شب متوالی باشد و احتمال دارد  
که در ظرف پنج هفته یا در ظرف پنجاه باشد و یوم گرفتن آفتاب است تا پانزده دفعه و احتمال دارد  
مزبوره در آفتاب هم جاریست و احتمال دیگر اینست که متعلق آفتاب محذوف باشد یعنی  
گرفتن ماه و پنجم ماه و گرفتن آفتاب پانزده ماه و این خیلی بعید است زیرا که غالب احوال  
است و احتمال دارد که متعلق اسم عدد خود شب روز باشد باعتبار روز ظهور حضرت  
یعنی پنج روز ماه بگیرد و پانزده روز مانده آفتاب خواهد گرفت بهر حال گرفتن ماه و آفتاب

باین کیفیت

در این باب

در این باب

باین کیفیت مخصوص از زمان ظهور آدم بروی زمین الی آن اتفاق نیفتاده و از زمان  
زمانیست که حساب پنجمین ساقط کرده و پنجمین اسناد روایت شده از حسین بن  
سعید از نصر بن سید عن یحیی بن عجلان از محمد بن یحیی از ابی خالد الکلبی گفت هرگاه زمانی شد  
که یحیی عباس شمس و بناد شری در کنار فرات گذاشته شد از آنوقت بقائشان در  
تا وقت مرگشان کیاست و بهین اسناد روایت شده از حسین بن سعید از صفوان  
یحیی از عبد الرحمن بن الحجاج از سلیمان بن خالد گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام  
فرمود پیش از ظهور قائم دو مرگست مرگ است احدی مرگ نیست ایضی که از هر  
نفر پنجم را ببرد و اما موت احدی شمس است و بعضی طاعونست روایت کرده  
محمد بن موسی بن عیسی که گفت خبر داد ما را علی بن حسین بن سعید ابی احمد بن محمد بن خالد از پدر  
خود از محمد بن ابی حمزه از ابی الیوت از ابی بصیر از ابی عبد الله فرمود پنج روز از ماه رمضان  
گذشت قبل از ظاهر شدن قائم آفتاب گرفت میشود و جمع بین این خبر و روایت در  
بایست که پانزده روز آفتاب در آن طرف کوفت است نه طرف حضی است که سنائی  
ما هم باشند و بهین اسناد روایت شده از ابی الیوت از ابی بصیر و محمد بن مسلم  
شنیدم از امام صادق که میفرمود این امر نخواهد ظاهر شد تا اینکه دو ملت خلافت بر سر  
عرصه گردم و قتی که دو ملت مردم فرشته دیگر چیزی باقی نماند فرمود آیا راضی میشوی که از  
ملت مردم باقیانده باشی و ظاهر استغنا هم که لفظ آما باشد یعنی تقریر است و ادب  
تقریر داخل برضی شعر جمیع است کما لایحی روایت کرده احمد بن ارون قاضی  
و جعفر بن محمد بن سرور و علی بن حسن بن شاذویه و یوزن از آنها که گفت خبر داد ما محمد بن  
عبد الله بن جعفر بن جامع الحیری که گفت خبر داد ما را پدرم از محمد بن حسین بن ابی الرزات از  
محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت سوال نمودم از حضرت صادق جعفر بن محمد از قول  
خداوند عز و جل که در قرآن شریف میفرماید و العزیز ان الانسان لکفر خیر فرمود  
در وقت ظهور قائم است که نوع انسان در خسارت و بیتی کفر هم استعمال شده است  
یعنی جنس انسان که تابع نفس سیر حیوانی است محروم است از فیوضات و برکات



انام عصر محمل الله فرض در ظهور و یا کافر است بآن بزرگوار الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات لکرسانیک ایمان بخبرت آورند و کار بانیک صلاح دنیا و آخرت خود که مرضی خدا و رسول است بنمایند و تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ یعنی وصیت نماید بعضی شان بعضی بایست و بعضی که شک در وقوع آن نیست گمانیکه آثار مظهر از اهل عصمت صلوات علیهم اجمعین وارد است که هرگاه یکروز بیوم قیامت نماند باشد قائم آل محمد ظاهر خواهد و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ یعنی وصیت نماید بعضی شان بعضی بصبر کردن در زمان غیبت بایست و ابتلاآت و گرفتاری هر مصنف گوید قومی با اعتقاد بربانیت که امامت منقطع است گمانیکه رساله از نبی و از رسول بر رسول بعد محمد صلی الله علیه و آله منقطع است لعل نشان این اعتقاد لفظ فرت است که در بعضی اخبار رسیده باینضمون کان بین یسعی بوجیه مخفیة لم یکن فیها بقی ولا وحی ظاهر نظر ایشان بجهت است بظاهر لفظ فرت در اخبار و ظاهر لفظ رسل در آیه شریفه معنی فرت ابمعنی انقطاع نمیداند اعلم ظاهر و باطن رسل را نیز در آیه شریفه مطلق تحت بر خلائق بسته ایم از آنکه رسول باشد یا نبی باشد یا وصی باشد و هر دو در این معانی غلط و خلاف واقع است زیرا که معنی رسل کسی است که مبعوث شده باشد از جانب خدا بر تجدید شرایع و ملت و نسخ یا امضا آن و انام نبی و وصی یا مأمور بر تجدید و نسخ نیستند بلکه مأمورند باجراء قوانین و احکام رسل پس این آیه شریفه که میفرماید وَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ نَبِيٌّ لَكُمْ عَلَى فِتْنَةٍ مِنَ الرَّسُولِ که معنی اینست فرستادیم رسولی را که سید انبیاء باشد تا بیان کند شایع دین و شرایع و احکام را در زمانیکه زمان قطع رسل است که بمعنی خاص آنرا شناختن و آن منافات ندارد که بین در رسول و صیاء آنها برای تکلفین باشد و اما فرت معنی آن انقطاع رسل و انبیاء و اوصیاء و ظاهر و باطن نیست بلکه انقطاع آنها است در ظاهر و باطن زیرا که الفاظ طریق توسل معنی است در ظاهر و اما باطن که حقیقت الامر است الفاظ صلاحیت توسل بآن ندارد و از اینجهت است که متعارف در اسن مردم است باینکه ظهور الفاظ تحت است و مضمناً آثار از اهل عصمت صلوات الله

علیهم سیده مانیک از برای الفاظ قرآن همشاد باطن است و در هر باطن آن باطن است و قرآن را میفهمد مگر کسی که مخاطب آن باشد مثل نبی و وصی و حاصل مطلب اینست که قول بانیک امامت منقطع است خلاف آیات قرآن که گذشت در اوایل و حکا سنت نبوی است و روایات آورده از اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین باین مضمون که زمین خالی از جنت نخواهد ماند تا روز قیامت و از زمان آدم الی الان یک آن خالی از جنت نشده و تمام فرق شیعه در هر طبقات از عامه معترف بر مطلب هستند و در مرعی و نظر شان است نظایر این اخبار که میفرماید اَنْ اَلْاَرْضُ لَا تَخْلُو مِنْ اَمَامٍ حَقٍّ مَعْرُوفٍ اَتَاكَ اَمَامٌ مَشْهُورٌ اَوْ اَمَامٌ مَعْمُورٌ اَحْلَافٌ بَيْنَ هَذِهِ اَوْقَاتٍ طَبَقَةُ اَنْظِبَاتٍ حَاجِجٌ شَيْعَةٌ وَغَيْرُهُمْ اَحْلَافٌ بَيْنَهُمْ بَرَّانٍ بُوْدُهُ اَمْرٌ وَخَوَافٌ بُوْدَالِ يَوْمٍ **صدق** علیه الرقة از پدر خود روایت کرده گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله گفت خبر داد ما را محمد بن عیسی بن سعید گفت خبر داد ما را علی بن حکم و علی بن حسن از نافع و زنی از ارون بن خارج گفت که هر دو بن سعد الجلی بن از راه تقریر گفت این اسمعیل که چشم دوخته بود دید بسوی او فوت شد و جعفر مراد است که برگشته فردا یا پس فردا فوت خواهد شد بعد از او امامی ندارد بلکه امام خواهد ماند هر دو بن خارج گویند در جواب تنبیه نامی و نه آنتم چه جوابی بدهم آنخبر کذب است حضرت ابی عبد الله رسانیدم که هر دو بن جعفری فرمود هیهات هیهات الی الله لا یقطع هذا الامر حتی یتقطع الکلی و التها و هیهات اسم فعل ماضی است بمعنی مصدر در معنی بعد و دوری است و الی متعلق بفعل محذوف و محذوف نیز محذوف است و واقع شده بین محذوفین که اولی فعل و دومی مصدر است یعنی در غایت بعد و دور است که برسد عقول یا او را نام مشیت حضرت حق تعالی و قال لا یقطع هیهات بالفتح و الکسر و الضم کلها انبؤ و بلا انبؤن و بآل تگون علی لفظ الوفاً اثنی از کلمات علماء است نظایر میشود که لفظ هیهات گاهی استعمال میشود با کلام گمانیکه در سوره مبارکه مؤمنون فرمود هیهات هیهات لئلا توعذون علی عن الزحاج و هو قال فی تفسیر البعد الجعد لیا



تَوَعَدُونَ اَوْ يَعْبُدُونَ لَنَا تَوَعَدُونَ فَمَنْ نَقُولُ فَمَنْ لَمْ يَنْزِلْ الْمَصْدَرُ وَفِيهِ وَجْهٌ  
اخر وهو ان يكون اللام لبيان المستبعد ما هو بعيد التصويت بكلمة الاستعداد  
كما جاء اللام في هيهات لبيان المهتبه بها انتهى وكما هي تير استعمال في لفظ  
الى كما انك شناختي در زمانيش امام خاص آل عباد وحي مجتهد افتد استعمال شده بود  
ادوات که فرموده هیهات هیهات لئلا تترك اللفظ لثام و با مجتهد از تبع موارد استعمال  
ظاهرات که لفظ هیهات در هر موردی بناست مضایق استعمال میشود یعنی تابع  
مقتضی مضمون کلام است و خود سببها لا اقتضا است و ظاهرات نیز نسبت با عراب  
یعنی عمل دفع یا نصب تابع موارد است که آنکه در قول شاعر است فیهات هیهات  
العیق و اولی بر حال برگردیم بر سبب فرمایش حضرت صادق علیه السلام فرمود وقتی که او را ملاقات  
کردی در جوابش بگویند موسی بن جعفر که خواهد شد اختیار ترویج خواهد نمود و خداوند  
تبارک و تعالی از ایشان لای خلق نماید تا آنکه امام و خلیفه در وی بین باشد از ایشان  
این امام و حجت الله بر عباد و معصوم از خطا و غنا یعنی جعفر بن محمد الصادق صلوات  
الله علیه و آله و سلم جلیل یاد میفرماید بر اینکه حجت از وی زمین قطع خواهد شد و آنکه  
شب در قطع شده و ضروری هر ملت و هر مذهب اسلام و نصاری و یهودی و  
فرق مختلفه و ملل مشتته است که بین نوح و ابراهیم و بین ابراهیم و موسی و بین موسی و عیسی  
و عیسی و بین عیسی و محمد صلوات الله علیهم انبیا و اوصیاء کثیری آمدند و هر کدام  
بعد دیگری ستیغ و ستودع شریعت بودند و این شرایع و کتب و علوم و هر چیزی که  
انبیا از جانب خدا آورده بودند در دست آنها و دید و امانت بوده و هر کدام از  
طبقه اولین امور بودند سپردن از برای طبقات بعد از خودشان تا رسیدند حاکم  
انبیا و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و فرستادند در تفسیر قرآن میگفتند  
بین عیسی و محمد صلوات الله علیهما یا فصد و شفت سالت و قولی ششصد سال  
و قبل از عیسی و بنف و ستون سنه و از کلی بن موسی و عیسی هزار و هفت سنه است  
و هزار و پنجاه است که بین موسی و عیسی آمد و بین عیسی و محمد صلوات الله علیهم چهار

انبیا است که گفته اند از آنها از بنی اسرائیل و یکتا از آنها از عرب است که خالد بن  
سنان عیسی است انشی کلامه در اکمال الدین فرموده بین محمد صلی الله علیه و آله  
و بین عیسی و انبیا و ائمه بودند که غایب و خائف و مستور بودند که از جمله انبیا  
خالد بن سنان عیسی که بنی است شکی انکاری در میان خاصه و عامه نیست و مشهور  
است که دختر او سید انبیا را در کن نمود و حضور مبارک آنحضرت شرفیاب  
شد سید انبیا و فرمود انیت دختر پیغمبر که قوم او را تو بین نمودن است  
خالد بن سنان عیسی است و بین معیت او و معیت پیغمبر با پنجاه سال است  
و او است خالد بن سنان بن بنیث بن عریطه بن مخزوم بن مالک بن غالب بن  
قطیبه بن عبس و با کلمه اخبار متواتره در کتب عامه و خاصه بلکه در مغل غایب  
از یهود و نصاری است مثل آفتاب و دایره نصف النهار یا یکبار از زمان  
آدم الی خاتم از زمان بعث رسول تا زمان بعث رسول دیگر همیشه اوصیاء  
بوده و هیچ وقتی خالی از حجت نبوده خایه الامر گاهی در ظاهر بودند و گاهی در  
غایب بودند بجهت مصلحتی که گاهی مقتضی ظهور است و گاهی مقتضی غیبت است  
و وقتی که انبیا و سابقین این بوده که اوصیاء و ائمه را معین نموده و منصوب  
میگرفتند تا زمان رسول دیگر پس باید رسول الله بطریق اولی و صلی ابدی نصیب  
فرماید تا حافظ شریعت باشد زیرا که او است اشراف و افضل تمام اولین و آخرین و اول  
آدم است و افضلیت مقتضی است که کارهای او نیز احسن و افضل از کارهای  
انبیا و سابقین باشد و خالی نگذاشتن وی زمین از وصی ابدی و حجت از  
مقتضیات لازم این مطلب است و الا لازم میاید ترجیح مفضول بر فاضل  
و خلاف مقتضای اخبار و آورده اخبار متواتره از خود آن خاتم الانبیا و  
و از ائمه طاهرین که تمام سنن انبیا و سابقین در این است جاری و جاری و جاری  
خواهد گردید حد و القل بالقل من جمله از سنن انبیا و سابقین خالی  
نبودن وی زمین است از وجود اوصیاء آنها که حجت بر خلافت میباشند



گاهی در ظاهر و گاهی در غایب بر حسب مقتضای مصالح با بجهل ایهام است  
روی زمین را از وجود امام منافی حکمت و منافی لطافت است که در جبهه است بر حق  
تعالی و دلالت دارد بر اینکه خالی گذاشتن روی زمین از حجت متجلی است آیه  
سبار که در سوره قیامت است **أَحْسِبَ الْإِنْسَانُ أَنْ يَبْرُكَ سَكَنٌ** یعنی آیا گمان می  
کنند که انسان را ایهام از وجود امام میگذاریم حاشا و کلا که خلایق روی  
زمین خالی باشد از حجت و هنوز بعضی انکار است که متعلق است بمبتلع حجت  
که جمله فعلیه است که در قوه مفرد است بواسطه اداه مصدکه و نفی که در ضمن معنی انکار  
است متوجه است بزرگ متعلق ببدی یعنی لایترک الناس معاً خالاً آن وجود  
الامام فیهیم و نفی در ضمن انکار که داشته دلالت است بر سلب نبی و در سوره زمر  
سفر بایده افضر ب عنکم الذکر صفحاً ان کنتم قوماً منفرین مراد از ذکر وجود  
سبار که آمده می سلام الله علیهم جمیعین است **فَأَسْأَلُوا الذِّكْرَ إِنْ كُنْتُمْ لَا**  
**تَعْلَمُونَ** هم آنها است و هم اهل الذکر و اولی الامر رضا است در ذات اقدس  
ایشان صلوات الله علیهم جمیعین و با بجهل اخبار متواتره در کلام نبی و ائمه مدعی  
دارد است که مراد ائمه معصومین است و اقلیدر استعلاات لفظ ضرب معانی  
مجازیه است که نوعی تاکید یا مبالغه در کلام مستعمل مقصود باشد مثل مقام ماکر ضرب  
معنی تخفی است افضر ب ای افنخی عنکم یعنی دوری است و ضرب معنی نزد و بهم  
که معنی طرد و منع است گفته شده است و صفحا بر دو وجه گفته شده اول مصدر صنف  
که معنی اعراض است باشد و ضرب آن بنابر اینست که مفعول که ضرب باشد  
افضر ب عنکم الذکر ای افنخل عنکم الذکر ای لا امام و الخیجه اعراضاً  
او افند و ذافضرد او افنم عنکم الخ یعنی آیا گمان میکنید که مانع میکنیم  
شما امام و حجت را بجهت تنجیب دوری نمودن از شما و دوری معنی جانب باشد نظر اکبر  
بصفحه و وجهه ای بجانب وجهه بنابر این ضرب صفحا بر نظریه است ای افنخی عنکم الامام  
و الخیجه جانب یعنی آیا دور میکنیم از شما امام مجانبی و بعضی ضمیر صاد خوانده اند ای افنخی

جمع آن صفوح که معنی اعراض است و منصوبست بنابر حالیه و بهر حال خبری در  
دلالت آیه شریف بر لزوم نبوت وجود امام در هر عصری از اعصار نیست سیما ادا  
است نکار که دلالت دارد بر لزوم تبری و تنگ و تنفر از این که روی زمین خالی باشد از  
امام **روایت کرده محمد بن علی بن محمد حاتم نو قلی گفت** خبر داد ما را ابو العباس  
احمد بن عیسی الوشاء بغدادی گفت خبر داد ما را احمد بن طاهر قلی گفت خبر داد ما را ابوالحسن  
محمد بن یحیی شیبانی گفت در سنه ششصد و دوست و در کربلا شدم زیارت نمودم  
قبر فرزند غریب سول خدا را و از آنجا میل نمودم بسوی مقابر قریش وقتی که وارد شدم  
ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شدم رسید بمشام را و نحو تربت مغفوره از رحمت محفوفه  
در حدائق غفران پس خبرات متفاظه و زفرات متابعه از شده گریه جاری گردید  
و اطراف چشم را اشک بطوری احاطه کرد که قدرت بر نظر کردن نداشتیم و وقتی که گریه  
ساکن شد و چشم از عبات موع خالی گردید چشم را باز نمودم و دیدم پیر مردی را که حمیده  
و منک مقوس شد میگفت یا ابن آخی لقد نال عمت شرفاً بما احکمت النبی  
من غوامض الخبوی و شرافت العلوم انک لم تحل مثلها الا سیدان  
و قد اشرف عمت علی استیکمال المدة و انقضا العمر و لکن تحل  
فی اهل اللولایه بقضی الیک بتره الیک مرفه فقلت یا نفس لا تزال  
الغناد و المشقة بنا لان منک یا تعالی الخفت و الحافیه علی علم  
و قد فرج تنجیح من هذا الشخ لفظاً بدیل علی علم جسیم و امر عظیم فقلت انما  
الشیخ و من السیدان قال النجاشی المعنیان فی التری بتره من رأی ففکرت فانه  
اقیم بالمولای و بشریف محل هذین السیدین من الالاف و الزواجر ای  
خاطت لعلها و طالب التایها و بالذل من نفس الایمان الما کده علی  
حفظ اکسرها قال ان کنت صادقا فاما نقول فاحض ما حصک من الامام  
عن نقله اخبارهم فلما فکشت الکتاب و نفحص الزوا یاب منها قال صدق  
پس از این مکالمات پیر مرد گفتم من بشر بن سلمان بن نخاس از اولاد ابوالیوب



انصاری میباشم یکی از موالی و دوستان ابی الحسن و ابی محمد علیهما السلام هستم  
و در سترین های در خدمت همسایگی ایشان بودم و گشت محمد بن یحیی در حق برادر خود  
اگر امر فرموده بعضی وقایع و حادثات و ناماری که از آن در بر گزار شده نموده و بنا  
فرمایید گشت بدانکه مولای من ابوالحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلام مرا تعلیم  
فرمود در علوم دین در خدمت ایشان بودم بدون از نشان کاری نمیکردم و بواسطه  
تعلیم ایشان موارد شبهات را اجتناب مینمودم حتی علم و معرفتی کامل و حاصل کردم پس  
حلال و حرام را بطور خوبی و کمال فهمیدم کیشی در منزل خود در سرین رای بودم قدری  
از شب بقیه بودیم در خانه راقی الباب میکنند با عجله برخواستیم دیدم خادم و رسول  
مولایم ابوالحسن علی بن محمد در دست او شمع کافوری دارد گشت حضرت شمار طلبید  
جاء خود را پوشیدم حضور مبارک آنحضرت شرفیاب شدم دیدم نشسته اند با سر خود  
ابی محمد و خواهر خود جلیر در پس پرده مشغول حدیث است پس آنحضرت التفاتی بمن نمود  
و بعضی کلمات فرمود پس از آن کتابی در کمال لطافت مرقوم فرمود بخط و لغت بوی  
و کیسه زردی در آورد که در میان دو دست و نیار بود فرمود اینها را بگیر روانه بغداد بفرست  
میروی بعبه فرات در فلان موضع و کلامی عباس سبایا و جاریه را در آنجا حاضر کن  
و در معرض بیع در میاوردند و میروی نزد عمر بن یزید نخاس توقف میکنی تا اینکه جاریه را  
اطهار میدارند بجهت بیع و در میان آنها یک جاریه هست باین نشان که دو لباس بر  
یا جبرین که دو بزدیانی باشد پوشیده و آن جاریه در کمال عصمت و عفت است  
و از ابراز اظهار نمودن خود را در معرض بیع امتناع مینماید و باینین بشرها هر چه  
سعی کنند که آن جاریه خود را ابراز نماید ممکن نمیشود و نخاس که عمر بن یزید باشد او را  
میزند و او در هر میکشد کلامی گوید بدانکه او در این کلامش و استناده گوید پس  
متباین میگوید عفاف حیاتی که این جاریه دارد رغبت با و داریم و در عوض سصد  
تومان میدهم و آن جاریه که بد زبان عربیه اگر چنانچه درونی و لباس سلیمان  
در تحت سلطنت ظاهر گردد رغبتی بشما نخواهم کرد نخاس میگوید لابد باید تور را

دروخت

دروخت پس چاره چه چیز است آنجاریه گوید چه عجله دارید قدری صبر فرمایید بلکه بشری  
پیدا شود قلبه ساکن شود با ما نت و دیانتش وقتی که سخن با بنیقام رسیده شما میروی  
نزد عمر بن یزید نخاس میگوید مکتوبی دارم از بعضی اشراف بلفت روی و خط روی تو  
و در آن مکتوب صفت کرده که م و وفاء و نیل و سخا و خودش با و این مکتوب باین جای  
بدهید تا مطالعه کند و تا قائل کند اخلاق صاحبش با و اگر میل با و کرد من وکیل از جانب  
او هستم در ابقا عیش از شما گشت بشرین سلیمان نخاس هر چه که مولایم ابوالحسن فرمود  
اتصال امر او نمودم در امر جاریه وقتی که مکتوب بدست خود گرفت بدست تمام گریه  
و ناله نمود و گشت بمر بن یزید مرا بفروش بصاحب من مکتوب وقتی شدید یاد نمود  
که هرگاه عمر بن یزید امتناع کند در فروختن باین شخص خودم را باین خواهی کرد و در وقت  
گفتگوی ما بدین شد تا آخر الامر قیمت قرار گرفت همان مقدار دانیری که مولایم  
ابوالحسن در کیسه زردی بمن تسلیم فرموده بود دانی را قبض کرد و جاریه را تسلیم بمن کرد  
و آنجاریه در حالت ضاحکه دستبسته روانه منزلی که در بغداد داشتیم و او را فرستاد  
نمود تا اینکه مکتوب را در آورد از جیب خود و متصل ب مکتوب مولایم دست میمالید و در صورت  
میکشد و بروی چشمهای خود میگذاشت بشر گوید من تعجب کردم از آنجاریه و  
باو گفتم کتابی که تو صاحب آنرا می شناسی و او را ندیده چگونه آنرا اینقدر مستنور  
و بر سر صورت خود میکشد گشت حاضر و ضعیف المعرفه در حق او اولاً گوشش  
تا بگویم بدانکه من ملکه دختر یوشع بن قیصر پادشاه روم هستم و مادرم  
از او لاد حواریین است که بنش بوضعی حضرت سچ یعنی شمعون میرسد باری خبر  
دهم تو را از عجایب امر خودم بدانکه جد من قیصر پادشاه روم خواست که مرا نیز فرج  
نماید بپادشاه خود و من دختر سیزده ساله بودم در قصر خود از نسل حواریین  
و قتیسین و بهمانان سیصد مرد در آنجا جمع نمود و هفتصد مرد نیز از ذوی  
الافطار جمع بودند و از امر او و ذرا و او اجاد و عاگر و نقباء و جوش و ملوک و  
عشایر چهار هزار مرد جمع نمود و یک منبری از انواع و مهتم جواهرات زینت داد

که صفا



که صفاء و کوششانی جوهرات چشم خیره میشد و بزرگی آن تا صحن مقصود گرفته بود  
و او را با آن همیشه روی چهل شود بلند کرده بودند وقتی که برادر زاده قدیم روی  
منبر نشست و صلیب را نصب نمودند و اساقفه برخواستند بجهت خطبه  
خواندن در همان ساعت او را قنای انجیل منشر کردند و صلیبها از بلندی ساقط گردید  
و ملحق بروی زمین شدند و با مقوس گردید و منبر سرنگون شد و آنجا بالای منبر بود  
اقدام روی زمین غش و زنگهای مردم پرید و بر بدنشان لرزه افتاد بزرگان آنها بخدم  
عرض کردند ایها الملک ما از ملاقات این حوادث متعجبیم و معاف ما را زیرا که از  
این قضایا و حوادث معلوم میشود که بخشی این امر باعث است بر زوال این سچی  
و قنای مذهب و سلطنتی قدیم از این حوادث عجیب تغییر می شود و گفت  
بجایگزینی این نمودار نصب کردند و این صلیبها را بردارید بجای خود گذارید  
و حاضر کنید برادر این مدبر اثر شکوس را تا ترویج کنیم این دختر بجهت او تا اینکه  
برگردد و منقلب شود بخش این بخوبی و خوشی و سعادت آن بدستوار العمل قدیم  
استشال نمودند همان حوادث عجیب که بر ادلی اتفاق افتاد بر دومی هم اتفاق  
افتاد پس مردم متفرق شدند و قدیم قصر بسیار غناک و مخزون شد داخل قصر  
خود گردید پرده انداخت و در همان شب من در عالم خواب دیدم مسیح  
شعون و عده از جوایزین را که در قصر قدیم جمع شدند و منبری نصب کردند از نور  
و در بلندی بستان آسمان رسیده بودند و در همان موضعی که قدیم نصب نموده در میانجا  
منصبوب پس از آن دیدم که محمد صلی الله علیه و آله با جوانان و عده دیگر از  
اولاد خود تشریف آوردند دیدم مسیح را که برخواست با حضرت محمد معاف نقد  
نمود پس پیغمبر فرمود من آدم نذر شما تا خطبه کنم از وصی تو شمعون دخترش را برای  
این پیرم و اشاره بدست مبارک نمود بجانب ابی محمد صاحب بن مکتوب مسیح  
نظر شمعون نمود فرمود فلان الشرفا فضل و حکم بر حرم رسول الله  
قال قد فعلت ذلك بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله تشریف بردند بالای

همان منبر خطبه اش فرمودند و مرا ترویج فرمود بر پیر خود مسیح و اولاد محمد و  
جوایزین هم را شاگرد گرفت پس از آن از خواب بیدار شدم و این خواب را بچنان نمودم  
از بیدار و قدیم از ترس اینکه مراد مرا بکشند و چنان محبت ابی محمد در سینه من  
جا گرفت تا اینکه از خورد و خوراک بازماندم و بدنم ضعیف و نحیف گردید و مریض  
شدم بر معنی سیدی که در شهر روم طبعی نامند که آنکه قدیم حاضر کرد سوال عرض  
و علاج نمود اثنی پنجشید و قدیم بکلی توبه شد و من گفت یا قرع عینه قهله بختل  
بیالک شهنشاه فاذ نکاحه هذه الدنيا عرض کردم یا جدی منم که در پای فرج  
برودیت بسته شده و هرگاه اسامای مسلمین را که در صین شام اند و معذبند خلاص نمایند  
و بخریدار از آنها باز نمایند و عذاب از آنها بردارید اسید وارم که مسیح و مادرش را  
از این مرض عافیت و شفا دهند وقتی که قدیم اسیر را خلاص نمود از زندان اظهار  
حقی در بدن خود احساس کردم قدری میل بطعام نمودم قدیم خوشحال شد و اعزاز  
و اکرامی با ساری نمود و بعد از شب چکار باز سینه نسا که را در خواب دیدم که  
میرفت عمر آن و هزار وصیقه از وصایف جان در خدمت سیده نسا بودند  
و حضرت یرم من فرمود انیت سینه نسا فاطمه سلام الله علیها و مادر زوج مست  
من بآن بزرگوار علاقه پیدا کردم و گریه نمودم و شکایت کردم باینکه ابی محمد از  
ملاقات من استنماع دارد فرمود پیرم ترا ملاقات نیکند زیرا که تو مشرک نبخدا ازین  
مذهب رضای هستی و انیت خواهر من یرم و او تیری است از دین تو و اگر میل دار  
برضای خداوند عز و اسد و رضای مسیح و یرم و اگر میل داری بملاقات ابی محمد باید  
بگوئی الله ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و وقتی که این کلمات را بر زبان  
جاری کردم سینه نسا مرا گرفت سینه مبارک خود چسباند و من خوشحال شدم  
فرمود آن ملاقات کند ترا ابو محمد من از خواب بیدار شدم میگفتم و اشواقه الی  
لغوا ابی محمد شبی دیگر رسید ابو محمد در خواب من آمد کانه عرض کردم یا جسی چرا  
بر من جفا نمودی در ملاقات من با اینک قلب من از محبت تو محله است فرمود جبه



ملاقات نکردن من شرک نبود و حال که اسلام را قبول نمودی من هر شب تو را ملاقات خواهم کرد تا اینکه خداوند جل اسمه شمل ما را در عیان جمع فرماید از آن شبی  
الآن هر شب ملاقات خود را از من قطع نکرده بیشتر گوید بان جاریه گفتم چگونه  
در میان اساری افتادی گفت یک شبی ابو محمد بن خرداد که حذرت در فلان روز  
خارج خواهد شد بقتال سلیمان و آنها را که تعقیب اسیر میکنند تو در زنی خادمی مع  
عده از وصایف از فلان پادشاهی خواهی شد با آنها و من بطوری که در خواب فرموده  
وید بودم در بیداری بهمان حال دیدم که طلایع سلیمان بر ما وارد شدند و کسی مرا نشناخته  
که من دختر پادشاهم تاکنون غیر از شاه و آن شخصی که در تقسیم غنایم من در سهم او واقع  
شدم از اسم من سوال نمود انکار نمودم بشکر گوید او را خدمت حضرت ابو الحسن  
عسکری کردم در سر من آتی حضرت با و فرمود چگونه دیدی عزت اسلام را و دولت  
نضادی را و شرف آل محمد را عرض کرد چگونه وصف کنی این رسول الله چیز را که خود  
از من بهتر میدانی فرمود من دوست دارم که شما اگر اهل آنجا میخواهی که ده هزار درهم  
بدهم بویا اینکه بشارت دهم شما شرافت ابدیه را عرض نکرد البته شرافت ابدیه بشارت  
فرموده بشارت باد تو را که فرزندی از تو بوجود آید که مالک دنیا از شرق تا غرب عالم را  
خواهد تصرف نماید و پر خواهد نمود از عدل و قسط بعد از اینکه از جور و ظلم پر شده باشد  
عرض کرد از که فرمود از همان کسی که سید دنیا چاربا و تزیوچ فرمود بلسان رومی  
فلان شب از ماه فلان و از سن فلان پس از آن فرمود ابو الحسن الجهادی ای آیهی  
شناسی ابو محمد را عرض کرد از شبی که من در دست سیده نساء فاطمه اسلام آوردم  
تا آن شب آن بزرگوار را در خواب نزد من میآید و اخبار را بر بیان میکرد فرمود که در دنیا  
صادق کردید بهمان طوری که فرمود پس از آن حضرت غلام خود را صدا کرد و فرمود ای  
کافور بخوابم چگونه بپایند اینجا و چگونه در خدمت شد فرمود حضرت بادی ای خواهر  
ها که یعنی این زن همانست چگونه سلام به علیا و علی ابانها الطاهرین دست بزن  
زرجب خاتون انداخت دست میدی همان طور دست بگردان هم بودند چنانی مسرور شد

پس از آن حضرت بادی صلوات الله علیه فرمود ای دختر فاطمه اینرا قبل از خود میری و  
او را تسلیم فرایض و سن و آداب احکام میکنی بدستی که او است زوجه ابی محمد  
و ما در تمام باب در روایات وارده فی ولادت صلوات الله  
قائم ال محمد محمد بن حسن بن احمد بن ولید که گفت خبر داد ما را محمد بن  
یحیی العطار که گفت خبر داد ما را عیوب الله الحسین بن رزق که گفت خبر داد ما را موسی بن محمد  
قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله  
علیهم جمیعین که حکایت محمد بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی  
طالب که گفت که ابو محمد الحسن بن علی خادم خود را فرستاد نزد من که ای عمه اش  
شب بصفه شعبان است نزد ما افطار خود را فراده بدستی که خداوند تبارک و تعالی  
ظاهر خواهد نمود در این شب جمعی را که حجت در روی زمین است عرض کردم مادر این  
حجت چیست فرمود زرجب است عرض نمودم جلیبی الله فداک در او اثر انی طلب معلوم  
نیت فرمود بهمانست که شما گفتم یکم که گفت آدم سلام کردم نشتیم زرجب خوانون  
آمد موزه از پایم در آورد و گفت ای سیده من چگونه روز را شب کردی گفتم ملک شامی  
رسیده تمام اهل خانه من از سخن با ونگوار آمد گفتم ای عمه انی بطور نیت گفتم یا عمه  
خداوند تبارک و تعالی در همین شب شما فرزندی گرامت خواهد فرمود که سید جوانا  
دینا و آخرت چگونه گوید آتش را ماندم و بعد از فارغ شدن از نماز عشاء افطار  
کردم و در خواب انداخت خوابم نصف شب بپاشم برای نماز و از نماز فارغ شدم  
دیدم زرجب در خواب است و اثر حمل در او ظاهر نیست مشغول تعقیب شدم و بعد از آن  
قدری خواب فتر و بیدار شدم دیدم هنوز در خواب است پس از خواب خواست نماز  
کرد و دوباره خواب افت چگونه گوید برخاستم بیرون آمدم تفقد فرمودم دیدم که فجر  
اولی از نذوب سر حان ظاهر است و زرجب در خواب است چگونه گوید مشکلی در من جاد  
شد فرمود اصد از در من ابو محمد ای عمه عجل کن فان الاخر قد ضرب بدستی که  
از نزد یکشده و من مشغول خواندن الحمد لله و پس شدم در آن حال بیدار شد فرغ



نمودن و اگر فرمود اسم الله عليك و گفتم آیا چیزی را احساس میکنی گفت بلی  
 با عجز فقلت لما اجتمع نفسك واجتمع قلبك فهو فاعلمت انك كنت تكلمت بك  
 از آن بعد از حدت قدری ساکن گردید من هم قدری ساکن شدم متنبه شدم بجهت  
 سیدی خودم پس ستر را از آن برداشتم دیدم آنحضرت را که افتاده بر زمین سرش را  
 بپرده گذاشته و بهشت موضع خود را بروی زمین گذاشته برداشتم آنحضرت را  
 بسینه چسبانیدم دیدم او را طاهر و مطهر و نطیف و منطف است صد از زمین بوی خوش  
 ای عمه پسر مرا بیا و بر دم بدست مبارکش دادم گرفت بر بقل شریف بابای نازنین  
 او را بروی سینه مبارک خود گذاشت و زبان شریف را در دهن نازنین آنحضرت نهاد  
 و دست مبارک بر چشمها و گوشها و مفاصل نازنین کشید پس از آن فرمود ای پسر من  
 حکم من اینست نطفی بزبان صبیح فرمود استهدان لا اله الا الله و استهدان محمد  
 رسول الله پس از آن ذکر صلوات بر امیرالمومنین و آئینه هدایت را بر زبان شریف  
 جاری کرد تا اینکه رسید با اسم مبارک پدر بزرگوار خود توقف نمود پس از آن لبهای نازنین  
 روی هم گذاشت بعد از آن بوی خوش فرمود ای عمه بر نزد مادرش که او را سلام کند باز  
 برگردان بر دم نزد مادرش سلام کرد باز برگردانیدم رو نمودم با آنحضرت گرفت او را گذاشت  
 بروی زانوی مبارک و بجز قرقره نشاند و رو نمود فرمود ای عمه روز هفتم او را بیا و در حکم  
 گوید آتش گذشت و صبح شد بعنوان سلام کردن خدمت ابو محمد شرفیاب شدم ستر را  
 برداشتم که سید خود یعنی امام عصر را به منم نظر بخوابگاهش نمودم دیدم نسبت گفتم  
 جلست خدا کن کجا است سید من فرمود ای عمه و دیدم که از شتم او را در نزد کسی که موسی  
 در نزد او مادرش و دیدم که داشت چکمه گوید چون روز هفتم رسید خدمت حضرت  
 شرفیاب شدم و سلام کردم نشستم در خدمت مبارکش فرمود پسر مرا آوردم  
 وادم گرفت بر بقل شریف زبان خود را در دهن نازنین گذاشت گو پاکر غذا میداد  
 از شیر یا عسل فرمود ای پسر من حکم من استهدان لا اله الا الله و ذکر شایسته  
 جاری نمود بر محمد و امیرالمومنین و آئینه صلوات الله عليهم اجمعین تا اینکه واقف شد

بر پدر بزرگوار پس از آن آی مبارک را تلاوت نموده بسم الله الرحمن الرحیم و نزدیک  
 ان من على الذين استضعفوا في الارض و جعلهم ائمة و جعلهم اولا  
 و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون من مصطفی  
 گوید که محقق نمایند اینکه آیه مبارک که دلالت دارد بر اینکه روی زمین باید چمن باشد  
 که ناصر مظلوم و قاهر ظالم باشد بعد از اینکه در روی زمین مظلوم واقع شود  
 و وارث ملک و سلطنت روی زمین و این بر اموال و نفوس و اعراض حلال باشد  
 و وجه دلالت از چند وجه است اول خداوند جل ذکره در مقام استنای بر او یا  
 الله و اخبار است که بآنها قوه و ولایت منصب است لطف فرموده و مقتضای  
 امتنان آید و مادام که الهی است بعد از مظلومیت و استضعاف آن بزرگوار  
 در روی زمین و اظهر مصادق مستضعفین آل عصمت سلام الله عليهم اجمعین باشد  
 زیرا که بدیهی است که هر یک از علی بن ابی طالب و ده تن اولاد آن بزرگوار بنوعی  
 از ظلم و ستم اهل زمان شهید گشتند کما اینکه در تواریخ کتب عامه و خاصه ضبط گردند  
 مصائب ابتلاآت و اسامی قاتلان و بسی اطفال و حبشان را و مصائبی را  
 که حضرت ابی عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله عليهم وارد آورد  
 با حدی از اولاد آدم دارد در این دنیا و دیار و همچنین باقی اولاد آن بزرگوار  
 هر یک بنوعی از ظلم متعلق بودند گو یا خصوصاً باین مضمون ما همما مظلومان او  
 مستموم و زخم خورده در کثافت و تقیر و ظلمه ذات البهائم و ذوات الشیال  
 میگوید در هر سالی اصحاب کعبه از طرف است بحیب و از حیب است حرکت  
 میکنند در روز عاشورا است احقر میگویم ترا نیطلب تبیه اشعار بحلال  
 منزلت غریب که طایفه است در نزد خداوند جل ذکره که این قلب و ثقل اصحاب کعبه  
 باید در روز عاشورا باشد و وجه دوم استدلال اینست و جعلهم اولا و این  
 مراد از وراثت علوم انبیاء و احکام تحالیف عباد و وایع و اما اینکه از جانب  
 خداوند است که پدید آورده است بر انبیاء پس بعد از سید انبیاء و وارث



ایشان امیرالمومنین صلوات الله علیه بود و بعد از او حضرت امام حسن مجتبی و بعد از او حضرت سید الشهدا هم روحی له الفداء بود و بعد از او مرتضی از ذریه طاهرین ایشان بودند که عدد مبارک خود نه و بی عصی الله تعالی فرزند میباشند که وارث علوم آباء طاهرین خود و جمیع انبیاء است پس میگویم تورات حججه بن الحسن صلوات الله علیه علوم انبیاء را و تلقی آنرا از آباء طاهرینش لطیف است عام یعنی آن که عموم خلایق بنور این علم متمدی میباشند و در انتفاع این علم فسادی عام است بر عموم خلایق یعنی مستلزم اضلال و انحراف است پس ابقاء این درشت و تأیید آن مثل جبل است زیرا که همان طوری که در عدم جبل کسی را وارث انبیاء و وصی آنها شر و فساد عام هست و همچنین در قطع آن نیز فساد عام هست زیرا ملکان جعل امام و وارث نبی همان ملکان ابقاء است الی لا بدیدون فرقی و از این وجه است فرمایش علامه الامام المعصوم لطف عام و الله لطف خاص و انتفاع العام شر من انتفاع الخاص فاذا استحال عدل ارسال الرسل منین تعالی فاستحال عدل الامام المعصوم منین فاستحال انتفاع الخیر منین الدال علی تحريم الضرب به وجه سیم و تمکن فی الارض و ضمیر جمیع در این جمله و در جمله قبل راجع است بر نجاعت تضعیفین در ارض که مظلوم و ممتور طواغیت و سفاک عصار بودند و آنها همان کسانی میباشند که سید انبیاء و خبر داده که بعد از او مظلوم خواهند شد و هر بازو تن از آنها بر حسب کلام صدق سید انبیاء بظلم و قهر و غلبه زمانه قدار و متکا از این دار دنیا فرستد و اما بعد مبدل دوازدهم از آنها قائم آنها است که خداوند جل و کوه و عده ممکن داده که نمیکنن قوه و غلبه تسلط بر اهل دی زمین است که قضا ص امتیاز مظلومین را پس نصایق تضعیفین بر علی بن ابی طالب و برده ائمه از اولاد معصومین است اگر نص آیه شریفه نباشد لا اقل اظهر ظهور این آیات قرآنیه میباشند زیرا که در توارث عامه و خاصه ندیده و نشنیده شده است که کسی در دنیا مثل آن بزرگوار مظلوم

سفل زمان

اختلاف کرامت ها در حضرت زنجیر

سفل زمان شده باشد و بدالات الترامی بلکه مطابق ظاهر شد که موعود با تکلیف الی الله و الامامت دوازدهم از آنها است که ولی عصر حججه بن الحسن العسکری صلوات الله علیه باشد روایت کرده محمد بن ابی اسمعیل بن اسحق که گفت خبر داد ما را حسین بن علی بن زکریا که گفت خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن خلیلان که خبر داد ما را پدرم از پدر خود از جد خود از خیاث بن اسد که گفت که ممدی قائم صلوات الله علیه یوم جمعه تولد شد و ما در مکرمه آنحضرت موسوم بر یثا است و اسم دیگرش نجاش بن خواتون و اسم دیگرش صیقل است و اسم دیگرش سوسن است و نسیمه آنخنده مکرمه با اسم صیقل بجمله حل داشتن بذات مقدس قائم است مصنف گوید لعل و بعد تسمیه یافت که محدوده سیده با صفا و جلالت و نوری کتاب نموده از انوار آن محل مبارک بنور قائم صلوات الله علیه تجلیه و متوره گشته بر حال کشف غیاث که مولد قائم صلوات الله علیه در شب ششم ماه شعبان در عید بوده و وکیل آنحضرت عثمان بن سعید است و وصی عثمان بعد وفات خود ابو جعفر بن محمد بن عثمان است و وصی ابو جعفر بعد از خود ابو القاسم حسین بن روح است و وصی ابو القاسم بعد از خود ابو الحسن علی بن محمد سمری است و هم اسمی است که اجل سمری با خبر رسید و وصی در این امر داشت فقال الله امر هو بالیغه فالیغنه التامه علی الله و تعالی بعد التهمی روایت کرده محمد بن ابی اسمعیل بن اسحق طالقانی که گفت خبر داد ما را حسین بن علی بن زکریا بدینیه اسلام که خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن بلال که گفت خبر داد ما را ابی از پدر خود از جد خود از خیاث بن اسد که گفت شنیدم از محمد بن عثمان عمری که میگفت وقتی که ولد خلف یعنی ممدی صلوات الله علیه متولد شد نوری از بالای سر آن بزرگوار ساطع گردید تا رسید بغنان آسمان و بر روی قیفا در برین سجده خداوند عز و جل پس از آن سر مبارک از سجده برداشت و بر زبان خود جاری ساخت و میفرمود اشهد ان لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما باللفظ لا اله الا هو العیز بالحکم ان الله یخلف الله لا اله الا الله که

عمری



ظاهر شد حضرت محمد بن جعفر کذاب

عمری که مولد آنحضرت روز جمعه است و همچنین بنام او روایت شده از محمد بن عثمان علی  
که گفت آنحضرت وقتی که متولد شد خسته کرده بود و شنیدم از یکیک که میگفت از مادر  
آنحضرت ندیده شد خوان نفاس همچنین است حال مادر ای تمام آنکه بدی صلوات الله  
علیه همین روایت کرده ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر بن جعفر بن محمد بن محمد بن  
عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب گفت خبر داد ما را جعفر بن مسعود گفت خبر  
داد ما را ابو خضر محمد بن مسعود گفت خبر داد ما را آدم بن محمد بنی گفت خبر داد ما را علی بن  
حسن ثاقب گفت خبر داد ما را ابراهیم بن محمد علوی گفت خبر داد ما را زنی که خادمه جعفر بن  
حسن بن علی صلوات الله علیها بود و گفت شرفیاب شدم حضور مبارک صاحب الامر صلوات  
و سلام علی بعد از مضمی کیش بخ و ولادت آنحضرت و در خدمت آن بزرگوار عطف کردم  
فرمود بر چنان الله گفت نسبی باغم رسید که فرحان شدم فرمود آیا سخاوی مبارکی  
تو بهم در باب علم عرض کردم بل یا سید فرمود بدانکه عطیه است از من گمانست روز  
روایت کرده مظفر بن جعفر بن مظفر عمری که گفت خبر داد ما را جعفر بن محمد بن  
از پدر خود گفت روایت کرده جعفر بن معروف از ابی عبد الله بطبی از محمد بن صالح زعلی  
محمد بن قنبر البکیر مولی الرضا علیه السلام گفت که حضرت صاحب الزمان <sup>ع</sup> خارج شود از  
موضع که کسی میدانست که کجا است و بر جعفر کذاب ظاهر شد و در آن وقتی که ابو محمد  
رحلت کرده و جعفر نزاع بر میراث آنحضرت میکرد فرمود ای جعفر ترا بچه ربلی دارد  
در میراث که تعرض در حقوق من میکنی جعفر متحیر و مضطرب گشت بعد از آن باز حضرت  
از نظر غایب گشت و جعفر بعد از آن بمسئله هر چه در میان خلایق طلب نفیض آنحضرت <sup>ع</sup>  
و بگردید وقتی که جدّه حضرت که مادر ابو محمد بن علی وفات نمود امر کرد او را در خانه  
ابو محمد دفن کنند و جعفر معارض شد که خانه خانه من است باز حضرت ظاهر گردید  
امام عصر عمل الله تعالی فرمود بر جعفر فرمود یا جعفر آیا خانه از تو است پس از آن  
غایب گردید بعد از آن او را ندیدم <sup>ع</sup> فرمود امام صادق صلوات الله علیه  
نازلنده این آیه درباره قائم صلوات الله علیه <sup>ع</sup> لا نکونوا کالدینارین أو النکات

[illegible]



آنها که دیده و ممکن است استدلال بر وجه دیگر باینکه خالی بودن زمان از وجود حجت  
در طول امت موجب قنوت قلوب است قنوت تربیت فساد و شر محض است  
و دفع شر و فساد واجب است از باب لطف و دفع فساد باید کسی باشد که عالم بصلاح  
نوع باشد و آن غیر امام و معصوم نمیگردد پس واجبست وجود امام و الا نقصان  
لامر آید و ممکنست استدلال باینکه آیه مبارکه اَعْلَمُوا ان الله يحيى الارض بعد  
موتها فقد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون اسناد موت و حیات زمین از باب  
بجاز است مثل کاهلکنا الفرقه که مراد اهل زمین است در زمان غیبت قدرت اهل حق  
از ظلم و ستم طواغیت میزد حقیقه یا در وجه دیگر میسرند که از حیات خودشان سیر شوند  
که آنکه بر طبق این سخن روایات متواتره وارد است که فرموده اند لولا یحیی فی الارض  
الا یوم واحد لظول الله ذلك اليوم حتی یمسح الخلق کلهم عن الارض  
فتساو عند لا كما ملئت ظلما وجورا و ان الله تبارک و تعالی یصلح امر  
من لیکل کما اصطلح امر کلهم موسی اذ ذهب لیقینس لاهله نارا فرجع  
فهو رسول بنی ثم قال فی افضل الاعمال ان یظار القریح و بعد از آن ضاده  
جل ذکره آنها را زنده میکند با طاری خود حجت بن الحسن صلوات الله علیه و انعام از  
ظالمین آنها میکند که همین است معنی احیاء ارض بعد از موت توهم برده نشود که آیه  
مبارکه حکایت قصه امام سابقه و ماضی را میکند زیرا که امر متبسیه علم و یقین باین مضمون  
و بیان اظهار آیات که از غایب عجائب است بجهت صاحبان عقول و ادراکات کامل  
مسانی حکایات مخصص است علاوه بر آن حکایات امام ماضیه در اکثر عقول و ادراکات  
و کتب ثابتست امر بعلم بان تحسین حاصل است و باینکه نبی از ماضی و مشابیه  
سابقه اقوی و اظهر دلیل است که خطاب بسلیمان است بلفظ اَعْلَمُوا لَوْ عده است از حضرت  
باری تعالی که زمین احیاء میفرماید بعد از موت **روایت کرده** محمد بن ابی حمزه  
اسحق که گفت شنیدم از اباعلی محمد بن همام میگفت شنیدم از محمد بن عثمان عری قدس  
سبح روحه که میفرمود تو قی خواجه شد از صاحب الامر صلوات الله علیه بخط شریف

انحضرت

انحضرت که می شناسم باین عبارت من سمعته فی مجمع من الناس بانهم فعلیک  
لنعمه الله یعنی هر کس در هر مجمع و مجلس مردم اسم مرا بر دوا و بادعت خدا ابوعلی محمد بن  
حمام گوید در کتابی که نوشتم سوال نمودم از ظهور فرج که چه وقت است آن و چه زمانی آن  
در جواب توقیعی بیرون آمد که کتاب التوفیقون یعنی در و علم است کسی که خبر از یقین و  
آن داده باشد **روایت کرده** محمد بن موسی بن یحیی که گفت خبر داد ما را علی بن حسین  
سعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله البرقی از پدر خود از محمد بن ابی عمیر از علی بن حمزه از ابی  
بصیر که گفت فرمود ابو عبد الله در تفسیر آیه مبارکه هُوَ الَّذِي ارْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى  
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فرمود قسم بخدا که  
این آیه مبارکه هنوز نازل نشده و نخواهد نازل شد تا اینکه ظاهر شود قائم صلوات الله  
و در زمانی که ظاهر شود قائم هیچ کافری و مشرکی نیست مگر اینکه گراست از ظهور انحضرت  
را و هرگاه کافری یا مشرکی در میان سنگ و دند خواهد نمود آن سنگ که یا مؤمن در حق  
من کافری هست مرا بشکن و او را بشکند **روایت کرده** محمد بن علی باجلویه که گفت  
خبر داد ما را محمد بن یحیی الطار از محمد بن حسین بن ابی خطاب و احمد بن محمد بن عیسیا از محمد بن  
سنان از ابی جابر و زیاده بن سدر که گفت فرمود ابو جعفر علیه السلام باینکه کسی که ظاهر شود  
قائم صلوات الله علیه از که مظهر مادی و انکد الا لا یجلی احد طعنا و لا کثرا یا  
و یجلی معة حجر موسی بن عثمان یعنی ندانند منادی بداند و آگاه باشند از اینکه  
کسی در همراه خود طعامی آبی بر ندارد زیرا که سنگ موسی بن عثمان در خدمت انحضرت  
که محمولست به شتر و هر جای که نزل می شود نازل می شود از آن سنگ چشمهای آبی جاری شود  
و هر کسی که گرسنه شود سیر گردد و هر کسی که تشنه شود سیراب گردد و هم خودش و هم حیوانش  
تا اینکه انحضرت نازل شود بخف که از نظر کوفه است **روایت کرده** محمد بن حسین  
احمد بن لید که گفت خبر داد ما را محمد بن حسن صفار از یعقوب بن زید از محمد بن ابی عمیر از ابی  
عثمان از ابان بن تغلبه که گفت فرمود ابو عبد الله ع بدستیکه اول کسی که بیعت  
کند بقائم جبرئیل است نازل شود بصورت مرغ سفیدی بیعت کند با انحضرت

پس



پس آن بای خود را گذارد بر پشت بام بیت الله پای دیگر را بگذارد بر پشت بام  
بیت المقدس و نه آنکه بلسان طلق و تلق یعنی بزبان فصیح و جدید که آنصدا را جمیع  
خلایق بشنوند و گوید آئی امر الله فلا تسجلوه یعنی امر خدا رسید پس شتاب  
کنید و بجهنم **سنا** در سیده از امان ثعلب که گفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام  
که بیایند از مسجد شما مسلمان سجد و بیزده مرد یعنی سجد که که اهل کعبه میدانند که اینجا  
بانه که قلید هم ابائهم ولا اجلادهم و در جمیع اینها شهادت است که بر هر شیری از  
است کعبه ای که از هر یک از آنها باز شود هزار کعبه دیگر و ماور که خدای عزوجل بادی  
در هر دوی و بیابانی که نذا کند نیست محمدی علیه السلام که حکم کنند است مثل حکم  
داود و سلیمان و بی نیاز و غنی است از شهادت و یتیم در تضاد و حکومتش و بجهنم  
استاد رسیده از امان ثعلب که گفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام و قی که ظاهر کرده و قائم  
حاضر میشود در حضور آنحضرت کسی که از کسی شناسد آنها را که صاحب است یا طالع است  
بزرگوار آن آیت علامت و آن ملاک راه است **و لهذا الامکان**  
عن امان ثعلب قال قال ابو عبد الله علیه السلام دمان فی الاسلام حلال و الله عز  
وجل لا یقضی فیما احل الله عزوجل حتی یقضی الله القایم لا یزید علیه  
ذلک بقیة الزمان المحضین بر کعبه و مانع الزکوة یضرب فی روائت  
شده بجهنم **سنا** از امان بن ثعلب که گفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام گوای می بینم قائم را در پشت  
نخف و در آن هنگام که ستولی و سلطه شد بر ظهر نخف سوار شود و بروی زمین سب ایدم  
و ابلقی را که در میان دو چشمش شمشیر است که عبارت باشد از غره در سراسر است شتم  
انقضض منقرضه انقضض معنی حرکت است و منیر مجرد استمال قوی دارد که راجع  
باشد بمصدر که دلایل تقصی فعل خود است و ثلثی مجرد تقصض اگر چه متعدی نیست  
و لکن بواسطه باب فاعل کاهی لازم کرد و با معنی سبب مفاد است یعنی سوار شد  
آنحضرت سبب حرکت است که مقارن آمدن کند در حداثت و سرعت حرکت فلا یقف  
اهل بلایه الا و هم یظنون انه معکم فی بلادهم یعنی باقی می ماند هیچ اهل بلای

مگر آنکه گمان کند که آنحضرت همراه آنها در بلد ایشانست فشا گمان آنها احتمال دارد  
سرعت و سرعت حرکت باشد که بلادی بعیده در حرکت آنحضرت با بلاد قریبی  
نداشته باشد که در یک ساعت قادر بر جمیع بلدان بعیده و قریب باشد و احتمال دارد که نشاء  
آن صیحه آسمانی باشد یا ندای جبرئیل باشد که گوش قیامی اهل زمین برسد که محمدی موجود  
صلوات الله علیه ظاهر گردد و در هنگام ظهور نشر خواهد نمود و رایت و علم سیدانیا  
و بیزده هزار ملائکه است که در سر راه ولی عصر همه ایشان منتظر ظهور قائم صلوات الله  
علیه میباشند و اینها همان ملائکه هستند که در سفینه با حضرت نوح علی قینا و آل و علیه السلام  
بودند و همانها هستند که با ابراهیم خلیل بودند در هنگامیکه در میان آتش انداختند  
و همانها بودند که با حضرت عیسی بودند در هنگامیکه خداوند او را بلند کرد و چهار هزار  
ملائکه دیگر است که آنها صاحب علامات و بعضی آنها متابع و مترادف بعضی ایشان  
میباشند و سجد و بیزده ملائکه دیگر هستند که آنها همان ملائکه میباشند که بنده  
انبیاء بودند در روز بدر و چهار هزار ملائکه دیگر هستند که آنها همان ملائکه میباشند  
که در روز طغی نازل شدند و اراده قتال داشتند و حضرت حسین بن علی اذن قتال داد  
و صعود با آسمان نمودند برای استیدن و دوباره نازل شدند در هنگامیکه حسین مظلوم  
شهید شده بود و آنها در سرتیران ایشان مظلوم غبار آلود گردیدند و کاند تا روز  
قیامت با مین قبر حسین و اما آسمان صعود کنند و نازل شود تا روز قیامت و معنی مختلف  
الملائکه همین است و بجهنم **سنا** و روایت شده از امان بن ثعلب که گفت خبر داد  
مرا ابو حمزه ثمالی که گفت فرمود ابو جعفر می بینم قائم را که ظاهر شده بر نخف کوفه و در  
هنگامیکه ظاهر شد بر ظهر نخف خواهد علم و بیدق سیدانیا و مرا که نمود آن از نمود  
عرش خداوند عزوجل است و میرد بنده آن حضرت خداوند است و فرد دنیا بد  
بر کسی مگر اینکه او را ملائکه کند خداوند عزوجل ابو حمزه که دید عرض کردم آیا در خدمت آنحضرت  
است یا میآوردند فرمود جبرئیل میآورد و روایت کرده محمد بن علی با جلیل که گفت  
خبر داد ما را محمد بن ابوالقاسم از احمد بن ابی عبد الله اسرار پدرش محمد بن سنان



از مفضل بن عمر گفت فرمود ابو عبید الله تحقیق که این آن نازل گردید و در خصوص  
کسانی که معتقدین از اصحاب قائم اند فرمود ایما مکتوف باکم الله جمیعاً  
بدانست که آنها اشخاصی هستند که از فراش خواب خودشان شبانه معفو شوند  
که هیچ آنست که حاضر باشند و بعضی از آنها روزی که در روی بروشناسی  
اسم آنها واسم پدرشان و نسبشان مفضل عرض کرد باین رسول الله ایمان کدام یکی از آنها  
اعظم و اقوی است فرمود آن کسی که در روی بر سوار باشد و بیرون فضل است و بهین  
است و رسیده است از مفضل بن عمر فرمود ابو عبید الله که گویای منم قائم  
را در سیر کوفه با اصحاب خود در و درش که عدویشان سینه و سینه و عدو اهل بدر است  
و ایشان اصحاب اولویه و حکام بر بندگانند از جانب خدای عزوجل و هستند در روی  
زمین و در آن وقتی که مکتوب از قبل قائم بیرون آید که مخوم باشد بخاتمی از طلا نوشته  
باشد عهد معهود من رسول الله صلی الله علیه و آله فحفظوا عنه اجفاله  
الغیم انکم فلا یبعث منکم الا ال وزیر واحد عشر نقیبا کما یفوا مع مؤمن  
عمران فحفظوا عن الارض فلا یجوز من ههنا فیه جفونا الیک فوالله  
انی لا اخرج الکلام قاله لهم فیکفر فیه ر وایت کرده صدوق از پدر خود  
گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن  
ابی هر اشه از ابی اسحق ابراهیم بن اسحق از عبد الله بن حماد انصاری گفت روایت کرده  
عمر بن شمر از جابر بن زید ابی جعفر علیه السلام فرمود گویای منم اصحاب قائم و احاطه  
نمودند باین خافتن و نیست هیچ حیوانی و هیچ جنبه که اگر یک مطیع آنها است حق  
و سراج برندگان که همه ایشان طالب رضای آنها است هر چیزی حتی زینتی فرمودند  
و گوید بروی من قدم گذاشت امروز مردی از اصحاب قائم را روایت کرده جعفر بن  
محمد سرور گفت خبر داد ما را حسین بن محمد بن عامر از عوفی خود عبد الله بن عامر از محمد بن  
ابی عمیر از علی بن حمزه از ابی بصیر گفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام نیست قوم لوط یقوم  
خود لوانی که بکوه قوه او اقامه الی و کن شد بیدار که جنت تین و تبرک بقوه قائم

و ذکر شده که بجهت شدت اصحاب آنحضرت تا بدستی که خداوند عزوجل غایت شریف را  
بهر مردی از آنها قوت جل مرد و قلبه ای آنها شد است از قطعه آهن و هرگاه بگذرد  
بکوه هر آنکه بخواند از جاکند قادرند و بیشتر از از دستهای خودشان نمیدانند تا  
اینکه خداوند از آنها را ضعیف شود و ر وایت کرده است از پدر خود گفته است خبر داد  
ما را محمد بن یحیی از مسلم بن خطاب از عبد الله بن محمد از سعید بن جراح بصری از مجاشع  
معلی از محمد بن فضال از ابی جعفر فرمود عصای حضرت موسی از حضرت آدم بوده و در آن وقت  
رسید و بعد از آن موسی بن عمران رسید بدستی که آن نزد ما است و من انصاری را  
در همین تازی دیده ام که رنگ آن سبز است مثل همان طبعی که از درخت خود کیده  
شده است و هرگاه استنطاق شود بنطق آمده تکلم میکند و خواهد رسید بدست  
قائم ما میکند با آن عصا کارهای که موسی بن عمران میکرد و هر امر که بآن صادر شود  
میکند و آنها حیث کیفی تلفف ما یا فیکون بلایا فها ر وایت کرده  
محمد بن علی با جلیله گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از ابی  
سراج از بشر بن جعفر از مفضل بن عمر از ابی عبد الله گفت مفضل شنیدم از  
آنحضرت که فرمود آیا میدانی که پیراهن یوسف چه بوده عرض کردم نمیدانم فرمود  
بدانست که وقتی که آتش افروخته که ابراهیم خلیل را میخواستند جبریل آن پیراهن را آورد  
که شباهت بود بر آنحضرت پوشانید که گوا و سر حاضر نمیرساند او را وقتی که وفات  
ابراهم رسید او را در تپه گذاشت و معلق بر اسحق نمود و اسحق معلق نمود بر یعقوب  
و در وقتی که یوسف متولد شد معلق کرد بر یوسف و آن بر یوسف یوسف بود تا رسید  
امرش با آنجا که رسید وقتی که یوسف از ازمیر بیرون کرد بمصر یعقوب بوی آنرا شنید  
و اینست قول خداوند تبارک و تعالی ای که لا یجحد و یحیی یوسف لولا  
آن نفقت لکن و آن متصل است که خداوند عزوجل از بهشت فرشتا  
عرض کرد دم جعلت فدا که بیک میرسد این مقصود میسرید بآل خود و آن با  
قائم ما است و وقتی که ظاهر گردد و بعد از آن فرمود هر نیتی که علم و غیره مؤثر و



لذا شسته منته شد بمحمد صلی الله علیه و آله و بهین استوار و ابتکره مفضل از  
 ابی بصیر گفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام در وقتی که امور عتیق گردید صحابی  
 صاحب این امر آنوقت است که مرتفع گرداند خد را و ند غر و جل بر زمین  
 پستی را و شخص کر داند بر زمین بلندی را حتی تمام روی زمین و دنیا  
 در نظر آنحضرت بمنزله راحت کف دست باشد و بعد از آن فرمود  
 قُلْ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا قَامْتُمْ لِرَاجَلَيْكُمْ فَخُوضُوْا فِيْهَا وَلَا تُسَبِّحُوْا عَلَيْهَا سُبْحٰنَ الَّذِيْ رَفَعَهَا فَعَسٰى يُسَبِّحُوْا عَلَيْهَا فَاَنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ  
 اِذَا قَامْتُمْ فَاَمْسِكُوْا عَلَيْهَا زُرُوْا الْعِبَادَ فَجَمْعُ بَهَا عَقُوْلُهُمْ  
 وَكَلِمَتُهَا اَحْلَامُهُمْ (حَدَّثَنَا) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ  
 قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ  
 عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَرْزُبَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُبٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ سَهْلِ  
 بْنِ جَرِّجٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ دَخَلْتُ اَنَا وَابِي عَلَى  
 اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ كَيْفَ اَنْتُمْ اِذَا صَبَّحْتُمْ فِيْ حَالِ  
 الْاُتْرُوْنِ فِيْهَا اِمَامٌ هَدٰىكُمْ لَا عَلَمًا يَرٰى لَا يَنْجُو مِنْهَا اِلَّا مَنُ  
 دَعَا دَعَاءَ الْغَرِيقِ فَقَالَ لَهُ اَبِي اِذْنٌ هَذَا وَاللّٰهُ الْبَلَاءُ فَكَيْفَ  
 تَصْنَعُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَّا اَنْتَ فَلَا تَذْكُرْهُ فَاِذَا كَانَ ذَلِكَ  
 فَتَسْكُوْا اِيْمًا يَدْبِكُمْ حَتّٰى يَنْصَحَ لَكُمْ الْاَمْرُ (حَدَّثَنَا)  
 جَعْفَرُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مُغِيْرَةَ الْكُوْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي  
 الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْعَامِرِ الْقُضَيْبِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ اَبَانَ الْكَلْبِيِّ  
 عَنْ اَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ ابُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ  
 اِذَا رَأَيْتُمْ مَنَ يَصْبِيْهُمُ فِيْهِ شَيْطٰنٌ يٰٓاَيُّهَا الْعُلَمَاءُ فِيْهَا بَيْنُ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا  
 يٰٓاَيُّهَا الْحَيَّةُ فِيْ مَخْرَجِهَا يَعْنِي بَيْنَ الْمَكَّةِ وَالْمَدِيْنَةِ فَبَيْنَا كَذَلِكَ اِذَا طَلَعَ  
 اللَّهُ عَنْ وَجَلِّ لَهُمْ سُبْحَتَهُمْ قَالَ فُلْتُ وَمَا الشَّيْطٰنُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الفقرة والغيبة لا ما ميكم قال فُلْتُ فَكَيْفَ تَصْنَعُ فَيَا بَيْنَ ذَلِكَ  
 فقال عليه السلام كونوا ما انتم عليه حتى يطالع الله لكم بحسبكم  
 أقول يا رزمن از دستقديم الرأ المهدلة على الرأ المجنة بمعنى  
 قبض وانحصرا في الميسر والمصروف والمرا دفع العلم وحصره وقلمه  
 عن جميع بقاط الأرض حتى عن القطبين الشرقيين والشماليين  
 ذكرها بها لأفضاء شرافتها بقاء العلم وانقطاع  
 العلم من انبساطه من ذلك ارتفاع العلم بنبطها  
 فضلا عن غيرها كما شفع عن شدة

ترکب بند	الباوی اللهم عجل فرجه	صغیر اضفها
در اثبات خالی	سهل محرمه بجهه والد	بنود زمین از حجت
لیس	خود محرمه	الله الرحمن الرحیم
خصما لی مهن من	الحواس	مینا بدیه خلفه
دک بیای آخیم قید	فنیس	میکند خلق در جوارح
هر کی زاد همدو	سرکه هاد همدو	اد میرا چه وقت آن آید
که باعضا خود همدو	المثل میکنه خیال که بر	در فلان جاد و برش فلا
میشود انخیال نقش قلب	قلب در دم بشو ساطع	میکند حکم بر دلت پات
نا نما بد تو را بر آه روا	الغرض بستان قلب تو	دست با چشم کوش و کاور
قلب چون مرد مرگ ما کوید	که فلا نه دگر دارد جان	هم چنانیکه در وجود تو
واجب لازم است ای آن	هم چنین اجاب شمع	قلب از بهر عالم امکان
کیست آن حجتی است فانی	که بود مقصد انجاء حیا	که جو حجت بشر بود ظاهر
که چه ذات خدا بود و بها	مخبر از علم آسمان و زر	عادی از بحر در زبان و
صاحب حق عات و اعجاز	وافف از قصه حجیم جنا	بی معتمد دلش خونیه علم
عالم هر بیاد و قول و کما	افضل از اهل عصر و فضل	بری از هر نفع و نقصا





صاحب عصمت زعصباد	خلف از هناسو نردان
انجمن کس کو نیکه ظاهر	بیشک او را بغیب نبردان
دانی آن کیست حج بن حسن	اوست در عطر امام زمان
اوست حامی شرع مضبوط	اونکه هدا و حامل قرآن
ز امر او در هوا بر ابد ابر	پس نیارد بحکم او باران
خیزد از خاک هر جا و نبیا	نیش بحکم او بدین برهان
کو بوطب و مایه اعضا	هست اعضا بقای در کون
اوست حق آنکس شتر	هست عالم چه خاتم کردن
هر چه دارد صغیر از او دار	بظهور و آرزو دار



